[**اختتام جنگ امپریالیستی در افغانستان در چشم‌رس قرار ندارد**](#_1)

**اشغال‌گران امپریالیست امریکایی در سال 2010 میلادی تصمیم گرفتند که تعداد عساکر اشغال‌گرشان در افغانستان را وسیعاً افزایش دهند و سرانجام مجموعۀ آن را تا آخر سال 2011 به یک‌صد هزار (100000) نفر رساندند. در عین‌حال هم‌زمان با افزایش قوای اشغال‌گر امریکایی در افغانستان، قوای اشغال‌گر متحدین ناتویی و غیرناتویی امریکا در افغانستان نیز افزایش یافت و در طی دوسال مجموعۀ شان به پنجاه هزار (50000) نفر رسید. بدین ترتیب تعداد مجموعی نیروهای اشغال‌گر امریکا و متحدینش در آخر سال 2011، یک‌صدوپنجاه هزار (150000) نفر گردید. قوای اشغال‌گر سوسیال‌امپریالیست‌های شوروی و متحدینش در افغانستان نیز در بالاترین حد حضور اشغال‌گرانۀ شان در افغانستان همین تعداد بودند.**

[**مبارزه با رویزیونیزم جزء لاینفک مبارزه با امپریالیزم است**](#_3)

**برنشتین اولین کسی بود که در اواخر قرن نوزدهم میلادی اصول اساسی مارکسیزم را مورد تجدیدنظر قرار داد. افکار و عقاید رویزیونیستی بعدها توسط کائوتسکی و تروتسکی به شکل دگماتیک آن در مبارزه علیه لنینیزم به کارگرفته شد. بعدها ایده‌های منحط رویزیونیستی توسط خروشچف و برژنف تعقیب گردید و هم‌اکنون توسط حزب کمونیست انقلابی امریکا، در رأس آن باب اواکیان، و دنباله‌روان وهم‌قماشان آن‌ها مانند سوسیال‌دموکرات‌ها و دسته‌های تروتسکیست در جهان حمل می‌گردد.**

**["استقبال"](#_3)**

**[از موضع‌گیری‌های "جدید" سازمان رهایی افغانستان](#_3)**

**[نارندرا مودی](#_4)**

**[از هم‌کاری نظامی با اشغال‌گران امپریالیست‌ امریکایی و رژیم پوشالی](#_4)**

**[تا افتتاح "بند دوستی افغان- هند"](#_4)**

**اخیراً حکومت تحت رهبری نارندرا مودی در هند، این حکومت فاشیستی هندو، موافقه کرده است که پای‌گاه‌های نظامی بحری و هوایی هند را برای لنگراندازی، سوخت‌گیری مجدد، ترمیم و سایر مقاصد لوجیستیکی در اختیار کشتی‌ها و طیارات جنگی امریکایی قرار دهد. این موافقۀ نظامی هند با امریکا در واقع اتحاد نظامی سه‌جانبه میان امریکا، جاپان و استرالیا در منطقۀ آسیا- پاسیفیک را به یک اتحاد نظامی چهارجانبه میان امریکا، هند، جاپان و استرالیا در این منطقه مبدل ساخته است.**

**[نگاهی به](#_5)**

**[اعلامیۀ مؤرخ 5/3/1395 شورای رهبری طالبان در مورد](#_5)**

**[جان‌باختن ملا اخترمحمد منصور و تعیین امیر جدید طالبان](#_5)**

**[گلبدین حکمتیار "امیر مفلوک" حزب اسلامی](#_6)**

**[در مسیر تلاش برای تسلیم‌شدن کامل به اشغالگران و رژیم دست‌نشانده](#_6)**

[**اطلاعات درز کرده از درون پارلمان رژیم**](#_7)

**رژیم دست نشاندۀ فعلی که خود را حکومت وحدت ملی می‌خواند بارها به مردم وعدۀ زندگی بهتر و رفاه بیشتر داده و همیشه خواسته است که طبق وعده های سرخرمن خویش مردم ستمدیدۀ این دیار را حتی پس از روی کار آمدنش با فریب و نیرنگ به دنبال خود سرگردان نماید. اما غافل ازین است که مردم رنجدیدۀ این کشور به تمام نیرنگ‌های عوامفریبانۀ رژیم مزدور پی برده و دیگر فریب آنرا نخواهند خورد. این گفته‌ها نه تنها در صفوف میلیونی توده‌ها به خوبی قابل درک و فهم است بلکه حتی در درون پارلمان رژیم پوشالی نیز صراحت یافته است.**

**[ملاحظات مختصری پیرامون](#_8)**

**[استعفانامۀ منصور از کمیتۀ مرکزی سازمان انقلابی افغانستان](#_8)**

[**علیه سیاست تفرقه اندازی میان ملیت‌های مختلف کشور توسط اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده، با هوشیاری و قاطعیت مبارزه کنیم!**](#_9)

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

# 1

**اختتام جنگ امپریالیستی در افغانستان در چشم‌رس قرار ندارد**

**اشغال‌گران امپریالیست امریکایی در سال 2010 میلادی تصمیم گرفتند که تعداد عساکر اشغال‌گرشان در افغانستان را وسیعاً افزایش دهند و سرانجام مجموعۀ آن را تا آخر سال 2011 به یک‌صد هزار (100000) نفر رساندند. در عین‌حال هم‌زمان با افزایش قوای اشغال‌گر امریکایی در افغانستان، قوای اشغال‌گر متحدین ناتویی و غیرناتویی امریکا در افغانستان نیز افزایش یافت و در طی دوسال مجموعۀ شان به پنجاه هزار (50000) نفر رسید. بدین ترتیب تعداد مجموعی نیروهای اشغال‌گر امریکا و متحدینش در آخر سال 2011، یک‌صدوپنجاه هزار (150000) نفر گردید. قوای اشغال‌گر سوسیال‌امپریالیست‌های شوروی و متحدینش در افغانستان نیز در بالاترین حد حضور اشغال‌گرانۀ شان در افغانستان همین تعداد بودند.**

**سردمدار قصر سفید این افزایش وسیع قوای اشغال‌گر در افغانستان را تحت عنوان "استراتژی خروج" مورد اجرا قرار داد. طبق این به اصطلاح استراتژی گویا قرار بود که از طریق افزایش وسیع قوای اشغال‌گر و پیش‌برد شدید فعالیت‌های جنگی آن‌ها در افغانستان موفقیت نهایی در جنگ افغانستان نصیب قوای اشغال‌گر گردد و زمینۀ به اصطلاح خروج کامل آن‌ها از افغانستان مساعد گردد، به نحوی که تا آخر سال 2015 فقط یک‌هزار نفر از نیروهای نظامی امریکایی و آن‌هم صرفاً برای تأمین امنیت سفارت امریکا در کابل باقی بمانند.**

**اما نه‌تنها موفقیت نهایی در جنگ افغانستان نصیب قوای اشغالگر امریکا و ناتو در افغانستان نگردید، بلکه علیرغم انتقال تمرکزگاه سیاسی و نظامی امپریالیست های امریکایی و متحدین شان در ناتو، به‌خاورمیانه و مشخصاً جنگ‌های عراق و سوریه و هم‌چنان شرق اروپا و مشخصاً اوکراین، آن‌ها تا همین اواخر ناگزیر بوده اند نزدیک به چهارده هزار (14000) نظامی اشغال‌گر را در افغانستان، طبق احصائیه‌های خودشان، نگه دارند. ناگفته نماند که تعداد نیروها صرفاً توسط خود اشغال‌گران مشخص می‌گردد زیرا طبق "قرارداد‌های امنیتی" میان اشغال‌گران امریکایی و رژیم و هم‌چنان اشغال‌گران متحد امریکا و رژیم، هیچ‌گونه مکانیزمی وجود ندارد که رژیم بتواند رفت‌وآمد قوای اشغال‌گر، تعداد آن‌ها و چگونگی و مقدار تجهیزات داخل پای‌گاه‌های قوای اشغال‌گر چک نماید.**

**بنابرین اختتام موفقیت‌آمیز طولانی‌ترین جنگ در تاریخ امپریالیست‌های امریکایی در خارج از ایالات متحدۀ امریکا، افسانه‌ای بیش نیست. اصولاً امپریالیست‌های امریکایی و متحدین‌شان طبق یک استراتژی دراز مدت به کشور ما داخل شده اند و دقیقاً طبق بیان شاه‌شجاع سوم، «از افغانستان رفتنی نیستند.» توافقنامه‌های امنیتی به امضا رسیده میان اشغال‌گران و رژیم، زمینۀ به اصطلاح قانونی برای حضور درازمدت قوای اشغال‌گر امریکا و متحدینش در افغانستان به‌وجود آورده است. به‌همین خاطر اشغال‌گران امپریالیست اساساً نمی‌خواهند که رژیم دست‌نشانده قادر به‌عهده دار شدن جنگ در افغانستان به‌صورت کامل باشد. در واقع به‌همین خاطر است که اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و متحدین‌شان تا حال در تجهیز کامل قوای مسلح پوشالی به اندازۀ کافی اقدام نه‌کرده اند و گمان نمی‌رود که حداقل در آیندۀ کوتاه مدت نیز این سیاست‌شان را تغییر دهند.**

**برعلاوه رژِیم دست نشانده ذاتاً نه‌می تواند، و عملاً نیز نه‌توانسته، در موقعیتی قرار بگیرد که مسئولیت پیش‌برد جنگ در افغانستان را به‌صورت مکمل برعهده بگیرد. هم اکنون این رژیم از تمامی جهاتِ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و مشخصاً نظامی دچار بحران شدید است و به‌نظر نمی‌رسد که این بحران راه حلی داشته باشد .**

**مثلاً به تازگی خود منابع اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی اذعان کرده اند که تقریباً نصف مجموع قوای مسلح پوشالی، اعم از پولیس و اردو و استخبارات (امنیت به اصطلاح ملی)، خیالی و جعلی است، به نحوی که مجموع قوای مسلح رژیم در روی کاغذ سه‌صدوپنجاه هزار (350000) نفر است، اما تعداد واقعی آن‌ها به زحمت به‌کمی بیشتر از دوصدهزار (200000) نفر می‌رسد.**

**از لحاظ سیاسی گسیختگی شدیدی که میان دوجناح تشکیل دهندۀ به اصطلاح حکومت وحدت ملی از همان ابتدای تشکیل این "حکومت" وجود داشته، بیشتر از پیش عمیق و گسترده شده است. یکی از نتایج تعمق و توسعۀ بیشتر این گسیختگی را می‌توان ناتوانی این "حکومت" در کشاندن کامل گلبدین حکمت‌یار بطرف تسلیمی به رژیم دانست. برعلاوه، توسعه و تعمیق روز افزون این بحران در میان گروه‌های متشکلۀ هریک از جناح‌های کنونی رژیم پوشالی به حدی حاد شده است که شاه شجاع چهارم حتی در جریان سفرهای خارج کشوری‌اش قوانین رژیم را زیرپا می‌کند و از سپردن اختیارات به معاون اولش خودداری می‌ورزد و معاون اول رئیس جمهور رژیم نیز آشکارا علیه این وضعیت و تقسیم به اصطلاح غیر عادلانۀ قدرت در حکومت اعتراض می نماید. وقت تعیین شده در "توافقنامۀ سیاسی" جناح‌های تشکیل دهندۀ "حکومت وحدت ملی" به پایان رسیده و این "حکومت"، در غیاب لوی جرگۀ اصلاح قانون اساسی رژیم، به صورت "غیر قانونی" و فقط طبق دستور وزیر خارجۀ دولت امریکا (جان کیری) به‌موجودیت خود ادامه می‌دهد. ماه‌ها از اختتام زمان تعیین شدۀ پارلمان فعلی رژیم می‌گذرد. اما نه‌تنها این پارلمان به‌کار خود ادامه می‌دهد، بلکه جلو به اصطلاح اصلاح نظام انتخاباتـی پارلمان رژیم را نیز گرفته و در نتیجه انتخابات پارلمانی جدید رژیم را در هاله ای از ابهام قرار داده است.**

**از لحاظ اجتماعی، رژیم دست‌نشانده آن‌چنان حیثیت خود را در جامعه و در میان مردم از دست داده است که حتی مقامات عالی‌رتبۀ رژیم به این بی‌حیثیتی صریحاً اعتراف می‌کنند. در چنین جوی است که حتی سوء استفادۀ مالی هژده (18) میلیون افغانیگی رئیس "شورای عالی صلح رژیم" یا یک "پیر طریقت"، یعنی پیر سیداحمدگیلانی، افشا می‌شود و برای کل خاندان گیلانی شرم‌ساری و بی آبرویی عظیم – البته اگر شرم و آبرویی در کار باشد- به‌بار می‌آورد.**

**تشدید بیشتر بحران رژیم، بخصوص بحران نظامی آن، باعث شده است که نیروهای اشغال‌گر امریکایی و متحدینش نه‌تنها بیشتر از پیش در درگیری‌های جنگی روزمره در افغانستان، از طریق بمبارد و عملیات‌های شبانه، مستقیماً شرکت کنند، بلکه برنامۀ تقلیل نیروهای امریکایی و ناتو در افغانستان نیز لغو شده و برعلاوه یک هزار نفر از قوای تازه دم ناتو جدیداً به افغانستان می‌آیند و بدین ترتیب مجموع قوای اشغال‌گر در کشور به پانزده هزار (15000) نفر می‌رسد. کمک مالی دولت امریکا به قوای مسلح رژیم پوشالی نیز به پنج میلیارد دالر افزایش یافته است.**

**ازین‌قرار، نه تنها اختتام جنگ امپریالیستی در افغانستان در چشم‌رس قرار ندارد، بلکه گسترش بیشتر آن در آینده متصور است و در مقابل درد و رنج مردمان ما نیز بیش‌تر و بیش‌تر خواهد شد و این امر خواهی‌نخواهی گستردگی و عمق نارضایتی‌ها و مقاومت علیه اشغال‌گران و رژیم را افزایش خواهد داد. اما صریحاً باید گفت که مقاومت جنگی و غیرجنگی موجود علیه اشغال‌گران و رژیم، نه‌می تواند راه حل اصولی بحران کنونی افغانستان محسوب گردد.**

**راه حل اصولی بحران کنونی کشور فقط و فقط راه اندازی و پیش‌برد یک مقاومت همه‌جانبۀ ملی مردمی و انقلابی بر محور مقاومت جنگی ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی است، مقاومتی که در عین‌حال از محدودیت‌های ذاتی ایدیولوژیک، سیاسی، ملیتی و جنسیتی مقاومت نوع طالبانی بری و از پتانسیل رشد و تکامل به یک مقاومت همه جانبۀ سرتاسری برخوردار باشد. وظیفه و مسئولیت تخطی‌ناپذیر تمامی نیروها و شخصیت‌های انقلابی، ملی و دموکرات کشور این است که با تمام توش و توان برای راه اندازی و پیش‌برد چنین مقاومتی کاروپیکار نمایند. ما به نوبۀ خود مکلف هستیم که درین مسیر مبارزاتی از هر آن‌چیزی که در توان داریم مضایقه نکنیم.**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

# 2

 **مبارزه با رویزیونیزم جزء لاینفک مبارزه با امپریالیزم است**

**برنشتین اولین کسی بود که در اواخر قرن نوزدهم میلادی اصول اساسی مارکسیزم را مورد تجدیدنظر قرار داد. افکار و عقاید رویزیونیستی بعدها توسط کائوتسکی و تروتسکی به شکل دگماتیک آن در مبارزه علیه لنینیزم به کارگرفته شد. بعدها ایده‌های منحط رویزیونیستی توسط خروشچف و برژنف تعقیب گردید و هم‌اکنون توسط حزب کمونیست انقلابی امریکا، در رأس آن باب اواکیان، و دنباله‌روان و هم‌قماشان آن‌ها مانند سوسیال‌دموکرات‌ها و دسته‌های تروتسکیست در جهان حمل می‌گردد.**

**برنشتین اعتقاد داشت که تیوری ورشکستگی سرمایه‌داری و پیروزی اجتناب ناپذیر سوسیالیزم غلط است. او در این‌باره استدلال می‌نمود که حدت تضادهای طبقاتی رو به کاهش است و با این استدلال بی‌پایه به نفی مبارزات قهری پرولتاریا علیه بورژوازی و نفی دیکتاتوری پرولتاریا می‌پرداخت. او از ارتش انقلابی برای سرنگونی بورژوازی چشم پوشید و راه مبارزات مسالمت آمیز را در پیش گرفت. این کارها امروز توسط باب اواکیان و حزبش به پیش برده می‌شود. اواکیان رویزیونیزم برنشتین را به شکل و شمایل دیگری به پیش می‌برد.**

**هرگاه به بیانیه و اساسنامۀ حزب کمونیست انقلابی امریکا مراجعه نمایید در سراسر این دوسند فقط در مورد حزب و جبهه بصورت مفصل بحث گردیده و سلاح اساسی دیگری که برای براندازی بورژوازی امپریالیستی ضروری و اساسی است یعنی ارتش خلق و انقلاب قهری کاملا از قلم‌افتاده است. در این مورد حزب ما یعنی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بصورت مفصل در حدود یک‌هزار صفحه بحث نموده است و دیگر ضرورت به بحث اضافی ندارد. برای معلومات دقیق و بهتر به کتاب " رویزیونیزم پسا مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی در حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان جای ندارد" مراجعه نمایید.**

**برنامۀ حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان رویزیونیزم را چنین تعریف نموده است:**

**« رویزیونیزم (تجدیدنظر طلبی) عبارت از نفی اصول و حقایق عام علم انقلاب پرولتاریایی و تجدیدنظر در مورد آن‌ها و درعین حال حفظ شکل ظاهری این علم است. »**

**این کاری است که امروز حزب کمونیست انقلابی امریکا و در رأس آن اواکیان انجام می‌دهد. اواکیان و دنباله‌روانش در ابتدا بصورت رک و صریح علیه مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم موضع گرفتند و آن را ناکارا و خاتمه‌یافته تلقی نمودند که با شدید ترین انتقادات از طرف مائوئیست‌های جهان و بخصوص حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مواجه شدند. زمانی که متوجه گردیدند که دیگر این سلاح شان برندگی ندارد استقامت تاکتیکی شان را تغییر دادند و به حفظ ظاهری مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم پرداختند. یعنی استقامت استراتیژیکی رویزیونیست های پسا م ـ ل ـ م رویزیونیزم و جهت‌گیری تاکتیکی آن‌ها حفظ ظاهری م ل م است. اما این وضعیت تاکتیکی شان نیز به زودی از طرف حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان افشاء گردید و برندگی این سلاح نیز از میان رفت.**

**از بدو پیدایش مارکسیزم و به‌خصوص از زمانی که مارکسیزم در مقابل تمام تیوری‌های بورژوازی و مکاتب گوناگون ایستاد، بورژوازی که دیگر قدرت مقابله و رویارویی با مارکسیزم را نداشت، لذا مبارزات ضد مارکسیستی را از درون جنبش مارکسیستی شروع نمود. لنین در این مورد می‌نویسد:**

**«ولی هنگامی که مارکسیزم عرصه را بر تمام آموزش های کم و بیش جامع خصم (تأکید از لنین است) تنگ نمود،... آن تمایلاتی که درون این آموزش‌ها قرار داشتند به جستجوی راه‌های دیگری برای خود افتادند. شکل‌ها و انگیزه‌های مبارزه تغییر کرد، ولی مبارزه ادامه داشت. به این ترتیب نیم‌قرن دوم موجودیت مارکسیزم (سال‌های نود قرن گذشته) با مبارزۀ جریان مارکسیستی درون مارکسیزم آغاز گردید.» (لنین- مجموع آثار و مقالات– مارکسیزم و رویزیونیزم- صفحۀ** **31)**

 **همان طوری که لنین نشان‌داد که برنشتین چه‌قسم رویزیونیزم را جای‌گزین مارکسیزم نمود، وظیفه و رسالت مائوئیست‌ها است تا با جدیت تمام رویزیونیزم اواکیان و دنباله‌روانش را افشا نمایند، علیه آن مبارزه ‌کنند و نشان‌ دهند که اواکیان چه‌قسم به مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم خیانت‌ نموده و می‌خواهد "سنتزهای‌نوین" رویزیونیستی خویش را جای‌گزین مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم نماید.**

 **امروز اواکیان می‌خواهد که به‌صورت کاملاً آشکار در برابر چشم همۀ مائوئیست‌ها مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم را به رویزیونیزم تبدیل نماید. او می‌خواهد با نفی ارتش خلق و انقلاب قهری و به کمک "اصلاحات" وارده در آموزش های مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی، سیستم فکری منحط و فرتوتی را که به شیوۀ خاص خود جامع و در اساس دشمن مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم است، جای‌گزین این تیوری نماید. او از طریق به اصطلاح سنتزنوین می‌خواهد تا سلاح برندۀ پرولتاریا را بی‌خاصیت نمـوده و به سـلاح چـوبـی بیضرر بـرای بـورژوازی تبـدیـل نمایـد.**

**مائوتسه‌دون رویزیونیزم را چنین توضیح می‌دهد:**

**«رویزیونیزم شکلی از ایدیولوژی بورژوازی است. رویزیونیست‌ها فرق بین سوسیالیزم و سرمایه‌داری، میان دیکتاتوری پرولتاریا و دیکتاتوری بورژوازی را می‌زدایند . آن‌چه آن‌ها تبلیغ می‌نمایند در واقع مشی سوسیالیستی نیست، بلکه مشی سرمایه‌داری است.»**

**منظور رویزیونیست‌ها از سوسیالیزم همان سوسیالیزمی است که توسط بورژوازی و احزاب رفرمیست بنیان گزاری شده باشد، نه سوسیالیزم علمی که توسط مارکس شالوده اش ریخته شده است و توسط لنین و مائوتسه دون تکامل داده شده است. اصل هدف رویزیونیزم اواکیان نفی مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم است، کاری که نه برنشتین و کائوتسکی جرئت آن‌ را نمود و نه هم تروتسکی و خروشچف. نه برنشتین جرئت نمود که مارکسیزم را پایان یافته تلقی کند و نه هم خروشچف و برژنف جرئت نمودند که مارکسیزم ـ لنینیزم را پایان یافته اعلام نمایند. اما اواکیان رویزیونیست و دنباله‌روان شان این کار را نموده اند.**

**رویزیونیزم دشمن مائوئیزم است، زیرا کوشش می‌کند که سوسیالیزم را به شکل اپورتونیستی آن احیا نماید. لنین می‌نویسد: «دیالکتیک تاریخ چنان است که پیروزی مارکسیزم در رشتۀ تیوری، دشمنان او را وا می‌دارد که به لباس مارکسیست درآیند. لیبرالیزم میان پوسیده کوشش می‌کند که به شکل اپورتونیزم سوسیالیستی خود را احیاء نماید. دورۀ تدارک نیرو برای نبردهای عظیم را، آن‌ها به معنی امتناع از این مبارزات تفسیر می‌کنند، آن‌ها بهبود وضعیت بردگان را برای مبارزه برضد بردگی مزدوری به این معنی تشریح می‌نمایند که بردگان حق آزادی خود را به پول سیاهی فروخته اند. با جبن و ترس "صلح اجتماعی" (یعنی صلح با برده داری) و چشم‌پوشی از مبارزۀ طبقاتی و غیره را ترویج می‌کنند. اینان در میان عمال پارلمان "سوسیالیست" و انواع پشت‌میزنشین‌های جنبش کارگری و از روشنفکران "سمپاتیزان" تعداد کثیری طرفدار دارند.» .**

**مائوئیست‌ها در مسايل اساسي انقلاب پرولتري و ديكتاتوري پرولتاريا ثابت قدم بوده و هميشه تأكيد مي‌ورزند كه سرنگوني بورژوازی امپریالیستی و ارتجاع نیمه فیودالی بدون انقلاب قهري امكان‌پذير نيست و همواره كوشيده و مي‌كوشند كه تأثيرات ايدیولوژي بورژوایي احزاب رفرمیستي و رویزیونیستی در جنبش بين المللي كارگري و در بين توده‌هاي كارگران كشورهاي مختلف را از بين ببرند. احزاب ماركسيست – لنينيست – مائوئيست بخاطر رهبري پرولتاريا در انجام انقلاب بايد تمام اشكال مبارزه را فراگيرند و نبايد هيچگاه گرفتار سفاهت رویزیونیستی پساماركسيستي شوند و مبارزه را در چهارچوبه اي كه امپریالیزم و ارتجاع مجاز مي‌دانند محدود كنند.**

**امروز"حزب كمونيست انقلابي امريكا" و"حزب كمونيست ايران (م – ل – م )" به بهانۀ اين‌كه «سلاح ما برنده نيست» و يا اين‌كه «مرحلۀ اول انقلاب با مانيفست ماركس شروع شده و با انقلاب فرهنگي چين خاتمه يافته است» علناً و عملاً به انقلاب قهري پشت نموده اند. این رویزیونیست‌ها می‌خواهند که با جهت‌گیری تاکتیکی و ظاهری مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی به تلاش‌های رویزیونیستی شان ادامه دهند.**

**حالا این نغمه‌های رویزیونیستی به اشکال واضح و روشن از دهان "جمعی از کمونیست‌های انقلابی افغانستان" بیرون می‌شود. قبل از اینکه وارد بحث رویزیونیست‌های افغانستانی شویم لازم است بطور مختصر صحبتی در مورد این جمع داشته باشیم تا نشان دهیم که این جمع کیانند و چند نفر اند تا خواننده بهتر به هویت رویزیونیستی و چهرۀ متقلب شان آشنا شوند.**

**زمانی که اساسنامه و مانیفیست جدید " حزب کمونیست انقلابی" امریکا بدست ما رسید، حزب ما خط مطروحه در اساسنامه و مانیفیست "حزب کمونیست انقلابی امریکا" را پسا م ـ ل ـ م بررسی نمود و به مبارزات درونی با این حزب پرداخت. متاسفانه که مبارزات حزب ما (حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان) از طرف "حزب کمونیست انقلابی امریکا" و "حزب کمونیست ایران (م ل م)" مدت زیادی سانسور گردید، در نشریۀ درونی جنبش (استرگل) منتشر نشد و از دسترس تمام اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی دور نگه‌داشته شد. در آن زمان این به اصطلاح جمع، علیرغم توصیه‌های مکرر حزب روابط با پسا م- ل- م‌ها را همچنان برقرار نگه داشت و از موضع‌گیری صریح به نفع مبارزۀ آغاز شده توسط حزب خودداری کرد. این "جمع" حتی زمانی‌که حزب ما به این نتیجه رسید که دیگر لزومی ندارد که مبارزات علیه خط پست م ـ ل ـ م "حزب کمونیست انقلابی امریکا" و کمیتۀ مرکزی "حزب کمونیست ایران (م ل م)" بصورت درونی پیش برده شود و آن‌را علنی نمود، و همچنان در جریان سیمینار وسیع حزبی نیز، از موضع‌گیری صریح به نفع مبارزۀ آغاز شده توسط حزب خودداری کرد؛ اما زمانی که بعدها با دو تن از نمایندگان اعزامی حزب به اروپا در یک نشست رویاروی مواجه گردید از مبارزۀ حزب علیه پسا م- ل- م اواکیانی دفاع نمود و سند مربوط به آن در ارگان مرکزی حزب (شعلۀجاوید) منتشر گردید.**

**اما مدتی بعد از انتشار سند متذکره، نوشتۀ درونی ای بدست حزب رسید که از خط رویزیونیستی پست م ـ ل ـ م آواکیان به دفاع بر خواسته بود و زیرش امضای "هواداران حزب در اروپا" را داشت. در ابتدای این سند از حزب خواسته شده بود که آن را در نشریۀ درونی نشر نماید. حزب ما این سند را در شمارۀ دوازدهم کمونیست نشر و به دسترس تمامی رفقای حزب قرار داد. ولی بعد از تحقیقات معلوم گردید که امضای زیر سند صحت ندارد و تمام منسوبین حزب در اروپا نه تنها با این سند همنوا نیستند، بلکه مخالف سند منتشره می‌باشند و فقط دو نفر با آن همنوایی دارند.**

**رفقا که این سند را مطالعه نمودند چه بصورت تکی و چه بصورت گروپی به پاسخ این سند پرداختند که مجموعا شش شماره نشریه درونی را در بر گرفت. یکی از موضوعات بحثی رفقا این بود که چرا نویسندۀ سند چنین تقلب کاری نموده و پای سند را از طرف کل هواداران حزب در اروپا امضا نموده است؟ آن‌ها تا کنون جوابی در این زمینه ارائه نکرده اند. ناگفته نماند زمانی که سند را نویسنده به ایمل رفیق مسئول روان می‌کند یک نفر(انور) از این دونفر در افغانستان بود. حین باز دید از انور و جستجوی این مطلب که او در داخل کشور بود و سند از آن طرف ابحار به حزب ارسال می‌گردد؛ آیا در این نوشته سهمی دارد و یا خیر؟ او اظهار می‌نماید که نصیر با او در این مورد صحبت نموده نظر او را گرفته، اما در نوشته سهیم نبوده است. در حقیقت سند متذکره توسط یک نفر نوشته شده و بدون اطلاع منسوبین حزب در اروپا زیر آن از طرف آن‌ها امضا گردیده بود. طوری که گفته شد این تقلب کاری در همان زمان افشاء گردید و هیچ جوابی دریافت نشد. چنانچه هواداران حزب در ناروی و سویدن به شدت علیه این خط رویزیونیستی موضع گرفتند که موضع شان در نشریۀ درونی نشر شد و فعلاً که مبارزات درونی هم علنی گردیده خوانندگان می‌توانند برای معلومات بیشتر در این زمینه به سایت شعلۀ جاوید مراجعه نمایند.**

**بعد از مدتی که مبارزات بصورت درونی پیش رفت و (انور) داخل افغانستان بود، نصیر هم بنا به کارهای شخصی داخل افغانستان آمد. او بعد از ده روز پس از تاکیدات مکرر برای نشست رویارویی حاضر گردید. در این نشست چهار نفر (رفیق ضیا، لهیب، نصیر و انور) حضور داشتند. این جلسه دو ساعت را در بر گرفت و نتیجۀ مشخصی را در بر نداشت و قرار شد که این جلسات ادامه پیدا کند اما دیگر جلسه ای صورت نگرفت. از آن‌ها خواسته شد که یک نفرشان در کنگرۀ دوم حزب که چند ماه بعد برگزار می‌گردید شرکت نماید. نصیر وعدۀ قطعی داد که در کنگره شرکت کند. زمانی که موعد برگزاری کنگره فرا رسید نصیر بجای این‌که به کنگره بیاید برای جلب و جذب افراد به طرف کانادا حرکت نمود و در آنجا هم نتوانست نتیجه ای بدست آورد و کسی را با خود همنوا سازد. او سپس به دیدن افراد خارج از حزب (سامایی‌ها) می‌رود و نه تنها مسایل درونی را بیرون می‌برد بلکه به شکل خیلی ماهرانه آدرس رفیق ضیا را نیز به آن‌ها می‌دهد. این موضوع توسط آن افراد به رفقای ما در کانادا گزارش داده می‌شود و آن‌ها گزارش را کتباً به رفیق ضیا ارسال می‌نمایند. تمام گزارش کتباً برای نصیر ارسال می‌گردد و از وی خواسته می‌شود که در مورد دادن آدرس خانۀ رفیق به سامایی‌ها و بیرون بردن موضوعات درونی توضیح دهد. وی تا کنون در این مورد چیزی نگفته است.**

**حین بر گزاری کنگرۀ دوم که نصیر نیامد از انور که داخل بود خواسته شد تا به کنگره شرکت کند او هم از شرکت در کنگره ابا ورزید. در کنگره به اتفاق آرا فیصله گردید که خط اساسنامه و مانیفیست "حزب کمونیست انقلابی امریکا" یک خط رویزیونیستی پسا م ـ ل ـ م بوده و باید با انواع و اشکال رویزیونیزم، اپورتونیزم و تسلیم طلبی ملی و طبقاتی مبارزه بطور جدی و پیگیر پیش برده شود.**

**مبارزه علیه رویزیونیزم اواکیانی در اساسنامه قید گردید. اساسنامه شرط عضویت قرار داده شد. کسی که اساسنامه را قبول نکند بدون چون و چرا نمی تواند عضو حزب باشد. بعد از ختم کنگره، اساسنامه توسط یکی از رفقا به انور داده می‌شود و از او خواسته می‌شود که وضعیت خود را در قبال حزب روشن نماید. چند ماه بعد سندی بنام «خطاب به کمونیست های انقلابی افغانستان و جهان – گسست ما از حزب «کمونیست (مائوئیست)» افغانستان»، بدست ما رسید که زیرش امضای "جمعی از کمونیست های انقلابی افغانستان" بود. فعلاً هر سندی که انتشار می‌یابد پایش یا امضای هیئت تحریر است و یا امضای "جمعی از کمونیست های افغانستان". سوال این‌جا است که کدام هیئت تحریر و کدام جمع. همین فعلاً این جمع حتی همان دو نفر نیست، زیرا یک نفر شان (انور) بطور پیگیر با نفر دیگر نیست. بنابرین هم "جمع..." و هم هیئت تحریر فقط یک نفر (نصیر) است. انسان باید این قدر صداقت داشته باشد که سخن فرد را بنام جمع بیان نکند. این یک تقلب و فریب‌کاری است. آیا یک نفر می‌تواند هم یک تشکیل باشد و هم هیئت تحریر همان تشکیل؟**

**این جمع یک نفری اعلامیه ای به مناسبت اول می روز جهانی کارگر انتشار داده است و پایش امضای"جمعی از کمونیست های انقلابی افغانستان" را گذاشته است. هرگاه سرتاپای این اعلامیه را مطالعه کنید، تضاد عمده در اعلامیه به چشم نمی‌خورد زیرا نویسنده تضاد عمده را با دنباله روی از آواکیان قبول ندارد و آن را رویزیونیستی می داند. همچنان راه بیرون رفت طبقه کارگر و بقیه زحمتکشان از زیر رنج‌ها و مشقت‌ها اصلاً نشان داده نشده است و در سند هم انقلاب دموکراتیک نوین مفقود است و هم جنگ‌های انقلابی، ارتش خلق و قهر انقلابی به چشم نمی خورد.**

**اعلامیه از سرکوب خونین امپریالیست‌ها و تحمیل جنگ‌های خونین شان صریحاً بحث می‌نماید، اما از قهر انقلابی طبقۀ کارگر و بقیه زحمتکشان علیه امپریالیزم و ارتجاع نامی نمی برد. به این مطلب توجه نمایید:**

**« جنگ‌های فاجعه بار همراه با کشتارهای دسته‌جمعی در افغانستان، عراق و سوریه ابعاد وسیعی یافته است. این جنگ‌ها جان صدها هزار نفر عمدتا‌ از کارگران و زحمتکشان را گرفته است، ده‌ها میلیون نفر را بی‌خانمان کرده و باعث جابجایی میلیون‌ها نفر شده است.»**

**طبقۀ کارگر و بقیه زحمتکشان بخوبی تحمیل « جنگ های فاجعه بار همراه با کشتار دسته‌جمعی » را دیده و آن‌را همه روزه با گوشت و پوست خویش لمس می‌نمایند. چیزی که آن‌ها نیاز دارند که به آن‌ها نشان داده شود، راه بیرون رفت از این معضل است که اعلامیه از آن چشم پوشی نموده، یعنی عمل بالمثل طبقۀ کارگر و بقیه نیروهای زحمتکش علیه امپریالیزم و رژیم های دست نشانده را بدست فراموشی می‌سپارد. ما باید به زحمتکشان یاد بدهیم که جنگ را فقط با جنگ می‌توان از بین برد نه از راه سازش. در این اعلامیه همه چیز هست به استثنای ارتش خلق و قهر انقلابی توده‌ها علیه امپریالیزم و رژیم های دست نشاندۀ شان. اعلامیه نابودی « سیستم آدمخوار » را با پیروی از خط و " سنتزنوین" اواکیان خواهان است، نه از طریق زور و قهر انقلابی. در اعلامیه آمده است:**

**« نابودی این سیستم آدم خوار و جنایت پیشه ضروری و ممکن است.»**

**اما بحثی از سر نگونی قهری این « سیستم آدمخوار و جنایت پیشه» ندارد، فقط می گوید که: «امروز کمونیستهای انقلابی و حزب پیشاهنگ واقعا پرولتری برای رهبری جامعه و پیشروی در این مسیر، برای فتح قله های نوین از جمله سرنگونی امپریالیسم و فتح بلندترین قله آن رهایی جامعه و بشریت از قید ستم و استثمار به سلاح کمونیزم علمی سنتز نوین از کمونیزم که توسط باب اواکیان با اتکاء به تجارب عظیم پرولتاریا در چین و شوروی و دیگر مبارزات انقلابی در عرصۀ جهانی، تکامل داده شده است ضرورت دارد و باید برای درک عمیق و تکامل بیشتر آن تلاش و مبارزه کنند.» بحث فوق الذکر وضحاً تایید خط رویزیونیستی اواکیان و حزبش و اعلام پیروی از آن می‌باشد.**

 **به همین قسم اساسنامه و مانیفست جديد آرسي پي امریکا صحبت از انقلاب و تغييربنيادي مي‌نمايد، اما چیزی‌که در آن مفقود است انقلاب قهري توسط پرولتاريا و ارتش انقلابي آن است. زماني‌كه نقش ارتش و سرنگوني قهري بورژوازي توسط پرولتاريا حذف شود انقلاب كلمه ای است در لفظ و درعمل همان ايده هاي بورژوازي است كه زيرنام انقلاب زمزمه مي‌شود. چنين "انقلابی"، انقلاب سرخ پرولتری نیست، بلکه انقلابی است مطابق علاقۀ بورژوازی یعنی انقلاب رفرمیستی و پارلمانی. انقلاب شورش و طغيان است. انقلاب عملي است قهري كه بدان وسيله يك طبقه، طبقه ديگررا واژگون مي‌سازد. ناديده گرفتن ارتش خلق و قهر انقلابی به معناي كامل دست كشيدن از انقلاب بوده و تبديل يك حزب پرولتري به حزب رفرميست بورژوازي مي‌باشد. همانطوری‌که اساسنامه و مانیفست آر سی پی امریکا هیجگونه موضع گیری در قبال جنگ‌های عادلانه و انقلابی ندارد، به همان گونه در اعلامیه نیز این موضع‌گیری به چشم نمی‌خورد. بحث سند در مورد جنگ‌ها همان بحثی است که آر سی پی امریکا در اساسنامۀ خود نموده است. در اساسنامه آر سی پی امریکا بیان گردیده که:**

**« ما در سياره اي زندگي مي‌كنيم كه ده‌ها مليون انسان طي دوجنگ جهاني درقرن بيستم و ساير جنگ‌ها تا حال از بين رفته اند و كماكان میليون ها نفر از مردمان امروزي از جنگ‌هاي غارتگرانه و ددمنشانه و ويرانگر رنج ميبرند.»**

**در اینجا تفاوت میان جنگ‌های انقلابی و ارتجاعی به چشم نمی‌خورد، همانطوری که در اعلامیه به چشم نمی‌خورد و**

**هم از جنگ‌های انقلابی چشم‌پوشی صورت گرفته است. همانطوری که آر سی پی امریکا سرنگونی سیستم منحط سرمایه داری را از طریق مواجهه شدن سرمایه داری با میلیون‌ها و ده‌ها میلیون نفر می‌خواهد، اعلامیه نیز با پیروی از این" سنتز نوین" سرنگونی این سیستم را از همین طریق خواهان است. به همین علت است که در سند نامی از قهر انقلابی توده علیه این سیستم منحط گرفته نشده است. این ها زمزمه هایی است که توسط برنشتین مرتد و کائوتسکی مرتد صریحاً بیان گردیده است.**

**آیا می‌توان بدون ارتش خلق و قهر انقلابی توده‌ها این سیستم منحط را نابود ساخت؟ جواب كاملاً روشن است كه خير، زيرا« زورهمواره قابله جامعه كهن است ». بكارگرفتن زوربدون ارتش غيرممكن است. كساني كه معتقد اند كه مي‌توان از طريق" مواجه شدن" و يا "روبروشدن" با طبقه ستمگر ايشان را شكست داد و جامعۀ سوسياليستي را ايجاد نمود، در حقيقت به انقلاب پرولتري پشت نموده اند. به گفتۀ استالين انقلاب پرولتري و ديكتاتوري پرولتاريا « شرط لازم و اجتناب ناپذير» براي گذارتمام كشورهاي تحت سلطۀ سرمايه به سوسياليزم مي‌باشد. مائوتسه‌دون در رساله اش درباره "تضاد" چنین مي‌گويد:**

**« در جامعۀ طبقاتي انقلاب و جنگ‌هاي انقلابي اجتناب ناپذيرند، بدون آن‌ها نه جهشي در تكامل جامعه امكان پذيراست و نه ممكن است كه طبقۀ ارتجاعي حاكم واژگون گردد تا مردم بتوانند قدرت دولتي را بدست گيرند.»**

**به همين ترتيب در رسالۀ "جنگ و مسائل استراتيژي" گفته است:**

**« وظيفۀ اساسي انقلاب وعالي ترين شكل آن در دست گرفتن قدرت دولتي به‌راه‌هاي مسلحانه است يعني حل مسئله به‌وسيله جنگ. اين پرنسيب ماركسيستي – لينينستي يك اعتبارعمومي دارد و نه فقط در چين بلكه براي سايركشورها نيزمعتبراست.»**

**هم چنین اوتاكيد مي ورزد كه:**

**« تجربيات مبارزات طبقاتي در دوران امپرياليزم به‌ما مي‌آموزد كه طبق‌ كارگر و توده‌هاي زحمتكش فقط به‌وسيلۀ تفنگ بر بورژوازي و مالكين مسلح پيروز می‌شوند. در اين مورد مجازيم بگویيم كه تمام جهان را فقط با كمك اسلحه مي‌توان تغيير داد.»**

 **حینی که حزب كمونيست ايران(م ل م ) به دنبال خط آرسي پي افتاد و اعتقاد به مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم را از دست داد و علناً اعلام نمود که: «سلاح دست داشتۀ ما برنده نيست» این تیوری را در انقلاب فرهنگی چین خاتمه یافته تلقی نمود و به تبلیغ وت رویج ایده های رویزیونیستی اواکیان پرداخت و صراحتاً اعلام نمود که نباید پشت م ـ ل ـ م سنگر گرفت، باید آن را رها نمود و"سنتزهای‌نوین" اواکیان را محكم در دست گرفت، در غیر این صورت «جنبش كمونيستي حداقل براي مدت طولاني از صحنۀ روزگارحذف خواهد گشت.» حالا اعلامیه نویس این ایده رویزیونیستی را زمزمه می‌کند و می‌گوید که: « برای فتح قله‌های نوین از جمله سرنگونی امپریالیسم و فتح بلندترین قلۀ آن رهایی جامعه و بشریت از قید ستم و استثمار به سلاح کمونیزم علمی سنتز نوین از کمونیزم که توسط باب اواکیان طرح گردیده ضرورت است.» نه سلاح مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم.**

**به نظر اعلامیه نویس م – ل – م دیگر يك پديدۀ پويا، زنده و در حال تكامل در مسيرمبارزاتي طبقاتي نمي باشد، به همين خاطر به خط پساماركسيستي – لنينيستي – مائوئيستي چنگ انداخته و آن را یگانه سلاح برای« سرنگونی امپریالیزم و فتح بلندترین قله» می‌داند، نه م ـ ل ـ م را. در این جا است که رگه های رویزیونیزم بطور آشکارا خود را عیان می‌سازد.**

**در شرایط کنونی ما در جامعه ای زندگی می‌کنیم که طبقات ستمگر قدرت سیاسی را در دست دارد و طبقۀ کارگر در هیچ یک از کشورهای جهان قدرت سیاسی را در دست ندارد، لذا بحث ما بحث طبقات و رهایی طبقۀ ستمکش جامعه از قید اسارت و بردگی است، نه رهایی بشریت. ما خواهان سرنگونی طبقۀ ستمگر و انتقال قدرت به طبقۀ کارگریم. در چنین حالتی نمی‌توان از « رهایی جامعه و بشریت » صحبت نمود، بلکه صحبت از دیکتاتوری پرولتاریا است. وقتی می‌گوییم دیکتاتوری پرولتاریا بدین معنی است که طبقه کارگر باید بر طبقۀ بورژوازی حکومت کند و هر آن و لحظه که سر بلند نماید سرش را قطع نماید. در چنین شرایطی بحث رهایی بشریت اومانیزم بورژوازی است که از طریق رویزیونیزم در مبارزه علیه مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم بکار گرفته می‌شود.**

 **رویزیونیزم دشمن مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم می‌باشد، بناءً مبارزات علیه م ـ ل ـ م را با طرحات رفرمیستی، اپوتونیستی، اومانیزم بورژوایی و رویزیونیزم از درون جنبش کارگری شروع می‌نماید. طرحات رویزیونیستی در قالب "کمونیزم علمی" بیان می‌گردد. به این بحث رویزیونیستی اعلامیه نویس توجه نمایید:**

**« اینک "حزب کمونیست مائوئیست افغانستان" تحت عنوان مبارزه با "دشمن عمده" مبلغ دنباله روی و سازش با بنیادگرایان طالب است و از این انحراف کهنه و دیرینۀ رویزیونیستی در جنبش افغانستان دل نمی کند و هر روز بیش از پیش بر آن پافشاری می‌کند و برای پیش‌برد آن به هر وسیله ای از جمله ناسیونالیسم و نوع مشمئز کنندۀ آن ناسیونالیسم اسلامی متوسل می‌شود.» (تاکیدات از من است)**

**در این بحث سه نکته قابل دقت است:**

**1 ـ متهم نمودن حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان به « دنباله روی و سازش با بنیاد گرایان طالب.»**

**2 ـ یاد نمودن تضاد عمده بنام « انحراف کهنه و دیرینه رویزیونیستی.»**

**3 ـ متهم نمودن حزب کمونیست( مائوئیست) افغانستان به « نوع مشمئز کننده نا سیو نالیزم اسلامی.»**

**روی هر کدام از این بحث ها مکث می‌نماییم:**

**اول می‌پردازیم به این بحث اعلامیه نویس که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را متهم به « دنباله‌روی و سازش با بنیاد گرایان طالب » می‌نماید. اعلامیه نویس یا عمداً چشمانش را روی حقایق بسته است و یا این‌که آن‌را می‌داند و قصد وارونه جلوه دادن آن‌را گرفته است. اگر قصد چنین کاری را نمی داشت چنین چرندیاتی سرهم بندی نمی نمود.**

**موضع حزب کمونیست( مائوئیست) افغانستان بطور صریح و روشن در قبال بنیاد گرایان طالب در نشریۀ مرکزی این حزب (شعله جاوید) مرتباً نشر گردیده و ضرورت به بحث‌های اضافی ندارد. در این جا فقط به نقل مطلبی از شعلۀ جاوید بسنده می‌نمایم تا خواننده به خوبی درک کند که بحث اعلامیه نویس سرتاپا اتهام است و بس.**

**حزب كمونيست (مائوئيست) افغانستان در 18 قوس سال 1388 زير عنوان "نياز به اداي يك مسئوليت مبارزاتي عاجل" كه در شماره 23 شعلۀ جاويد دور سوم به چاپ رسيده، موضع خود را در قبال اشغالگران امپریالیست، رژيم پوشالي و طالبان چنين بيان نموده است:**

**« بطور خلاصه بايد صريحاً بيان داشت كه فقط و فقط يك مقاومت سرتاسري همه جانبه جنگي و غيرجنگي پيروزمندانه عليه اشغالگران و رژيم دست نشاندۀ شان از طريق اخراج قهري قوت‌هاي اشغالگر و سرنگوني رژيم پوشالي، قادر است به حالت مستعمراتي در افغانستان خاتمه دهد. اما برخلاف دورۀ جنگ مقاومت ضد "شوروي"، اين بار كل اوضاع و شرايط كشوری و منطقه يي و بين المللي نشان مي‌دهد كه يك مقاومت ارتجاعي اسلامي نمي‌تواند قوت‌هاي اشغالگر را از كشور خارج نموده و رژيم دست نشاندۀ اشغالگران را سرنگون سازد. اين چنين مقاومتي شايد بتواند سال‌ها دوام يابد، اما نمي‌تواند حتي در سطح مقاومت ضد سوسيال امپرياليستي يك فرجام پيروزمند نسبي داشته باشد، پيروزي نسبي اي كه به فرض محال تحقق يافتن، خود فاجعۀ ديگري از نوع فاجعۀ هشت ثوري گذشته خواهد بود.**

**طالبان و حزب اسلامي گلبدين خود نيروهایي اند كه در اصل توسط امپرياليست‌هاي امريكایي، انگليسي و وابستگان منطقه يي آنها ساخته و پرداخته شده اند. به همين جهت جستجوی راه سازش و مصالحه با آن‌ها ، يكي از اجزاي اصلي استراتيژي جديد اشغالگران امپرياليست به سردمداري امپرياليست‌هاي امريكائي در افغانستان را تشكيل مي‌دهد. آن‌ها نيروهاي امتحان داده اي هستند كه نتايج فاجعه بار حاكميت هاي ارتجاعي شان، مردمان ما را تا مغز استخوان سوزانده است و قسماً هم اكنون نيز مي‌سوزاند. ايدیولوژي و برنامه سياسي به شدت ارتجاعي، شوونيستي، جاهلانه و استبدادي آن‌ها خود به خود زمينه هاي مناسب فريبكارانه براي عادلانه جلوه دادن طرحات اشغالگران فراهم مي‌سازد. اين ايدیولوژي و برنامه سياسي، نه تنها قادر نيست تمامي افراد و نيروهاي مخالف اشغالگران و رژيم دست نشانده را، از ميان تمامي اقشار طبقات و مليت‌ها و اقليت‌هاي ملي، در يك مقاومت سرتاسري بسيج نمايد، بلكه آن‌ها خود آگاهانه در پي چنين بسيج مبارزاتي مقاومت خواهانه سرتاسري نيستند.**

**آن‌ها نه تنها به هيچوجهي قادر نيستند خشم زنان، يعني نيمي از پيكر جامعه، عليه اشغالگران و دست نشاندگان شان را رها سازند، بلكه زن ستيزي مشمئز كنندۀ شان خود زمينه ساز اجراي طرحات فريبكارانۀ دشمن اشغالگر و رژيم پوشالي در قبال زنان است. محدوديت اجتماعي مليتي آن‌ها ذاتي وغير قابل التيام است و اميدواري اشغالگران و دست نشاندگان شان در تحميل قطعي انقياد دراز مدت بر مردمان ما را بيشتر مي‌سازد.**

**با توجه به تمامي اين مسايل، برپایی و پيشبرد يك مقاومت ملي مردمي و انقلابي سرتاسري، بر محور مقاومت مسلحانه و به بيان روشن تر جنگ مقاومت ملي، مردمي و انقلابي، عليه اشغالگران امپرياليست و خاینين ملي، نه تنها از لحاظ پيوند دادن مقاومت ضد اشغال با انقلاب اجتماعي مورد نياز در افغانستان، يك ضرورت و الزام قطعي و غيرقابل‌انصراف است، بلكه خاتمه بخشيدن به انقياد مستعمراتي و حصول استقلال سياسي افغانستان نيز بدون برپایي و پيشبرد چنين مقاومتي يك امر ناممكن به نظر ميرسد.**

**حزب كمونيست (مائوئيست) افغانستان با درك عميق ضرورت و الزام قطعي غير قابل انصراف مبارزاتي فوق الذكر نه تنها براي اجرا و پيشبرد تمامي وظايف و مسئوليت هاي ايدیولوژيك – سياسي، تشكيلاتي، توده یي و لوجیستکي خود در اين راستا تلاش پيگير مي‌نمايد، بلكه خود را مكلف مي‌داند كه بخاطر تامين همآهنگي مبارزاتي مقاومت طلبانه ميان تمامي نيروها و شخصيت هاي انقلابي كمونيست و ملي – دموكرات مخالف اشغالگران و رژيم پوشالي نيز از هيچ گونه تلاشي دريغ ننمايد. ما مي‌توانيم – و بايد – همزمان با پيشبرد تلاش براي ايجاد چنين همآهنگي مبارزاتي ميان اين نيروها و شخصيت ها، مبارزات ايدیولوژيك – سياسي بخاطر حل و فصل تفاوت ها و اختلافات و يا لااقل ايجاد تفاهم ميان شان را نيز پيش ببريم. در واقع ايجاد همآهنگي مبارزاتي عليه اشغالگران، رژيم پوشالي و تسليم شدگان قبلا منسوب به جنبش چپ و جنبش ملي – دموكراتيك به مثابه دشمنان عمده و مقابله عليه طالبان وهمقماشان شان به مثابۀ دشمنان غيره عمدۀ كنوني، مي‌تواند زمينه و فضاي مناسبي براي پيشبرد مبارزات ايدیولوژيك – سياسي اصولي، سالم و سازنده بر سر اختلافات ايدیولوژيك – سياسي ميان اين نيروها و شخصيت‌ها به وجود آورد.»**

**نقل قول فوق نه تنها موضع حزب كمونيست (مائوئيست) افغانستان را در قبال اشغالگران و رژيم پوشالي، بلکه بطور رک و صریح در قبال طالبان نشان مي‌دهد.**

**اینک می‌پردازیم به قسمت دوم بحث اعلامیه نویس یعنی رویزیونیست خواندن تضاد عمده. به بحث توجه نمایید:**

**« اینک "حزب کمونیست مائوئیست افغانستان" تحت عنوان مبارزه با "دشمن عمده" مبلغ دنباله روی و سازش با بنیادگرایان طالب است و از این انحراف کهنه و دیرینه رویزیونیستی در جنبش افغانستان دل نمی کند.»**

**در این جا رگه های رویزیونیستی اعلامیه نویس و دشمنی اش با مائوئیزم بطور صریح مشخص می گردد. یکی از خدمات مائوتسه‌دون در زمینه تکامل فلسفه مارکسیستی ـ لنینیستی مشخص نمودن تضاد عمده و تفکیک تضاد اساسی و تضاد عمده از یکدیگر است. اما اعلامیه نویس نه تنها این خدمات را بطور کلی نادیده می‌گیرد، بلکه آن‌را یک « انحراف کهنه و دیرینۀ رویزیونیستی» می‌خواند. امروز مائوئیزم است که مرز دقیق میان رویزیونیزم و کمونیزم علمی می‌کشد. حزب، سازمان‌ها و کسانی که مائوئیزم را قبول نداشته باشند، رویزیونست هستند.**

**مائوئیست ها در پروسۀ تکاملی یک پدیده که بر اساس تضاد بنیادی اش حاوی چند تضاد اصلی است نهایت سعی در تعیین تضاد عمده می نمایند. زمانی که این تضاد به درستی تعیین و تشخیص گردید مسایل به درستی و بطور صحیح حل می‌شود. در این زمینه چند مطلب از مائوتسه دون ذکر می‌کنیم:**

**« در مطالعۀ یک پروسۀ مرکب که حاوی دو و یا چند تضاد است، باید نهایت سعی برای دریافتن تضاد عمده نمود. به مجردی که تضاد عمده معین شد کلیه مسایل را می‌توان به آسانی حل کرد»**

**« نمی توان نسبت به همه تضادهای یک پروسه بر خورد یکسان داشت، بلکه باید میان تضاد عمده و تضاد های غیر عمده فرق نهاد و مهم‌تر از همه سعی برای یافتن تضاد عمده نمود.» ( منتخب آثار ت جلد اول صفحه 504)**

**« در پروسۀ مركب تكامل يك پديده تضادهاي بسياري موجود اند كه يكي از آن‌ها حتما تضاد عمده است: موجوديت و رشد اين تضاد عمده تعيين كنندۀ موجوديت و رشد ساير تضادها است و يا برآن‌ها تاثير مي‌گذارد.» (مائوتسه دون – منتخب آثارجلد اول صفحه 501)**

**« هرگاه پروسـه اي حاوي تضادهاي متعدد باشـد، يكي از آن‌ها ناگزير تضاد عمده خواهد بود كه داراي نقش رهبري كننده و تعيين كننده است، درحالي كه بقيه تضادها نقش درجه دوم و تبعي خواهند داشت.» (همانجا صفحۀ 503)**

**« ولي در هر حال ترديدي نيست كه در هر مرحله از تكامل يك پروسه فقط يك تضاد عمده وجود دارد كه نقش رهبري كننده را ايفا مي كند...» (همانجا صفحه 503)**

**« در هر چيز اصول عمده و غيرعمده وجود دارند و همه اصول غيرعمده بايد تابع اصول عمده باشند. هم‌وطنان ما باید به هرچيز در پرتو اصول عمده با دقت بينديشند، فقط در چنين حالتي آن‌ها خواهند توانست به افكار و اعمال خود سمتگيري صحيح بدهند. امروز هر آن كس كه در خود صداقت به وحدت نمي يابد، بايد وجدان خود را در آرامش شب بيازمايد و احساس شرمساري كند، حتي اگر ديگران وي را ملامت نكرده باشند.» (منتخب آثارجلد دوم – صفحه 24)**

**« در جنگ مقاومت ضد ژاپني همه چيز بايد تابع مصالح مقاومت در برابر ژاپن گردد. اين اصلي است تخطي ناپذير. از اين دو، مصالح مبارزۀ طبقاتي بايد تابع مصالح جنگ ضد ژاپني قرارگيرد، نه اينكه با آن در تضاد افتد.» (مائوتسه دون – منتخب آثار - جلد دوم صفحه 30)**

**حزب كمونيست(مائوئيست) افغانستان با پا فشاری روی اصول اساسی مائوئیزم همه اصول غیر عمده را تابع اصول عمده می‌داند و آن‌ها را از یکدیگر تفکیک نموده است. حزب ما دشمنان خلق افغانستان را در شرايط كنوني، طبق برخورد مائوئيستي، به دشمنان عمده و غير عمده تقسیم مي‌نمايد و با قرار دادن هر یک از آن‌ها در جایگاه واقعی شان آن‌ها را از یکدیگر تفکیک نموده و می‌نماید. علت کجراهه رفتن مقاله نویس هم همین عدم تفکیک تضادها از یکدیگر است.**

**اعلامیه نویس برخلاف مائوتسه‌دون معتقد است که اشغالگران و ارتجاع طالبانی هر دو دشمن عمدۀ مردم افغانستان هستند و هیچ تفاوتی از یکدیگر ندارند. به این علت به کجراهه افتاده و به م ـ ل ـ م پشت نموده است.**

**اگر ما در مطالعۀ خصلت خاص تضادها به درستی نتوانیم تضادها را بررسی کنیم، یعنی نتوانیم تضاد عمده و غیرعمده را در یک پروسه دقیقا بررسی کنیم، هیچگاه قادر به درک مشخص تضادها نخواهیم شد و هرگز نخواهیم توانیست اسلوب درست و صحیح برای حل تضادها پیدا نماییم. در کشورهای تحت سلطۀ امپریالیزم که مورد تجاوز و اشغالگری امپریالیست ها قرار می‌گیرند، طبقات مختلف کشور، به استثنای خاینین ملی، مؤقتا می‌توانند بخاطر جنگ ملی علیه امپریالیزم متحد شوند. مائوتسه دون دراین زمینه می‌گوید:**

**« در کشور نیمه مستعمره مانند چین رابطه بین تضادعمده و تضادغیرعمده تصویر بغرنجی بدست می‌دهد. موقعی که امپریالیزم علیه چنین کشوری به جنگ تجاوز کارانه دست می‌زند، طبقات مختف آن کشور، به استثنای مشت ناچیز خاینین به ملت، می‌توانند مؤقتا برای جنگ ملی علیه امپریالیزم با یکدیگر متحد شوند. در چنین صورتی تضاد بین امپریالیزم و این کشور به تضادعمده بدل می‌شود و تمام تضادهای موجود در میان طبقات مختلف کشور (منجمله تضاد عمده [قبلی] یعنی تضاد بین نظام فیودالی و توده‌های عظیم مردم) مؤقتاً به ردیف دوم می‌روند و جنبۀ تبعی به‌خود می‌گیرند.» ( منتخب آثارجلد اول صفحه 502)**

**به همین ترتیب مائوتسه‌دون در مورد سرسختان ضد کمونیست می گوید:**

**« در مورد سرسختان ضد کمونیست باید سیاست انقلابی دوگانه به‌کاربرد؛ متحد شدن با آن‌ها تا آنجا که حاضر به مقاومت در برابر ژاپن اند، منفرد ساختن آن‌ها در هر موقع که در مبارزه با حزب کمونیست لجاج می‌ورزند. نظر به این‌که مقاومت آن‌ها در برابر ژاپن دارای خصلت دوگانه است، سیاست ما عبارتست از اتحاد با آن‌ها تا آن‌جا که علیه ژاپن مقاومت می‌کنند، و مبارزه با آن‌ها و منفرد ساختن آن‌ها در هر موقع که تزلزل نشان می‌دهند.( مثلا آن‌گاه که با تجاوزکاران ژاپنی سروسر پیدا می‌کنند و با وان‌جین‌وی و سایر خاینان‌به‌ملت به مبارزۀ جدی نمی‌پردازند) این دوگانگی در مبارزۀ آن‌ها با حزب کمونیست نیز به ظهور می‌رسد، بطوری که سیاست ما نیز در مورد آن‌ها دوجنبه دارد: متحد شدن با آن‌ها تا آن‌جا که در صدد گسستن قطعی همکاری گومیندان و حزب کمونیست برنیامده اند، مبارزه با آن‌ها و منفرد ساختن آن‌ها در هر موقعی که به سیاست سرکوبی دست می‌زنند و به حملات مسلحانه برضد حزب ما و بر ضد خلق می‌پردازند. ما میان این اشخاص که خصلت دوگانه دارند ازیک سو و خاینان به ملت و عناصر هوادار ژاپن از سوی دیگر فرق می‌گذاریم.» (مائوتسه دون منتخب آثار جلد دوم صفحات 667 – 668)**

**در نقل قول‌های فوق بطور دقیق خصلت دوگانه ارتجاع داخلی حتی سر سختان ضد کمونیست و نحوۀ برخورد کمونیست‌ها با آن‌ها بیان گردیده است. این‌ها رهنمودهای دقیقی است برای تمامی مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستها.**

**سوم: اعلامیه نویس حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را متهم به « نوع مشمئز کننده ناسیونالیسم اسلامی) می نماید. هر فردی که اسناد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را مطالعه نموده باشد بی پایه بودن این اتهام را دقیقاً می‌داند. بحث نیاز به اسناد و مدارک دارد. صحبت بدون اسناد و مدارک جز بی آبرویی نویسنده چیز دیگری به‌بار نمی‌آورد.**

**نویسندۀ اعلامیه باید با استناد به نشرات حزب این «نوع مشمئز کنندۀ ناسیونالیزم اسلامی» را نشان می‌داد تا خواننده هم صحبت‌هایش را تایید می‌نمود. کمونیست‌ها هیچ‌گاه به توطئه و تهمت زنی متوسل نمی‌شوند، بلکه با اسناد و مدارک بحث‌های شان را پی‌می‌گیرند. از یک رویزیونیست بیشتر از این توقع نمی‌رود. صحبت هایم را با یک فرد پایان می دهم:**

**اندیشه کجا داریم از تهمت ناپاکان**

**تا دامن ما پاک است آلوده نخواهد شد**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

# 3

**به ادامۀ گذشته:**

3 **"استقبال"**

**از موضع‌گیری‌های "جدید" سازمان رهایی افغانستان**

**انتشار اعلامیۀ مؤرخ اول سرطان 1395 سازمان رهایی افغانستان زیر عنوان "«سازمان رهایی افغانستان» و کاریکاتورهای «مائوئیست»"، در واقع جواب رسمی سازمان متذکره به آخرین خواست نمایندگان حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از نمایندگان آن سازمان در دو جلسۀ بحثی رسمی میان نمایندگان دوطرف محسوب می‌گردد. خواست نمایندگان حزب آن بود که فقط در صورتی که سازمان رهایی تضاد با اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشاندۀ‌شان را به‌عنوان تضاد عمدۀ کنونی در کشور بپذیرد و بصورت کتبی و مستند درین‌مورد به موضع‌گیری بپردازد، ادامۀ جلسات بحثی و هم‌چنان آغاز هم‌کاری‌های عملی مبارزاتی میان دو طرف امکان پذیر است. سازمان رهایی در اعلامیۀ مؤرخ اول سرطان خود از چنین موضع‌گیری ای انکار کرده و به این طریق نه تنها رسماً پذیرفته است که حاضر نیست از تسلیمی‌ها و تسلیم طلبی‌های تا کنونی اش در قبال دشمن عمدۀ کشور و مردمان کشور گسست نماید، بلکه بصورت صریح و آشکار به توجیه‌گری در مورد تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبی‌های متذکره پرداخته است. بنابرین لازم است که درین قسمت از ادامۀ بحث راجع به سازمان رهایی، قبل از هر موضوع دیگری روی محتویات این سند کتبی سازمان رهایی مکث کنیم و مندرجات آن را در مورد مسایل مهم ایدیولوژیک- سیاسی مورد ارزیابی قرار دهیم. بخاطری که ارزیابی ما مستند باشد، اعلامیۀ مذکور نیز ضمیمتاً منتشر می‌گردد.**

**ارزیابی**

**اعتراف‌نامۀ رسمی تسلیم طلبانۀ سازمان رهایی افغانستان**

**اعلامیۀ مؤرخ اول سرطان سال جاری (1395) سازمان رهایی افغانستان تدویر دو جلسۀ رسمی میان نمایندگان حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و سازمان رهایی افغانستان را انکار کرده و آن را یک دروغ بزرگ خوانده و صرفاً اعلام کرده است که: «... فردی از یک واحد سازمان با حرکت از خواست تفننی و پس‌گوش انداختن کامل موضع روشن سازمان، به جای رسیدگی به امور تشکیلاتی و چند صفحه مطالعه، وقتش را با آن دو نفر [نمایندگان حزب] هدر داده است.» برعلاوه سازمان رهایی درین اعلامیه بحث روی این موضوع در شعلۀ جاوید را «رویداد آزاردهنده» خوانده و ازین بابت از «همه دوستداران سازمان عذر خواسته و حساسیت اصولی شان را...» ستوده است. اما مهم‌ترین موضوع یا موضوع عمده درین اعلامیه اعتراف کتبی و رسمی به‌تسلیم‌طلبی در قبال اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و متحدین‌شان و رژیم دست‌نشاندۀ آنان است. این مسایل را به ترتیب اهمیت، مورد ارزیابی قرار می‌دهیم. مسایل دیگری نیز در اعلامیه وجود دارد که لازم است حداقل مختصراً مورد توجه قرار بگیرد. این سطور نمی‌تواند تمامی نکات مورد اشاره در اعلامیه را مورد توجه قرار دهد، بلکه فقط می تواند مهم ترین نکات را مورد ارزیابی قرار دهد.**

**اول – موضوع عمده در اعلامیه**

**موضوع عمده در اعلامیۀ مؤرخ اول سرطان 1395 سـازمان رهـایی افـغـانـسـتـان عـدم مـوضـع‌گـیـری آن در قـبال**

**اشـغـال‌گـران امپریالیست و رژیم دست‌نشاندۀ آنان به عنوان دشمن عمدۀ کشور و مردمان کشور یا تسلیم‌طلبی آشکاری است که این اعلامیه در قبال اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و متحدین شان و رژیم دست‌نشاندۀ آنان دارد. این عدم‌موضع‌گیری در واقع تأئید کتبی و رسمی تسلیم طلبی سازمان رهایی افغانستان در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژِیم دست‌نشانده محسوب می‌گردد. موضع‌گیری علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم خاین ملی دست‌نشاندۀ شان به‌عنوان دشمن عمدۀ کشور و مردمان کشور در چندین جای متن اعلامیه بصورت روشن و واضح ضروری بود، اما نویسندگان و انتشاردهندگان اعلامیه عمداً و به‌صورت قصدی از اتخاذ آن طفره رفته و مواضع تسلیم‌طلبانۀ خود و سازمان‌شان را آشکار ساخته اند. این موارد را یکی یکی برمی‌شماریم:**

**1 – در صفحۀ دوم "اعلامیه" گفته می‌شود:**

**«چرا ما به اینان وقعی ننهاده و آنان را به قول احمد شاملو شایستۀ هجو هم ندانسته و هرگز حاضر نخواهیم بود در «بزم ایدیولوژیک»شان شرکت کنیم؟ زیرا غیر از آن‌چه که در نقل بالا تذکر رفته، ما اینان را «چپ»های لفاظ بی‌مایه و بی‌عمل می‌شناسیم که حتی در همان غرب از پرداختن به کاری موثر افشاگرانه ضدامپریالیستی و بخصوص ضد جنایت‌کاران بنیادگرا وحشت دارند و می‌لنگند...»**

**آن‌چه را که فعلاً درین بند از متن اعلامیه مورد توجه قرار می‌دهیم، همان قسمتی است که از سوی ما مورد تأکید قرار گرفته است.**

**کار مؤثر افشاگرانۀ ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، به شمول کارمؤثر افشاگرانه علیه جنایت‌کاران بنیادگرا، یک ضرورت اساسی کار ایدیولوژیک- سیاسی و مشخصاً ضرورت اساسی تبلیغ و ترویج انقلابی است و نباید پای هیچ نیرویی که مدعی کمونیست بودن باشد در اجرای آن بلنگد. این کار افشاگرانه فقط در صورتی درست و اصولی و در خدمت استراتژی انقلاب دموکراتیک نوین تمام خواهد شد که مبتنی بر درک و فهم درست ماتریالیستی دیالیکتیکی یعنی درک و فهم انقلابی پرولتری یا مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی از جامعه به‌طور کلی و مرحلۀ تکاملی موجود آن به‌طور مشخص باشد.**

**یک پدیدۀ بغرنج اجتماعی مثل جامعۀ مستعمراتی- نیمه فیودالی یا نیمه فیودالی- نیمه مستعمراتی افغانستان حاوی یک تضاد اساسی، تضاد علیه امپریالیزم و فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور، و تضادهای بزرگ و کوچک متعددی است که توسط این تضاد اساسی تعیین می‌شوند یا تحت تأثیر قرار می‌گیرند. بطور مشخص تضاد اساسی این جامعه دو تبلور بزرگ دارد: یکی تضاد با امپریالیزم و دیگری تضاد با فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور. تضاد اساسی علیه امپریالیزم و ارتجاع در هر مرحله از پروسۀ تکامل جامعه، عمدتاً از طریق یکی از این دو تبلور بزرگ خود، که در همان مرحله، تضاد عمده محسوب می‌گردد، تبارز می‌نماید و نقش عمده در همان مرحله از پروسۀ تکامل جامعه بازی می‌نماید. البته تبلور بزرگ دیگر تضاد اساسی جامعه در همان مرحله کماکان به عنوان تضاد بزرگ باقی می‌ماند، اما دارای نقش‌ رهبری کننده نبوده و در مقایسه با تضاد عمده نقش تابع خواهند داشت و فقط پس از آن‌که این مرحله بگذرد و پروسۀ تکامل جامعه وارد مرحلۀ دیگری شود، به تضاد عمدۀ مرحلۀ بعدی پروسۀ تکامل جامعه بدل خواهد شد.**

**مثلاً جامعۀ فعلی افغانستان از سال 1380 خورشیدی (سال 2001 میلادی) به یک جامعۀ مستعمراتی- نیمه فیودالی مبدل شده است. تضاد عمدۀ این جامعه در همین مرحلۀ فعلی پروسۀ تکاملی اش، تضاد با اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی دست‌نشاندۀ شان است و تا زمانی که این مرحله سپری نگردد کماکان به‌عنوان تضاد عمده باقی خواهد ماند. بنابرین مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم طبق وضعیت عینی موجودِ جامعه حکم می‌نماید که باید تمامی فعالیت‌های مبارزاتی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، منجمله فعالیت‌های مبارزاتی افشاگرانه، عمدتاً عبارت باشد از مبارزات ضد اشغال‌گران و رژیم دست نشانده.**

**اما اعلامیه صرفاً از «کار مؤثر افشاگرانۀ ضد امپریالیستی و بخصوص ضد جنایتکاران بنـیـادگـرا» حـرف مـی‌زنـد.**

**درینجا اولاً به روشنی دیده می‌شود که سازمان رهایی نه تنها در طول 15 سال گذشته حاضر نبوده است بصورت رسمی و تحریری علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم ارتجاعی دست‌نشانده به‌عنوان دشمن عمدۀ کشور و مردمان کشور موضعگیری نماید، بلکه هم اکنون نیز حاضر نیست چنین موضعگیری‌ای داشته باشد. به عبارت روشن‌تر اگر سازمان رهایی چنین موضعگیری‌ای می داشت یا حداقل در همین اعلامیه حاضر می‌شد چنین موضعگیری‌ای اتخاذ نماید باید در این‌جا می نوشت که:**

**«کار مؤثر افشاگرانۀ ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، عمدتاً کار افشاگرانۀ ضد اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست نشانده»**

**دلیل اینکه حتی درین اعلامیه نیز سازمان رهایی حاضر نشده است در کار افشاگرانۀ ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، عمده بودن کار افشاگرانه علیه اشغالگران امپریالیست و رژِیم پوشالی را بپذیرد، هیچ چیز دیگری بوده نمی تواند جز اینکه این سازمان اصلاً اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی را به عنوان دشمن عمده قبول ندارد. برعلاوه عبارت «بخصوص ضد جنایتکاران بنیادگرا» در اعلامیه نشان می دهد سازمان رهایی هنوز که هنوز است در جو مقایسه میان بنیادگرایان و غیر بنیادگرایان در رژیم پوشالی و کلیت ارتجاع قرار دارد، جو مقایسه‌یی‌ای که باعث شد سازمان متذکره کرزی را نسبت به بنیادگرایان درون رژیم ترجیح دهد و در انتخابات اول ریاست جمهوری رژیم به نفع این به اصطلاح غیر بنیادگرا کارزار انتخاباتی به راه بیندازد.**

**حتی بدتر از این، درینجا «کار افشاگرانۀ ضد جنایتکاران بنیادگرا» کلاً جای «کار افشاگرانۀ ضد ارتجاعی» بطور کلی را گرفته است. کار افشاگرانۀ ضد ارتجاعی بطور کلی، کار افشاگرانه ای است علیه کلیت نیروهای ارتجاعی در کشور، شامل رژیم دست نشانده- اعم از نیروهای بنیادگرا و غیر بنیادگرای شامل در آن ، تمامی مخالفین مسلح و غیر مسلح ارتجاعی رژیم، اعم از بنیادگرا و غیر بنیادگرا، و تمامی نهادهای به اصطلاح جامعۀ مدنی ساخته و پرداختۀ اشغال‌گران. «کار افشاگرانۀ ضد جنایتکاران بنیادگرا» نیروهای غیر بنیادگرای شامل در رژیم، غیر بنیادگرای شامل در مخالفین مسلح و غیر مسلح ارتجاعی رژیم و کلیت نهادهای جامعۀ مدنی ساخته و پرداختۀ اشغال‌گران امپریالیست را در برنمی گیرد. این‌ها تماماً نیروهایی است که اعلامیۀ سازمان رهایی هیچ‌گونه وظیفه و مسئولیت افشاگرانه علیه آن ها را قبول ندارد.**

**هم‌چنین است فرمولبندی «کار افشاگرانۀ ضد امپریالیستی.» درینجا نیز نه تنها عمده بودن کار «افشاگرانۀ ضد اشغالگران امپریالیست» مورد پذیرش قرار نگرفته است، بلکه حتی اشاره ای نیز به آن نشده است. به عبارت دیگر در اعلامیۀ سازمان رهایی، کار افشاگرانۀ ضد اشغال‌گران امپریالیست، نه تنها به عنوان وظیفۀ عمدۀ افشاگرانه مورد پذیرش قرار نگرفته است، بلکه حتی به‌صورت غیر عمده نیز بطور مشخص مورد توجه قرار نگرفته و در همان چارچوب کلی «کار افشاگرانۀ ضد امپریالیستی» گنجانده شده است. تسلیم طلبی و حتی تسلیمی در قبال اشغالگران امپریالیست درین‌جا به وضوح نمایان است.**

**2 -- باز هم در صفحۀ دوم "اعلامیه" باقی می‌مانیم. در جای دیگری از این صفحه از "اعلامیه" گفته می‌شود:**

**«... سرزمین جهمنی شده و مردم در منگنۀ افغانستان ... که کارد امپریالیزم و سگ‌هایش از استخوان‌شان تیر شده است.»**

**درینجا نیز از «کارد امپریالیزم و سگ‌هایش» اجمالاً یادآوری می‌گردد، بدون اینکه از «کارد اشغال‌گران امپریالیست و سگ‌های‌شان» حتی یادی به‌عمل آید، چه رسد به این‌که روی عمده بودن «کارد» آن‌ها تأکید صورت بگیرد. این فرمولبندی اجمالی اعلامیه نیز عمدی صورت گرفته است. به عبارت دیگر این عدم موضع‌گیری علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشاندۀ‌شان به‌عنوان دشمن عمدۀ کشور و مردمان کشور یک موضع‌گیری عمدی‌وآگاهانه است و نه ناشی از اشتباه ادبی یا هر اشتباه دیگری.**

**درین‌جا فرمول‌بندی درست و مکمل فقط این‌گونه می‌تواند باشد:**

**کارد امپریالیزم و سگ‌هایش، عمدتاً کارد اشغال‌گران امپریالیست و سگ‌های زنجیری‌شان.**

**3 -- در صفحۀ سوم "اعلامیه" گفته می‌شود:**

**«ملالی جویا این دلیرترین، رساترین و جهانی ترین خروش ضد امپریالیزم و مزدوران مذهبی و غیر مذهبی اش...»**

**ادعای اینکه «ملالی جویا دلیرترین، رساترین و جهانی ترین خروش ضد امپریالیزم و مزدوران مذهبی و غیر مذهبی اش...» باشد نه تنها یک ادعای بی‌پایه و نادرست است بلکه تسلیم طلبانه نیز هست.**

**ملالی جویا تا حال چه چیزی را فریاد کرده است؟**

**او در لوی جرگۀ تصویب قانون اساسی رژیم فریاد نمود که شرکت جنایت‌کاران جنگی درین لوی جرگه حیثیت و اعتبار آن را خدشه دار کرده است، گو اینکه اگر جنایت‌کاران جنگی در آن شرکت نمی‌داشت، حیثیت و اعتبار آن برقرار و بی‌خدشه بود. او در حالی پارلمان رژیم را طویلۀ حیوانات خواند که خودش در زمرۀ ساکنان آن بود. او در جریان یک کار تبلیغاتی در کانادا ادعا کرد که اگر نیروهای ناتو و آیساف از افغانستان بیرون بروند، کشور در کام طالبان سقوط خواهد کرد و لذا نباید آن‌ها افغانستان را ترک گویند. او حتی زمانی که چندسال بعد گویا به موضع‌گیری علیه قوای ناتو و آیساف دست زد و خواهان خروج فوری آن‌ها از کشور شد، علیه آن‌ها به عنوان قوای اشغال‌گری که باید از افغانستان بیرون شوند، موضع‌گیری نکرد، بلکه بدان سبب خواهان خروج آن‌ها از کشور گردید که قادر نیستند امنیت کشور را تأمین کنند و جلو حملات انتحاری را حتی در سرینا هوتل در مرکز کابل بگیرند.**

 **با توجه به‌همین تسلیم‌طلبی این چهرۀ معلوم الحال بود که ما سال ها قبل در شمارۀ بیست و سوم دورۀ سوم شعلۀ جاوید که در جوزای سال 1389 منتشر گردید، تبلیغ برای او را توسط نشریۀ "انقلاب" ارگان حزب کمونیست انقلابی امریکا محکوم کردیم و خواهان توقف آن گردیدیم. در واقع این تبلیغات نشریۀ "انقلاب" برای ملالی جویا سرآغاز تبارزات سیاسی پسا م ل م اواکیاتی در حزب کمونیست انقلابی امریکا و سرآغاز تبارز اختلافات ایدیولوژیک- سیاسی حزب ما با حزب مذکور بوده است.**

**درین‌جا نیز جمله‌بندی "اعلامیه" هیچ‌گونه اشاره ای به اشغال‌گران امپریالیست و مزدوران مذهبی و غیر مذهبی آن‌ها ندارد، چه رسد به این‌که علیه آن‌ها به عنوان دشمن عمدۀ کشور و مردمان کشور موضع‌گیری داشته باشد. به عبارت دیگر درین‌جا نیز سازمان رهایی آن‌چنان از موضع‌گیری علیه اشغال‌گران و رژیم یعنی دشمن عمده انکار ورزیده است که گویی اصلاً چنین وضعیتی در کشور وجود نداشته باشد.**

**4 – در صفحۀ چهارم "اعلامیه":**

**«... خواهرک ها و برادرک ها و مادرک ها ... که زیر چشم امریکا و متحدان و رژیمی پوشالی گرفتار تجاوز جلادان طالبی و داعشی و جهادی گردیده، سر بریده یا آواره می شوند...»**

**درین‌جا تجاوز، سربریدن و آواره سازی «خواهرک ها و برادرک ها و مادرک ها» کلاً به «جلادان طالبی و داعشی و جهادی» نسبت داده می‌شوند و اشغال‌گران امریکایی و متحدان‌شان همراه با رژیم پوشالی فقط به عنوان نظاره‌گر این جنایات معرفی می‌شوند، گو اینکه خودشان نه تجاوزکارند، نه کشتارگر و نه آواره کننده. این‌گونه موضع‌گیری علیه «امریکا، متحدان و رژیم پوشالی» موضعگیری ای علیه آن‌ها به عنوان نظاره‌گر جنایات دشمنِ عمده است و نه علیه خود آن‌ها به عنوان دشمنِ عمده.**

**تسلیم‌طلبی مندرج در این بند از "اعلامیه" و بندهای نقل شدۀ قبلی یک تسلیـم طـلـبـی سـاده و عـادی نیسـت، بلکـه یک تسلیم طلبی به‌شدت وطنفروشانه است. سازمانی که ماهیت ذاتی تجاوزکارانه و اشغال‌گرانۀ نیروهای امریکایی و متحدینش را بصورت عمدی و قصدی می‌پوشاند، فقط می‌تواند یک نیروی تسلیم‌طلب و حتی تسلیم‌شده‌ای باشد که کمر به خدمت متجاوزین و اشغال‌گران امپریالیست بسته است. به‌طور مشخص سازمانی که تجاوزات نیروهای امریکایی و متحدان شان بر مادران و خواهران و برادران ما را کتمان می‌کند و سر بریده‌شدن‌ها و آواره سازی‌های آن‌ها توسط این نیروهای متجاوز و اشغال‌گر را انکار می‌کند، فقط می‌تواند یک نیروی خاین و وطن‌فروشی باشد که کمر به خدمت این متجاوزان و اشغال‌گران بسته است. سازمانی که به‌صورت عمدی و خاینانه تجاوزات، سربریدن ها و آواره‌سازی‌های خواهران و برادران و مادران توسط پوشالیان دست‌نشاندۀ اشغال‌گران را می‌پوشاند، فقط می‌تواند نیروی تسلیم شده و وطن‌فروشی باشد که کمر به خدمت یک رژیم دست نشانده، وطن‌فروش و خاین ملی بسته است.**

**5 – در صفحۀ پنجم "اعلامیه":**

**« ... سرزمین جهادی و طالبی و «سیا» زده ی سوخته...»**

**جهادی اول، طالبی دوم و "سیا" سوم! آیا واقعاً جهادیان دشمن درجه اول، طالبان دشمن درجه دوم و امپریالیزم امریکا در وجود حضور "سیا" در کشور، دشمن درجه سوم محسوب می‌گردند؟ نه! این ترتیب بندی مطلقاً حقیقت ندارد.**

**اولاً حضور امپریالیزم امریکا در افغانستان یک حضور تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه است، حضوری که توسط نیروهای اشغال‌گرش بر ما تحمیل گردیده است و نه یک حضور نیمه مستعمراتی که فقط توسط نفوذ استخباراتی امپریالیست‌های امریکایی در افغانستان تمثیل گردد. ثانیاً حضور اشغال‌گرانۀ متحدان امریکا نیز در افغانستان مطرح است و نه صرفاً حضور اشغال‌گرانۀ نیروهای امریکایی. ثالثاً صحبت در مورد طالبان مقدم بر امریکا، از لحاظ اهمیت، نادرست است.**

**ترتیب‌بندی درست و اصولی دشمنان ملک و مردم در افغانستان مستعمراتی- نیمه فیودالی امروزی فقط به گونۀ ذیل می‌تواند درست باشد: در شرایط فعلی اشغال‌گران امریکایی، متحدان‌شان و رژیم پوشالی، شامل جهادی‌ها و غیر جهادی‌ها، دشمن عمدۀ کشور و مردمان کشور، و طالبان دشمن غیر عمدۀ کشور و مردمان کشور محسوب می‌گردند. به این ترتیب مبارزه و مقاومت علیه دشمن عمده، وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی و مبارزه علیه دشمن غیر عمده، وظیفۀ غیر عمدۀ مبارزاتی محسوب می‌شود.**

**6 – هم‌چنان در صفحۀ پنجم اعلامیه باقی می‌مانیم. درین‌صفحه بازهم گفته می‌شود:**

**«... مبارزه ضد امپریالیزم و دلالان روشنفکر و غیر روشنفکرش...»**

**درینجا بازهم موضوع اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده، نه‌تنها به‌عنوان دشمن عمدۀ کشور و مردمان کشور بلکه به‌طور کلی، در اعلامیه غایب است، تو گویی اصلاً چنین موضوعی در افغانستان وجود نداشته باشد. این نادیده گرفتن کامل موضوع فقط می‌تواند نشاندهندۀ تسلیمی کامل سازمان رهایی به اشغال‌گران و رژیم پوشالی باشد و نه چیز دیگری.**

**به این ترتیب در هرجایی از اعلامیۀ مورد بحث، که ضرورت موضع‌گیری علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده به عنوان دشمن عمدۀ کنونی کشور و مردمان کشور موجود بوده است، نه تنها چنین موضع‌گیری ای صورت نه‌گرفته است، بلکه حتی موضوع اشغال‌گران و رژیم دست نشانده بطور کلی نادیده گرفته شده است.**

**سازمان رهایی افغانستان در طول تقریباً پانزده سال گذشته که افغانستان مورد تجاوز و اشغال‌گری امپریالیست‌های امریکایی و متحدین‌شان قرار گرفته و رژیم دست‌نشاندۀ آنان دارای قدرت پوشالی در کشور گردیده است، هیچ‌گونه موضع‌گیری رسمی سازمانی علیه این دشمنان عمدۀ کشور و مردمان کشور به عمل نیاورده است. انتشار اعلامیۀ مؤرخ اول سرطان 1395 این سازمان می‌توانست زمینۀ مناسب و بلکه ضروری برای این‌گونه موضع‌گیری فراهم نماید؛ به‌خصوص ازین جهت که نمایندگان حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان پس از دو جلسۀ رسمی با نمایندگان سازمان رهایی، ادامۀ بحث ها میان دو طرف را مشروط به موضع‌گیری رسمی و تحریری سازمان رهایی در قبال تضاد عمدۀ کشور، یعنی تضاد ملی مردمان افغانستان با اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده، نموده بودند و پس از ماه‌ها عدم‌موضع‌گیری سازمان رهایی درین‌مورد، مسایل مربوطۀ آن توسط حزب... در سطح عمومی مطرح گردید، این موضع‌گیری کاملاً ضروری و کاملاً لازم بوده است.**

**در واقع باید گفت که سازمان رهایی افغانستان در پاسخ‌دهی منفی به‌همین ضرورت، اعلامیۀ اول سرطان خود را بیرون داده و در آن اعلام کرده است که: نه تنها حاضر نیست تضاد ملی مردمان کشور با اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده را به‌عنوان تضاد عمده در جامعه به رسمیت بشناسد، بلکه حتی حاضر نیست به‌ موضوعی به‌نام موضوع اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده در کشور اذعان نموده و به موضع‌گیری مبارزاتی علیه آن‌ها اقدام نماید.**

**دوم – یک دروغ بزرگ**

**انکار "اعلامیه" از دو نشست رسمی بحثی میان نمایندگان حزب و سازمان**

**در صفحۀ اول اعلامیه در مورد دو نشست رسمی بحثی میان نمایندگان حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و سازمان رهایی افغانستان گفته شده است که:**

**« چند ماه قبل جمعی که... خود را «حزب» و «مائوئیست» می‌نامند... برای هزارو یکمین بار علیه ما دهان چاک داده اند که... این بار هیاهو همراه بزرگ‌سازی این دروغ بزرگ است که ما با دوتن از آنان «رسماً» بحث داشته ایم. چون انتشار موضوع توسط «مائوئیست»های مجازی موجب شگفتی خشماگین تعدادی از رفقا و دوستان در داخل و خارج گردیده، توضیح گذرا و نخستین و آخرین را لازم دیدیم.**

**قبل از همه، متأسفانه واقعیت دارد که فردی از یک واحد سازمان با حرکت از خواست تفننی و پس گوش انداختن کامل موضع روشن سازمان، به جای رسیدگی به امور تشکیلاتی و چند صفحه مطالعه، وقتش را با آن دو نفر هدر داده است. اما می‌پذیریم که نه ندامت و انتقاد از خود شدید آن رفیق و نه این یادداشت نخواهد توانست چندان از آزردگی بحق رفقا بکاهد. ارتکاب اشتباه در اثر بی بضاعتی تئوریک یا کم تجربگی در مواجهه با پدیده‌ای ناآشنا یک مسئله است اما اینگونه اشتباه مخبط مانند از یادبردن هویت آدم‌ها مسئله‌ایست که کم ناراحت‌کننده نمی‌باشد و قابل فهم است که رفقا آن را با تندترین الفاظ بکوبند...»**

**به این ترتیب سازمان رهایی نه‌تنها در "اعلامیه" به موضع‌گیری روشن و حتی غیرروشن در مورد تضاد عمده در کشور نه‌پرداخته است، بلکه حتی بحث و توافق رسمی میان نمایندگان حزب... و سازمان... درین‌مورد را نیز انکار کرده است و موضوع را صرفاً در حد هدر دادن وقت یک فرد از یک واحد سازمان... با دو نفر از افراد حزب... و آن‌هم «با حرکت از خواست تفننی و پس گوش انداختن کامل موضع روشن سازمان...» پذیرفته است.**

**اول اینکه: نشست‌های بحثی میان نمایندگان حزب... و سازمان، نشست‌های دو نفر از نمایندگان حزب... با فردی مربوط به یک واحد سازمان رهایی نبوده، بلکه نشست‌های دو نفر از نمایندگان حزب... با دو نفر از نمایندگان سازمان رهایی بوده است. در صفحۀ اول سندی که پس از آن نشست‌ها بنا به توافق هر دو طرف نشست‌ها نهایی گردیده و برای پخش درونی در میان صفوف حزب ... و سازمان آماده گردید، می‌خوانیم که:**

**«اولین جلسۀ رسمی نمایندگان حزب... و سازمان... 31 حمل 1394 (2 اپریل 2015)»**

**«اجندا: بحث پیرامون تضاد عمده.**

**نمایندگان:**

**از طرف حزب...: ل. و ب.**

**از طرف سازمان...: ا. و ن.**

**صورت‌جلسه‌نویس از طرف حزب...: ش.**

**صورت‌جلسه‌نویس از طرف سازمان...: کسی نیست.»**

**سپس یکی از نمایندگان حزب صحبت مقدماتی‌اش را این‌گونه آغاز می‌نماید:**

**«طرف حزب...- ل: به‌عنوان صحبت مقدماتی باید بگویم که ما دو نفر چند ماه قبل به‌صورت غیر مترقبه با هم آشنا شدیم و طی چندین جلسه روی موضوعات زیادی با هم صحبت کردیم و در نهایت درخواست کردیم که این جلسات را رسمی نماییم و مباحث مطرح شده در جلسات را بین صفوف هر دو طرف توزیع کنیم. البته طرف حزب ... مباحثات قبلی را هم بین صفوف خود رسانده است. در نهایت هفتۀ قبل این فیصله به عمل آمد که این جلسه روی‌دست گرفته شود، رسماً نشست داشته باشیم و از هر دو طرف نماینده های با صلاحیت حضور داشته باشند و روی اجندای مندرج فوق که بحث روی تضاد عمده است بحث داشته باشیم و کل بحث‌ها، توافقات، اختلافات و نتیجه‌گیری‌های جلسه را به‌صفوف هردو طرف ارائه کنیم. اگر در جلسۀ امروز نتیجۀ نهایی به دست نیامد، جلسه را برای فردا هم ادامه می دهیم.**

**باید کوشش کنیم که آهسته‌تر صحبت کنیم تا صورت جلسه نویس بتواند تمام صحبت ها را ثبت کند و مطالبی از قید قلم نماند. هر دو طرف بحث باید یک یک نقل از صورت جلسه را در اختیار داشته باشند تا بتوانند به صفوف‌شان برسانند. برای پخش متن صورت جلسه‌ها دو راه وجود دارد: یکی اینکه فقط آن را بین صفوف هردو طرف ببریم و در این حد درونی نگه داریم. دیگر این‌که درونی حفظ نکنیم بلکه از طریق نشرات بیرونی هر دو طرف به‌طور وسیع پخش نماییم. ما برای پخش متن صورت جلسه ها به هر دو طریق آمادگی داریم.»**

**به‌تعقیب آن، صحبت مقدماتی یکی از نمایندگان طرف سازمان... این‌گونه آغاز می‌گردد:**

**« طرف سازمان- ا. ...: من تکرار نمی‌کنم و من توافق دارم که تصادفاً ما با هم معرفی شدیم و بحث را شروع کردیم. در همان بحث‌های اولیه حدس زدم که طرف مقابل در بحث از کدام تشکیلات نمایندگی می‌کند. پیش‌نهاد ایشان بود که جلسات بحثی رسمی شود و من هم قبول کردم. موضوع را با سازمان مطرح کردم و سازمان ما هم از این طرح استقبال کرد. ما ترجیح می‌دادیم که این جلسه به ... گرفته شود. من پیش‌نهاد داشتم که در صورت امکان اگر جلسات به ... گرفته شود بهتر است. گرچه رفقای ما دیرتر اطلاع دادند، اما برایم گفتند به هرجا که جلسه گرفته شود برای ما مشکلی نیست، اما به ... زمینۀ بهتری داریم. فقط برای ما یک نمبر تلفون بدهند کافی است. در ابتدا ل. گفته بود که برای ما هم در... مشکلی نیست. اما وقتی با حزب تماس گرفتند گفتند که ما به ... زمینه نداریم، می‌شود جلسه را به ... بگیریم. چون ما در ... امکانات نداشتیم، لذا این‌جا را انتخاب کردیم. به این ترتیب ما موفق شدیم طبق توافق هر دو طرف این جلسه را دایر کنیم. خوب است که هر جلسه اجندای مشخص داشته باشد. ازین طریق می‌توانیم بحث‌ها را بهتر متمرکز سازیم... .»**

**هم‌چنان در صفحۀ 13 و 14 سند متذکره می‌خوانیم که:**

**« دومین جلسۀ رسمی نمایندگان حزب ... و سازمان ...**

**14 حمل 1394 (3 اپریل 2015)**

**اجندا: بحث روی مبارزات دموکراتیک.**

**نمایندگان:**

**از طرف حزب...: ل. و ب.**

**از طرف سازمان...: ا. و ن.**

**صورت‌جلسه‌نویس از طرف حزب ...: ش.**

**صورت‌جلسه‌نویس از طرف سازمان... کسی نیست.»**

**دوم این‌که: یکی از نمایندگان سازمان رهایی در دو نشست رسمی، یکی از رهبران ارشـد و سابقـه دار سازمان رهـایـی و فرد شناخته شده بود نه یک فرد مربوط به یکی از واحدهای سازمان رهایی. در واقع او در آن زمان فرد ارشد درجه دوم در سازمان رهایی و احتمالاً فرد اول سازمان در سراسر افغانستان بود، چرا که فرد اول سازمان رهایی، این رویزیونیست قسم‌خوردۀ ناپشیمان، علیرغم تمامی ادعاهای این سازمان مبنی بر داخل کشوری بودن، طبق اعتراف صریح نمایندۀ ارشدِ سازمان مذکور، همیشه در خارج از سرحدات بین المللی شناخته شدۀ کشور به سربرده و کماکان بسر می‌برد.**

**البته جوانی که به‌عنوان نمایندۀ دوم سازمان رهایی معرفی شده بود، طبق معیارهای تشکیلاتی حزبی در واقعیت حتی یک عضو عادی نیز نمی‌توانست تلقی گردد، اما یقیناً باید یکی از مسئولین جوان واحد مربوطۀ سازمان رهایی بوده باشد. مثلاً این فرد فکر می‌کرد که جبهات جنگی سازمان رهایی در زمان جنگ مقاومت ضد "شوروی" به‌نام سازمان رهایی فعالیت داشته اند و تحت پوشش تنظیم‌های اسلامی فعالیت نداشته اند. صحبت درینمورد میان یکی از نمایندگان حزب و این نمایندۀ سازمان رهایی و دخالت نمایندۀ ارشد سازمان مذکور در آن صحبت، در جلسۀ تصحیح نهایی صورت جلسات بحثی، واقعاً جالب بوده است:**

**« طرف حزب... : ل: حالا قسمتی از آن‌را می‌خوانم تا موضوع بهتر روشن شود. بعدا رفیق ل. شروع نمود به خواندن نوشته ای که اصلاح نموده بود. تقریباً دو سوم صورت جلسه روز پنجشنبه مورخ 13 حمل 1394 را به خوانش گرفت و به مخالفتی بر نخورد، فقط در یک‌مورد که رفیق ل. در جلسه روی اشتراک نیروی چپ در جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم شوروی بحث نموده بود، گفته شده بود که « اشتراک نیروی چپ در جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم شوروی صحیح بود، اما پوشش گرفتن زیر نام احزاب جهادی غلط. در این میان نمایندۀ دیگر سازمان... یعنی ن. عکس العمل نشان داد و گفت که:**

**این درست نیست سازمان ما هیچگاه زیر نام احزاب جهادی پوشش نگرفت.**

**طرف حزب... : ل. : در طول دوران جنگ مقاومت فقط ساما یکی ـ دو جبهه بنام خود داشت که در آن جبهه ها هم اسلام بازی نمود، دیگر هیچ سازمانی جبهۀ مستقل نداشت. سازمان شما اصلاً جبهۀ مستقل نداشت و در طول دوران جنگ مقاومت ضد "شوروی" زیر پوشش به اصطلاح احزاب اسلامی میانه رو [و حتی حزب اسلامی گلبدین، مثلاً در جاغوری] حرکت نمود و در ضمن شعار جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی را نیز بلند نموده بود.**

**طرف سازمان...: ن: به طرف رفیقش ا. نگاهی نمود و گفت کاکا راست می‌گوید؟**

**طرف سازمان... : ا.: بلی درست است. چون ما هیچ پشتیبانه ای نداشتیم. امپریالیست‌ها هر چه کمک می‌کردند از طریق پاکستان بود و چین را که در آن زمان ما به‌عنوان یک کشور سوسیالیستی می‌شناختیم، او هم کمک‌های نظامی را از طریق پاکستان می‌نمود. ما چاره ای نداشتیم جز اینکه تحت پوشش حرکت کنیم و به این طریق از کمک‌ها استفاده کنیم.»**

**سوم اینکه: نمایندۀ ارشد سازمان رهایی قبل از دو جلسۀ بحثی رسمی میان نمایندگان حزب و آن سازمان، مدت چند ماه با نمایندۀ حزب تماس داشته و طی جلسات متعددی مطالب زیادی را با هم به جروبحث گذاشته بودند. در واقع در زمان تدویر آن جلسات نیز تشکلات مربوطه از ابتدا تا انتها در جریان قرار داشتند و مبتنی بر همین جلسات بود که زمینه برای تدویر جلسات بحثی رسمی میان نمایندگان دو طرف مساعد گردید. آن جلسات از 18 عقرب 1393 شروع گردید و تا 27 دلو 1393 دوام نمود. در طی این مدت، غیر از جلسۀ تصادفی 18 عقرب، مجموعاً 17 وعدۀ جلسۀ بحثی تعیین گردید که 9 وعدۀ آن از طرف نمایندۀ سازمان رهایی به بهانه‌های مختلف لغو گردید و صرفاً 8 وعده اجرا گردید. از طرف حزب تنها یک وعده یک روز به تعویق افتاد و فردایش اجرا گردید. پس از 27 دلو 1393 نیز تماس میان دو طرف بخاطر تدویر جلسات بحثی رسمی و تعیین زمان شروع و محل آن ادامه یافت. به این ترتیب پس از تقریباً شش ماه تماس و تدویر جلسات بحثی متعدد میان دو نمایندۀ حزب و سازمان رهایی، دو جلسۀ رسمی میان طرفین به اشتراک دو دو نماینده از هر طرف و یک صورت جلسه نویس از طرف حزب، دایر گردید.**

**بنابرین موضوع بر سر یکی دو نشست میان طرفین نیست، بلکه بر سر یک تماس و مراودۀ بحثی تقریباً شش ماهۀ مداوم میان شان است. یکی از موضوعاتی که در جلسات بحثی رسمی و هم‌چنان در جلسات بحثی دو نفره مطرح بوده است، بحث بر سر موجودیت و عدم موجودیت سازمان رهایی به‌عنوان یک سازمان سیاسی حقیقی میان دو طرف بوده است و طرف سازمان رهایی مدام تأکید داشته است که سازمان رهایی حقیقتاً به عنوان یک سازمان فعال سیاسی موجودیت عینی دارد. حالا سازمان رهایی ادعا دارد که پروسۀ پنج ماهه متذکره یک کار تفننی یکی از اعضایش بوده است. چنانچه سازمانی به‌صورت حقیقی و فعال وجود داشته بوده است چگونه در ظرف این پنج ماه نه‌توانسته از این کارتفننی عضوش اطلاع حاصل نماید و مثلاً حداکثر یک یا دوماه بعد از شروع پروسۀ تفننی جلو آن را بگیرد؟ اما این کار صورت نگرفت. حتی ده ماه بعد از ختم جلسات بحثی دوجانبه نیز سازمان رهایی درمورد "کار تفننی" نمایندۀ ارشدش اطلاع نیافت و کاری انجام نداد، تا این‌که ده ماه بعد در شمارۀ هفتم دورۀ چهارم شعلۀ جاوید، منتشرۀ ماه دلو 1394 خورشیدی، موضوع در سطح علنی مطرح گردید. اما بازهم سازمان رهایی نتوانست از "کار تفننی" نمایندۀ ارشدش اطلاع حاصل نماید. سرانجام وقتی 4 ماه بعد از انتشار شمارۀ هفتم دورۀ چهارم شعلۀ جاوید، 14 ماه بعد از تدویر جلسات بحثی مشترک رسمی میان دو طرف و 19 ماه بعد از شروع تماس ها و مباحثات میان دو طرف و تبادلۀ اسناد زیادی میان آن‌ها، گویا سازمان رهایی از "کار تفننی" عضوش اطلاع حاصل می‌نماید، عجولانه و با عصبانیت عکس العمل نشان می‌دهد و با این عکس العملش در واقع سند محکومیت خود مبنی بر تسلیم‌طلبی و حتی تسلیمی در قبال اشغال‌گران و رژیم دست نشانده را امضا می کند. واقعیت این است که ادعای عدم اطلاع سازمان رهایی از "کارتفننی" نمایندۀ ارشدش با هیچ منطقی جور می‌آید و اگر هم جور بیاید، فقط می توان آن را "عذر بدتر ار گناه" محسوب نمود.**

**چهارم این‌که: قبل از انتشار اعلامیۀ اول سرطان 1395 سازمان رهایی در ویب سایت آن سازمان در روز چهارم، پنجم یا ششم سرطان، یکی از نمایندگان حزب در جلسات بحثی دوجانبه، بنا به ضرورتی نمایندۀ ارشد سازمان رهایی در آن جلسات را ملاقات نموده است. گرچه او درین ملاقات شدیداً ناراحت بوده و تأکید داشته است که تدویر جلسات بحثی دوجانبه یک اشتباه جدی بوده و نباید صورت می‌گرفت، اما به هیچ صورت مبتلا به خلل دماغ نبوده و از سلامت جسمی و دماغی برخوردار بوده است. این‌که اعلامیۀ اول سرطان سازمان رهایی او را یک فرد بی‌بضاعت تیوریک، کم تجربه و حتی یک شخص اشتباه‌کارِ مخبط می داند، نشاندهندۀ آن است که سازمان مذکور تدویر جلسات بحثی دوجانبه و انتشار وسیع مسایل مربوط به آن را از طریق شعلۀ جاوید به شدت به زیان خود ارزیابی کرده و بخاطر این‌که زیان وارده برخود را از بین ببرد یا حداقل مقدار آن را کم نماید، حاضر شده است که حتی یکی از رهبران ارشد خود را، یا حداقل یکی از رهبران ارشد سابق خود را نه تنها یک فرد بی بضاعت تئوریک و کم تجربه بلکه بی‌عقل و مریض‌دماغی وانمود سازد.**

**البته درین ملاقات وضعیت فرد مذکور نشاندهندۀ این بوده است که وی در وضعیت بسیار بدی قرار داشته و تناقض**

**گویی می‌کرده است و حتی در یک مورد رفیق ما را به «برخورد لومپنانه» تهدید کرده است. رفیق ما درین ملاقات به وی گفته بوده است که از نظر ما مبارزات ایدیولوژیک علیه انحراف، ارتداد، رویزیونیزم و تسلیم طلبی نه تنها اشتباه و اشتباه جدی نیست، بلکه یک وظیفه و مسئولیت مبارزاتی تخطی ناپذیر و غیر قابل انصراف است. مسایل مطروحه درین ملاقات را نیز تنظیم کرده و به دست نشر خواهیم ‌سپرد.**

**سوم- دو ادعای دروغین دیگر سازمان رهایی**

**در صفحۀ سوم "اعلامیه" یک ادعای دروغین بی سروتۀ دیکر به ترتیب ذیل مطرح گردیده است:**

**«... سال‌ها قبل [به] حسین نام از «هستۀ انقلابی...» که خواستار دیدار با ما شد پاسخ دادیم که تنها در صورتی با او خواهیم دید که ابتدا دوسیۀ خیانتش به "ساما" را یکطرفه کند طوری که قناعت رفقای «ساما» فراهم گردد.»**

**درینجا دو ادعای دروغین مطرح گردیده است: یکی تقاضای حسین برای دیدار با سازمان رهایی و دیگری هم دوسیۀ به اصطلاح خیانت حسین به "ساما".**

**ادعای دروغین اول: این ادعا که «سال‌ها قبل حسین نام از "هستۀ انقلابی..." خواستار دیدار با " سازمان رهایی" شد" نه تنها دروغین بلکه کاملاً بی سروته و فاقد منطق ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی و حتی امنیتی است. سازمان رهایی با طرح این ادعای دروغین و بی‌سروته قبل هر چیز دیگری وانمود می‌سازد که گویا در سطح تمامی بخش‌های "چپ شعله‌یی" محل رجوع «افراد بریده از» این یا آن «جمع» هست. سپس منظورش از این ادعای دروغین بی‌سروته این است که «حسین نام از "هستۀ انقلابی کمونیست‌ها"» را فرد درمانده و بیچاره ای معرفی نماید که از فرط عجز و ناتوانی و حقارت می‌خواسته به دامن رویزیونیستی سازمان رهایی پناه ببرد، ولی سازمان رهایی این درخواست را نه‌پذیرفته است.**

**اما واقعیت کاملاً به‌گونۀ دیگری بوده است:**

**"هستۀ انقلابی کمونیست‌های افغانستان" به تاریخ 14/1/1365 خورشیدی اعلام موجودیت کرد. تشکیل این هسته محصول وحدت رفقایی از "بخش غرجستان ساما" با رفقای دیگری بود که در مقاطع مختلف بنا به دلایل مختلف ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی از "ساما" بریده بودند. در قسمتی از "اعلامیۀ هستۀ انقلابی کمونیست‌های افغانستان" گفته شده بود:**

**« در روابط خارجی تمامی زمینه‌های ارتباط و هم‌کاری با جنبش کمونیستی بین المللی عامدانه تخریب گردیده و برعکس روز بروز سازمان در تاروپود ارتباطات رویزیونیستی سه جهانی بیشتر از پیش گیرافتاد و بدین صورت "ساما" به تدریج به یک سازمان کاملاً وابسته به رویزیونیست‌های سه جهانی چینی تبدیل گردید.»**

**بنابرین موضع‌گیری ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی "هستۀ انقلابی کمونیست‌های افغانستان" علیه رویزیونیزم سه جهانی و به‌طور مشخص علیه رویزیونیست‌های سه جهانی وطنی، که سازمان رهایی افغانستان به دلیل تیوریزه کردن صریح رویزیونیزم سه جهانی در شمارۀ اول نشریۀ تیوریک خود یعنی"مشعل رهایی" علم‌بردار اصلی آن در افغانستان محسوب می‌گردید و قویاً محتمل است علیرغم ظاهرسازی‌های معین کماکان این علم مندرس بورژوازی در ماهیت ولی پوشیده با روکش ظاهری پرولتری را در بغل داشته باشد، روشن و واضح بوده است.**

**ولی حتی ماه‌ها قبل ازین، در زمان انشعاب بخش غرجستان "ساما" از کمیتۀ مرکزی تحت رهبری قیوم رهبر، در قسمتی از اعلامیۀ بخش غرجستان ساما گفته شده بود:**

**« در روابط خارجی تمامی زمینه‌های ارتباط و هم‌کاری با جنبش کمونیستی بین المللی عامـدانـه تخـریب مـی‌گـردد و**

**برعکس روز بروز سازمان در تاروپود ارتباطات رویزیونیستی بیشتر از پیش گیر می‌افتد و بدین صورت به‌تدریج "ساما" به‌یک سازمان کاملاً وابسته تبدیل می‌گردد.»**

**وقتی اعلامیۀ بخش غرجستان "ساما" پخش گردید، "شبه" (یکی از اعضای کمیتۀ مرکزی سازمان جوانان مترقی، بعد از ضربات سال 1347 تا نشست عمومی سوم آن سازمان در سال 1349) که بعداً در تشکیل هستۀ انقلابی کمونیست‌های افغانستان سهم گرفت، از رفیق پخش کنندۀ اعلامیه در مورد بند فوق الذکر اعلامیه توضیح خواسته بود و رفیق برایش توضیح داده بود که "ساما" با حزب رویزیونیست بر سر قدرت در چین تماس گرفته و از چینی‌ها کمک دریافت می‌کند. "شبه" به‌آن رفیق گفته بود که سلام مرا به رفیق حسین برسان و برایش بگو که هرچه زودتر باید این موضوع را به‌صورت روشن افشا نمایید، در غیر آن ممکن است "اژدهای زرد" برای خفه ساختن صدای شما و جلوگیری از افشاگری درین‌مورد برنامه ای برای زدن شما روی‌دست بگیرد.**

**در هرحال بعداً بخش غرجستان "ساما" این موضوع را صریحاً به‌بحث گرفت و جوانب مختلف ایدیولوژیک- سیاسی آن را در دو نوشته به‌نام‌های "تیوری سه جهان استراتژی بین المللی پرولتاریای افغانستان"، که دربرگیرندۀ بیانات قیوم رهبر درین‌مورد بود، و "تیوری سه جهان استراتژی بین المللی رویزیونیست های چینی" که موضع‌گیری بخش غرجستان "ساما" درین‌مورد را بیان می‌کرد، و همچنان در سایر اسنادش روشن ساخت. "شبه" بعدها در جریان فعالیت هستۀ انقلابی کمونیست‌ها می‌گفت که وقتی این موضعگیری به‌صورت روشن در اسناد بخش غرجستان مطرح گردید، من نتیجه‌گیری کردم که تا حد زیادی خطری که متوجه رفقا و مشخصاً رفیق حسین بود رفع گردیده است.**

**با وجود این رفیق حسین بنا به تهدیدات لفظی و عملی قیوم رهبر و رفقا و دنباله روان شان، در طول زمان چند سالۀ فعالیت‌های هستۀ انقلابی کمونیست‌ها مخفیانه زندگی کرد، آن‌هم در محیط مهاجرت. در چنین صورتی هیچ منطق ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی و حتی امنیتی نمی‌توانست به این رفیق و کل تشکیلات هستۀ انقلابی کمونیست‌ها اجازه دهد که حتی خیال مراجعه به‌سازمان اصلی رویزیونیست سه جهانی وطنی را در سر بپروراند، چه رسد به این‌که ارتباط و تماس با آن‌ سازمان را پیش‌نهاد نماید.**

**در واقع پراتیک مبارزاتی رفیق "حسین" نه تنها بعد از انشعاب بخش غرجستان "ساما" از کمیتۀ مرکزی تحت رهبری قیوم رهبر و سپس تشکیل هستۀ انقلابی کمونیست‌ها، بلکه حتی قبل از آن، نه تنها در کل مبتنی بر تلاش برای پیوستن به سازمان رویزیونیستی رهایی نبوده است، بلکه مبتنی بر پیش‌برد مبارزات ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی اصولی و قاطع علیه آن سازمان بوده و مداوماً و باربار نتایج این مبارزات به ضرر سازمان رویزیونیست رهایی تمام شده است. به همین سبب سازمان مذکور علیه این رفیق کینۀ عمیقی دارد و پیوسته تلاش می کند که از طریق بدزبانی های مبتذل درد ناشی از ضررهای متذکره را کم و بیش تسکین دهد.**

 **ادعای دروغین دوم: در واقع موضوعی که باعث حدت و شدت اختلافات در درون کمیتۀ مرکزی منتخب کنفرانس سرتاسری "ساما" در سال 1364 خورشیدی گردید، موضوع ارتباط‌‌‌‌ گیری "ساما" با رویزیونیست‌های برسرقدرت در چین بود. فیصلۀ کنفرانس سرتاسری "ساما" درین‌مورد عبارت بود از شعارِ "قاطعیت ایدیولوژیک و انعطاف سیاسی". اما پس از سفر هیئت یازده نفری "ساما" به چین، تحت سرپرستی مسئول تشکیلات آن، قیوم رهبر خواستِ تغییر آن شعار را به‌صورت "انعطاف ایدیولوژیک و انعطاف سیاسی"، یعنی انعطاف ایدیولوژیک در قبال رویزیونیزم چینی، مطرح نمود، خواستی که در واقع مورد قبول رئیس هیئت اعزامی "ساما" به چین و عضو دیگر کمیتۀ مرکزی "ساما" قرار داشت. اما "حسین" روی شعار "قاطعـیـت ایـدیـولوژیک و انعطاف سیاسی"، یعنی فیصلۀ کنفرانس سرتاسری "ساما" پافشاری داشت.**

**البته اختلافات در کمیتۀ مرکزی "ساما" روی موضوع تسلیم‌طلبی ملی در قبال اشغال‌گران سوسیال امپریالیست شوروی و رژیم دست‌نشاندۀ‌شان آغاز یافت. این اختلاف از زمان تسلیم شدن نیروهای "ساما" در کوه‌دامن در خزان سال 1360 به رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران سوسیال امپریالیست، یعنی از زمانی که "حسین" عضو کمیتۀ مرکزی "ساما" نبود بلکه مسئول بخش غرجستان "ساما" بود، شروع شده بود و در بهار سال 1362 منجر به قطع ارتباط بخش غرجستان "ساما" با کمیتۀ مرکزی تحت رهبری قیوم "رهبر" گردیده بود.**

**در واقع نیاز کمیتۀ مرکزی تحت رهبری قیوم "رهبر" به وحدت مجدد با بخش غرجستان "ساما" بود که طرح تدویر کنگرۀ دوم "ساما" لغو گردید و در اواخر خزان 1362 کنفرانس سرتاسری "ساما" دایر شد تا قبل از هرچیز دیگری به موضوع "تسلیم طلبی" بپردازد. کنفرانس سرتاسری "ساما" فیصله هایی درین‌مورد صادر کرد و برای تصفیۀ کامل موضوع، طرح تشکیل "کمسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی" را تصویب نمود. اما این طرح نیز نتوانست به دلیل تخریبات مدافعان تسلیم طلبان در کمیتۀ مرکزی "ساما" به‌صورت درست و اصولی اجرایی گردد. در واقع قیوم رهبر و رفقایش راه نجات "ساما" را نه در برخورد اصولی قاطع با تسلیم‌طلبی در قبال اشغال‌گران سوسیال امپریالیست و دست‌نشاندگان‌شان بلکه در تسلیم شدن به رویزیونیست‌های بر سر قدرت در چین جستجو می‌کردند و می‌خواستند "ساما" را به‌طرف وحدت با سازمان رویزیونیست "... رهایی..." سوق دهند.**

**به این ترتیب دو موضوع محوری ای که باعث انشعاب بخش غرجستان "ساما" از کمیتۀ مرکزی تحت رهبری قیوم "رهبر" در "ساما" گردید عبارت بودند از:**

**1 – موضوع تصفیه ناشدۀ تسلیم طلبی ملی در قبال سوسیال امپریالیست‌های اشغالگر شوروی و رژیم دست‌نشاندۀ شان که نمونۀ برجستۀ آن تسلیم شدن نیروهای "ساما" در کوه‌دامن به رژیم بود.**

**2 – موضوع رابطه گیری "ساما" با رویزیونیست های چینی و تبدیل ساختن شعار تصویب شده در کنفرانس سرتاسری "ساما" یعنی "قاطعیت ایدیولوژیک و انعطاف سیاسی" به شعار " انعطاف ایدیولوژیک و انعطاف سیاسی" در قبال آن‌ها، ی به عبارت دیگر قرار دادن "ساما" در مسیر وحدت با سازمان رویزیونیست رهایی.**

**اما بخش غرجستان "ساما" در طی فعالیت چند ماهۀ خود یکجا با رفقای دیگری که قبلاً از "ساما" بریده بودند به این نتیجه رسیدند که با گسست قاطع از " برآمد آزادیبخشی" تیپ سامایی به "برآمد کمونیستی" تیپ هستۀ انقلابی کمونیست‌های افغانستان دست بزنند. به این ترتیب سه نکتۀ اصلی در خط ایدیولوژیک- سیاسی هستۀ انقلابی کمونیست‌های افغانستان عبارت بودند از: موضع قاطع علیه تسلیم طلبی ملی در قبال اشغال‌گران سوسیال امپریالیست و دست نشاندگان رویزیونیست وطنی شان، موضع روشن در قبال رویزیونیزم سه جهانی چینی و رویزیونیست‌های سه جهانی وطنی و برآمد اصولی و قاطع کمونیستی.**

**حالا سازمانی مثل سازمان رهایی که تاب پیشبرد مباحثات ایدیولوژیک- سیاسی اصولی و روشن مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی را ندارد و درین عرصه هم در مباحثات رویاروی و هم در مباحثات در سطح نشرات در مقابل حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نتوانسته است- و نمی تواند- ایستادگی نماید، ناچار است به مسایل دروغین دیگری چنگ بیندازد تا برای پوشاندن عجز و ناتوانی اش در مباحثات ایدیولوژیک- سیاسی رویاروی، و همچنان در سطح نشرات، یک توجیه به اصطلاح منطقی و معقول ارائه کرده باشد.**

**نمایندۀ ارشد سازمان رهایی در جلسات بحثی قبل از دو نشست بحثی رسمی دوجانبه نیز گویا خواسته بود موضوع ادعای "ساما" در قبال "حسین" را به نوعی مطرح نماید و همان وقت جواب خود را گرفته بود و وضعیت حسین را قابل افتخار دانسته بود. مطلب مربوطه را درینجا نقل می‌کنیم:**

**« سازمان: ... آیا شما حسین ... را که از "ساما" انشعاب نمود و هستۀ کمونیست‌ها را ساخت می‌شناسید، با شما است یا خیر؟ شناخت ما از او فقط مربوط به اعلامیۀ "ساما" و گزارش عارف است. "ساما" ادعا داشت که این شخص مسئول مالی بوده و تمام دارایی "ساما" را با خود برده و خاین است...عارف می‌گفت که این آدم ... پول دارد ولی روی بوریا مـی‌نشـیند. به کسـانی که دور و برش می‌رونـد طـوری وانمود می‌کنـد که چیـزی ندارد.»**

**«اگر فرد و یا شخصی پیسه داشته باشد و از آن پیسه در کارهای تشکیلاتی استفاده نکند و تـوقـع داشـته باشـد کـه**

**تشکیلات برای بهبود کار تشکیلاتی پیسه ای به دسترسش قرار دهد درست نیست. حتی اگر تشکیلات پیسه ای به دسترس او قرار دهد و باز هم او از آن در جهت بهبود کارهای سیاسی استفاده نکند ( وسیله‌ای نخرد که خودش و یا رفیق دیگر فعال در تشکیلات آنرا مورد استفاده قرار دهد) بازهم درست نیست. پیسۀ تشکیلات و حتی پیسۀ شخصی رفیقی که توانمندی دارد باید در جهت بهبود کارهای تشکیلاتی بکار انداخته شود، درغیر این صورت کارها به کندی پیش می‌رود. چنین شیوۀ برخورد با روحیۀ انقلابی خوانایی ندارد. این عمل نه تنها درست نیست، بلکه چنین شخصی به نظر ما در راه انقلاب متزلزل و ناپایدار است.»**

**«گرچه در اوایل که وضعیت مالی سازمان خراب بود رفقا موتری برای پیش برد امور سازمانی برای رفیق داکتر خریدند، اما داکتر موتر را سوار نشد. او استدلال می‌کرد که رفقا همه در وضعیت بد مالی زندگی می‌کنند و من نمی‌توانم موتر سوار شوم. در صورتی که وضعیت تشکیلات از لحاظ مالی خراب باشد، نباید از پول تشکیلات استفاده گردد. ولی در صورتی که تشکیلات پیسه داشته باشد و رفقای فعال وسیله ای برای کار نداشته باشند، باید وسیله برای فعالین تهیه گردد. امروز اگر وسیله ای وجود داشته باشد برای امور تشکیلاتی بهتر می‌توان رسیدگی نمود.»**

**«حزب: اولاً به‌شما بگویم شخصی را که شما نام گرفتید با حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است. ما افتخار داریم که با ماست. زمانی که در یک تشکیل انشعاب بوجود می‌آید امکان زیاد دارد که بخش انشعابی را بطور دقیق و شخصی نشناسیم. قضاوت ما بر مبنای نوشته‌ها و موضعگیری‌های هر دو طرف صورت می‌گیرد، نه ادعا و موضع یک طرف دعوا.»**

**«"ساما" از ابتدا دارای یک برنامۀ دموکراتیک بود، بعداً همان را هم رها نمود و با "اعلام مواضع" خود به اسلام بازی پرداخت. این مسئله راه را به‌طرف تسلیم طلبی ملی باز نمود و سرانجام "ساما" به تسلیم طلبی ملی غلطید. این یک مسئلۀ مورد نزاع در "ساما" بود. شخصی را که شما نام گرفتید ... مسئول کمسیون تحقیق و بررسی تسلیم‌طلبی در "ساما" نیز بود، زیرا در کمیتۀ مرکزی همه افراد دیگر به نحوی با تسلیم‌طلبی سروکار داشتند. حتی حاجی قیوم بخاطر برادرش پیکار که تسلیم شده بود این مسئولیت را نپذیرفت. مسئلۀ دوم مورد نزاع در "ساما" رفتن نمایندگان "ساما" به چین و تمایل به تیوری سه جهان بود. این دو موضوع باعث انشعاب در "ساما" و سرانجام ایجاد هستۀ انقلابی کمونیست‌های افغانستان گردید. هر انشعابی که در یک تشکیل به‌وجود می‌آید باید دید که انشعاب گامی به جلو است و یا به عقب. در صورتی که به جلو باشد قابل تائید و در غیر آن قابل نکوهش است. بیرون آمدن هستۀ انقلابی کمونیست‌های افغانستان با طرح خط کمونیستی از درون "ساما" که خواهان جمهوری اسلامی بود و بخاطر گرفتن کمک از چین تمایل به تیوری سه جهان نشان داد، قابل ستایش است و عملی است مثبت. قضاوت ما همیشه باید بر این مبنا صورت گیرد.»**

**«ظرف 13 یا 14 سال است که من با این رفیق از نزدیک آشنایی دارم. من از او کدام آکتی ندیدم. آدم بسیار شکسته و خوش برخورد و در عین حال خیلی استوار و سخت‌گیر است، سخت‌گیر در اصول کمونیستی. آدمی است که هیچ‌گاه با اصول معامله نمی‌کند... اینکه تبلیغ می‌گردد که پیسه دار است و اکت ناداری می‌کند و روی بوریا می‌نشیند تماماً حرف‌های پوچ و خصمانه ای بیش نیست. این‌چنین بحث ها نه تنها نادرست است بلکه کاملاً کودکانه است. من به زندگی شخصی‌اش کاملا واردم و معلومات کافی دارم. به جرئت می‌گویم که این تبلیغات هیچ پایه و اساسی ندارد. کسانی که چنین تبلیغاتی را راه انداختند، فعلاً در کجا هستند. آن‌ها در کشورهای امپریالیستی زندگی می‌کنند، اما رفیق ما در داخل کشور است و مبارزاتش را پیش می‌برد. این را نیز بگویم که رفیق ما مشکل صحی پیدا نموده بود، در حالی که از یک‌طرف پروسه وحدت شروع بود و از سوی دیگر تا کمکی به رفیق مهیا گردید که به‌معالجه بپردازد زمان گذشت و مشکل صحی اش غیر قابل تداوی گردید.»**

**«سازمان رهایی: شناخت ما تا امروز از حسین همان گزارش عارف و "ساما" بود. از اینکه فعلاً او در داخل کشور است و حامی و مدافع کمونیزم است جای افتخار است. اگر در همان زمان با ما تماس گرفته می‌شد ما حاضر بودیم که به‌رفیق کمک نماییم. همین حالا هم ما می‌توانیم که در چنین حالاتی به اندازۀ قدرت خود هر زمانی که نیاز داشته باشید کمک نماییم. نه تنها در این زمینه بلکه در هر زمینه آمادۀ همکاری هستیم.»**

**«حزب: تشکر از حسن نیت تان»**

**آیا این روحیۀ "سخاوتمندانۀ" نمایندۀ ارشد سازمان رهایی بدون اطلاع از سازمانش و برمبنای "کاکه‌گی شخصی" و امکانات خصوصی اش تبارز یافته است؟ جالب این‌که حالا همین شخص در آخرین ملاقات با یکی از نمایندگان حزب در جلسۀ بحثی دوجانبه میان حزب... و سازمان... که چندی قبل صورت گرفت، ادعا کرده است که گویا «هنوز دوسیۀ خیانت حسین به "ساما" تصفیه نشده است.» ما وقتی این حرف‌ها را از شخص مذکور شنیدیم واقعاً تعجب کردیم. اما بعد از آن‌که اعلامیۀ اول سرطان سازمان رهایی را دیدیم و خواندیم، پی بردیم که حرف‌های سابق او تحت‌فشار سازمان مربوطه اش و دوسیه‌سازی مرض دماغی برای او و مخبط خواندنش و مشخصاً تحت فشار شخص اول حقیقی سازمان رهایی که اتفاقآ در بیرون از مرزهای افغانستان بسر می‌برد، پس گرفته شده است.**

**در واقع تحت فشار همین شخص است که نمایندۀ ارشد سازمان رهایی در جلسات بحثی دو جانبه میان نمایندگان حزب... و سازمان... حالا از موجودیت شمارۀ دوم مشعل رهایی و موضع‌گیری داکتر فیض علیه رویزیونیزم سه جهانی در آخرین ایام حیاتش نیز انکار می‌ورزد و به این ترتیب حکم می‌کند که داکتر فیض تا آخرین روزهای حیاتش به عنوان یک رویزیونیست سه‌جهانی قسم‌خورده زندگی کرد و به عنوان یک رویزیونیست تمام عیار جان‌باخت، تا گویا افتخار موضع‌گیری متزلزل و غیر قاطع کنونی سازمان رهایی علیه رویزیونیزم چینی کاملاً نصیب خود او گردد.**

**در واقع در زمان انشعاب بخش غرجستان از کمیتۀ مرکزی تحت رهبری قیوم رهبر، اتهامِ به اصطلاح خیانت مالی حسین به "ساما" مرتبط با اتهام به اصطلاح تلاش حسین برای فرار به کشورهای امپریالیستی مطرح گردیده بود. این دو اتهام تا زمانی که قیوم رهبر حیات داشت کم‌وبیش از طرف سامایی‌ها گاه‌گاهی و آن‌هم به‌صورت شفاهی این‌جا و آن‌جا مطرح می‌گردید. اما بعد از جان‌باختن قیوم رهبر در اثر سوء قصد اجرا شده، توسط یکی از خویشاوندِان خانوادگی شان که مربوط به حزب اسلامی بود، در حیات آباد پشاور، منجر به فرار تمامی اعضای کمیتۀ مرکزی و کادرهای زبدۀ "ساما" به کشورهای امپریالیستی گردید و آن‌هم در حالی که "حسین" نه تنها به یکی از کشورهای امپریالیستی غرب فرار نکرده بود، بلکه برای مستقر شدن به داخل کشور تلاش داشت. در نتیجه این اتهامات مطلقاً خوابید و دیگر هیچ‌گاه حتی به‌صورت شفاهی مطرح نشد. حالا به نظر می‌رسد که سازمان رهایی تلاش دارد تا دوسیۀ دروغین مربوطه را، که درعین‌حال یک دوسیۀ فراموش شده توسط مطرح‌کنندگان اصلی اش ‌است، یک‌بار دیگر علم کند. اما به نظر نمی‌رسد که این دوسیه‌سازی دروغین سودی برای سازمان رهایی داشته باشد. قبل از همه بخاطر این‌که مدعیان اصلی در وضعیتی قرار ندارند که بتوانند این موضوع را از نو تازه کنند. برعلاوه سازمان رهایی نیز در اعلامیه اش آشکارا گفته است که حرف‌های گفته شده در اعلامیۀ اول سرطانش حرف هایی است برای اولین‌بار و آخرین‌بار، یعنی توانِ ادامه و تعقیب حرف‌های مطرح شده در "اعلامیه" را ندارد و بدین معنا فقط حرفی برای "جان‌خلاصی" یک‌بار مطرح کرده و دیگر دنبال نخواهد کرد.**

**در هرحال مصارف پول موجود در نزد حسین در همان زمانش مجرا گردیده بود. از جمله فقط در یک مورد، برای معاون اول قیوم رهبر و مسئول فرهنگی آن وقت "ساما" و یکی از مدافعان "انعطاف ایدیولوژیک" در قبال رویزیونیست‌های حاکم چینی، بنا به دستور شخص اول سازمان مبلغ سه هزار دالر از آن پول را ظاهراً برای انتقال خانواده اش از ایران به پشاور در اختیار گرفت. اما وقتی به پشاور برگشت معلوم شد که آن پول را برای مخارج عروسی با زن دومش به مصرف رسانده است.**

**در واقع مشکل آن نبود که پول "ساما" توسط "حسین" مصادره شده بود، بلکه مشکل آن بود که چنین مصادره ای نتوانست صورت بگیرد، چرا که متاسفانه اصلاً برنامه ای برای اجرای آن مطرح نشده بود و اگر چنین مصادره ای صورت می‌گرفت، انشعابیون از اعلام علنی ان هیچ باکی نداشتند و می توانستند از اصولیت آن دفاع کنند.**

**چهارم -- در مورد غرب نشینی و عدم حضور ملموس در داخل سرزمین؟**

**اعلامیۀ اول سرطان سازمان رهایی تقریباً تمامی مخالفین و منتقدین سازمان رهایی را خارج‌نشین و فراری به کشورهای امپریالیستی قلمداد نموده، آن‌ها را به عدم "حضور ملموس" در داخل سرزمین کشور متهم ساخته و علیه آن‌ها با بدزبانی و بددهنی مرسوم سازمان متذکره بی‌داد‌سخن سرداده است. ما درین سطور اصولاً مکلف نیستیم از تمامی آن‌ها دفاع نماییم، بلکه تا آن‌جایی که موضوع به سازمان رهایی و حزب کمونیست (مائوئیست) مربوط است، لازم است نکاتی را مطرح نماییم.**

**در صفحۀ سوم و چهارم "اعلامیه" گفته می‌شود:**

**«بهترین راه خنثی کردن روشنفکران چپ کشورهای وابسته، نگهداری دایمی آنان در شرایطی بهرحال از جهاتی بهشت‌گونه (مخصوصاً برای روشنفکر خلموک ناآگاه و بی شخصیت و بی‌عزت و حقیر وطنی) است تا ... [نتوانند] آهنگ رفتن به داخل برای کار انقلابی را کنند.»**

**روشن است که دراین‌جا نویسندۀ اصلی "اعلامیه" فراموش کرده است که چون ادعای حضور ملموس سازمان تحت رهبری اش را در داخل کشور دارد باید خود به عنوان یک شخصیت حقوقی مستقر در داخل افغانستان حرف بزند و دیگران را تماماً در کشورهای امپریالیستی غربی در نظر بگیرد و در "اعلامیه" بنویسد که: ... تا ...آهنگ آمدن به داخل برای کار انقلابی را کنند. بهرحال استفاده از کلمۀ «رفتن» در اعلامیه به این معنا است که نویسندۀ اصلی اعلامیه خود در خارج از کشور تشریف دارد و دیگران شان که در داخل هستند نیز فراموش کرده اند که کلمات «رفتن» و "آمدن" را با هم تعویض کنند. نمایندۀ ارشد سازمان رهایی در جلسات بحثی دوجانبه می‌گفت که: «رفیق ... به دلیل پیری و مریضی و مخصوصاً ملاحظات امنیتی در خارج از کشور به‌سر می‌برد.»**

**موضوع دیگر درین‌مورد عبارت است از متهم ساختن سایرین به عدم «حضور ملموس» در داخل افغانستان. درین‌مورد لازم است قبل از همه وضعیت خود سازمان رهایی را بطور مشخص در نظر بگیریم. سازمان رهایی خود تا آن‌جایی که به عدم موضع‌گیری‌اش علیه دشمن عمدۀ کشور و مردمان کشور (اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی)، منجمله در اعلامیۀ مورد بحث کنونی مربوط است، حتی به صورت غیر ملموس نیز در داخل کشور و حتی در خارج از کشور حضور ندارد چه رسد به حضور ملموس در داخل کشور. حضور یک سازمان سیاسی در داخل کشور مفهوم ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی دارد و نه مفهوم صرفاً فزیکی و آن‌هم حضور فزیکی افراد.**

**مفهوم ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی حضور در داخل کشور، یا حتی مفهوم ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی موجودیت صرف یک سازمان سیاسی، به این معنا است که سازمان مذکور حداقل موجودیت تبلیغی و ترویجی مستقل خود را داشته باشد، نه اینکه سال‌های سال در یک جمعیت زنانه منحل شود، به قسمی که زنان شان اعضای آن جمعیت و مردان شان هم پشتیبانان آن جمعیت وانمود شوند. بعد هم سال‌های سالِ دیگر، سازمان مذکور در یک حزب راجستر شدۀ طرفدار قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان یا رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران امپریالیست منحل شود و موجودیت خود را مطلقاً زیرزمینی سازد، آن‌چنان‌که در طول یک‌ونیم دهه اشغال امپریالیستی کشور و حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشانده حتی یک اعلامیه به‌نام خود نیز منتشر نسازد. اما بعد موقعی که تحت فشارهای بحثی حزب کمونیست (مائوئیست) قرار گرفت، از سر استیصال و درماندگی "کاه کهنه به باد دهد" و اسناد کهنه نامربوطش را در فضای مجازی منتشر سازد یا اگر آن‌هم نشد، حداقل با پشتی‌های آن اسناد فضای مجازی ویب‌سایتش را تزئین کند.**

**و سرانجام "سازمان" غیر متحرکی باشد که اشغال امپریالیستی کشور و حاکمیت پوشالی رژیم دست نشانده با تمامی جنایات و دهشت‌های شان در طول 15 سال نتواند آن را وادار به انتشار یک اعلامیه به نام خودش سازد. ولی موقعی که در جروبحث های رویاروی و یا در سطح نشرات در مقابل حزب با درماندگی دچار شوک عصبی گردد، یک اعلامیۀ پر فحش و دشنام و یاوه‌گویی منتشر سازد و در آن نه تنها حزب بلکه تمامی گروه‌ها و اشخاص چپی و به اصطلاح چپی غیر از خودش را به باد ناسزاگویی و بددهنی بگیرد، بلکه حتی یک عنصر زنانۀ مربوط به یک جمعیت زنانه را به‌نام خودش برچسپ بزند و تمامی ملاحظات به اصطلاح مخفی کارانه در مورد او را فراموش نماید و به این ترتیب در عمل نشان دهد که عدم حضور مستقل تا کنونی آن سازمان در مبارزات جاری کشور، ربطی به مخفی‌کاری انقلابی نداشته و عوامل دیگری داشته است.**

**در مورد حضور ملموس حزب در داخل کشور باید بگوییم که حزب حضورش در داخل کشور را طبق شیوۀ مبارزاتی مخفی خود تثبیت کرده است و نه طبق شیوۀ علنی‌گرایانۀ یک حزب راجستر شدۀ وفادار به اشغال‌گران امپریالیست و قانون اساسی رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان درین مبارزۀ مخفی به هیچ‌وجه از اشغال‌گران امپریالیست و رژیم‌پوشالی برای فعالیت انقلابی اش اجازه نمی‌گیرد و نمی‌تواند اجازه بگیرد، چرا که کسب اجازه برای فعالیت قانونی را بالاتر از موضع‌گیری و مبارزۀ اصولی قاطع علیه اشغال‌گران و رژیم نمی‌داند و به هیچ‌وجه حاضر نیست که مثل فلان حزب راجستر شدۀ قانونی تهدید به فعالیت مخفی انقلابی را به عنوان وسیله ای برای تسلیم شدن به دشمن عمده مورد استفاده قرار دهد.**

**پنجم – در مورد وابستگی سازمان رهایی به آی اس آی و سی آی ای**

**درین‌مورد فقط به چند بند از گفته های نمایندگان حزب کمونیست (مائوئیست) و سازمان رهایی در یکی از جلسات بحثی قبل از دو جلسۀ بحثی رسمی میان نمایندگان چهارگانۀ هردو طرف اکتفا می‌نماییم:**

**«حزب: به هر صورت شما در جزوه، از خیانت خان محمد یاد نموده اید. تا جائی که مـن اطلاع دارم، خـان مـحـمـد سمیع یکی از اعضای سازمان رهایی بود. سازمان رهایی خان محمد سمیع را به عنوان رئیس جبهۀ مبارزین مجاهد از طریق جنرال موسی به بِریگِیدَر (دَگُروال) خادم حسین معرفی کرده بود. رابطۀ سازمان رهایی با جنرال موسی در زمان داود خان برقرار گردیده بود. در آن وقت جنرال موسی یک فرد مقتدر اردوی پاکستان بود و با بوتو خیلی نزدیک بود، اما عضو آی اس آی نبود. او در این زمان [یعنی سال های بعد از کودتای 7 ثور] از قدرت افتاده بود. او سازمان رهایی را به بِریگِیدر (دگروال) خادم حسین معرفی کرده بود.»**

**«سازمان: نمایندۀ سازمان رهایی رابطه با جنرال موسی و بریگیدر خادم حسین را می‌پذیرد و می‌گوید که این رابطه از طریق رفقای هزاره تامین گردید.»**

**«حزب: خان محمد سمیع بعد از برگشت مجددش به سازمان، برای اینکه ثابت سازد که به سازمان وفادار است به او وظیفه داده می‌شود تا از رژیم پاکستان سلاح و بخصوص سلاح ثقیله بگیرد. او در چند مورد کارهایی به نفع سازمان انجام می‌دهد تا مورد اعتماد داکتر قرار گیرد. تا این‌که روزی به داکتر می‌گوید که آی اس آی سلاح ثقیله را به‌دسترس ما قرار می‌دهد و شرط آن‌ها این است که به [شخص] شما می‌دهند. داکتر حرف او را می‌پذیرد و به یکی از رفقایش این موضوع را می‌گوید، گرچه رفیقش مخالفت می‌کند و می‌گوید که ممکن توطئه باشد. داکتر نمی‌پذیرد و با خان محمد روان می‌شود. در خانه ای که از طرف سازمان برای خان محمد گرفته شده بود می‌روند. همان کسی که داکتر جریان را برایش گفته بود، کمیتۀ مرکزی را خبر می‌کند، آن‌ها فورا دست به عمل می‌شوند و از دور خانه را تحت نظر می‌گیرند. می‌بینند که موترهایی می‌آیند و چند دقیقه بعد می‌روند. آنها فکر می‌کنند که ملاقات تمام شده است. چند دقیقه صبر می‌کنند، می‌بینند که داکتر بیرون نیامد، آهسته آهسته دور خانه را می‌گیرند. باالاخره از دیوار به خانه داخل می‌شوند که دیر شده بود. آن‌ها داکتر را با خود برده بودند.»**

**«سازمان رهایی: ... خان محمد برای جلب اعتماد رفقا اول ده نفر از رفقای ما را برای ترین برد و آن‌ها را ترین نظامی داد. آن‌ها آمدند و به جبهه رفتند. هم‌زمان با توطئه علیه داکتر او چهل نفر برای ترین خواست، رفقا هشت گروپ پنج نفره، مجموعاً چهل نفر را برایش سپردند، فقط هشت نفر شان که در راس گروپ ها قرار داشتند از رفقای ما بودند و 32 نفر شان از توده ها بودند. هم‌زمان با بردن داکتر فیض دو رفیق حدس زده بودند که کدام توطئه در کار است و از آن‌جا فرار نمودند، شش رفیق دیگر را بعد از دستگیری رفیق فیض شهید نمودند و افرادی را که از توده ها بودند آزاد نمودند.»**

**«رفیق داکتر فیض موضوع رفتن هم‌راه خان محمد را به کمیتۀ مرکزی طرح می‌نماید، نه با یک نفر. کمیتۀ مرکزی مخالفت می‌نماید و می‌گوید که این کار را یک رفیق دیگر انجام دهد. رفیق داکتر قبول نمی‌کند و می‌گوید که آن‌ها شرط سلاح دادن را ملاقات با من گذاشته اند لذا باید من بروم. مخالفت کمیتۀ مرکزی جایی را نمی‌گیرد، باالاخره همراه رفیق داکتر یک رفیق خوب ما بنام اشرف نیز می‌رود، رفیق اشرف نیز با رفیق داکتر فیض شهید می‌شود. یعنی ما در همان روز هشت نفر شهید دادیم. رفیق داکتر همراه رفیق اشرف و شش نفری که به ترین رفته بودند.»**

**هم‌چنان باید یادآوری نمود که یک گروپ از افراد سازمان رهایی از حوزۀ غرب کشور در سال‌های 1358، 1359 و 1360 از طریق گروپ منتشر کنندۀ نشریۀ "صدای هزاره جات" با "اتحادیۀ مجاهدین اسلامی افغانستان" در کویتۀ پاکستان به ریاست عبدالحسین مقصودی وکیل سابق ولسوالی ناهور غزنی در پارلمان ظاهرشاهی رابطه داشت. این گروپ بنا به درخواست عبدالحسین مقصودی نقشۀ میدان هوایی شیندند را به وی داده بود تا به مقامات پاکستانی تسلیم نماید.**

**مسایل مطرح شدۀ فوق را در آن زمان سازمان رهایی مخفی نمی‌نمود و آشکارا به روابط مذکور اذعان داشت. اما حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در مورد وابستگی کنونی سازمان رهایی به آی ایس آی دقیقاً چیزی نمی‌داند و چیزی هم نگفته است. در مورد وابستگی سازمان رهایی به سی آی ای نیز حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بطور مشخص تا حال چیزی نگفته است.**

**البته سند منتشر شده توسط "سازمان کارگران افغانستان"، که از لحاظ مضمون و نه شکل بیان خود مورد تائید ما است، در مورد روابط عمیق فعالین حزب همبستگی افغانستان با مقامات عالیرتبۀ انگلیسی و امریکایی بحث‌های مستندی دارد. علاقمندان می‌توانند به آن سند مراجعه نمایند.**

**ششم -- اداهای پهلوان پنبه یی ضد بنیادگرایی سازمان رهایی**

**تمامی منسوبین جنبش چپ افغانستان بخوبی می‌دانند که سازمان رهایی افغانستان در شمارۀ اول نشریۀ تیوریک- سیاسی‌اش یعنی مشعل رهایی، نه تنها از خواست برقراری جمهوری اسلامی در افغانستان دم زده است، بلکه انقلاب اسلامی در افغانستان را نیز تیوریزه کرده است. قابل ذکر است که در همین شماره از مشعل رهایی، سازمان رهایی اعلام موجودیت کرده بود. در سازمان رهایی ادعاهایی وجود داشته است و ممکن است تا هنوز نیز وجود داشته باشد که داکتر فیض شمارۀ دو مشعل رهایی را در نقد از شمارۀ اول مشعل رهایی تحریر و تدوین کرده بود و برای انتشار آماده ساخته بود. اما فرصت نیافت که قبل از اجرایی شدن توطئۀ قتلش توسط خان محمد سمیع آن را منتشر سازد و تا کنون منتشر ناشده باقی مانده است. اما نمایندۀ ارشد سازمان رهایی در جلسات بحثی رسمی دوجانبه میان حزب و سازمان، برخلاف گفته های قبلی اش در مورد شمارۀ دوم مشعل رهایی، در آخرین دیدار با یکی از نمایندگان حزب، تدوین شمارۀ دوم مشعل رهایی توسط داکتر فیض را انکار کرده و گفته است که چنین چیزی وجود نداشته است.**

**ازین‌قرار باید گفت که سازمان رهایی هنوز که هنوز است موضوع "جمهوری اسلامی" و "انقلاب اسلامی" مندرج در شمارۀ اول مشعل رهایی را که در واقع انعکاس سیاسی رویزیونیزم سه جهانی چینی در شرایط آن روز افغانستان بود، نه تنها حل و فصل نکرده است، بلکه با شمولیت در رژیم دست نشاندۀ اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و متحدینش در تحقق اهداف سیاسی "مشعل رهایی" شماره اول یعنی "جمهوری اسلامی" و "انقلاب اسلامی" موفقیت به‌دست آورده و در خوان یغمای آن، از ولسی جرگه گرفته تا مشرانو جرگه، از شوراهای ولایتی گرفته تا لوی جرگه‌ها، از ادارات ولایات گرفته تا ادارات وزارت‌خانه‌ها و غیره به اندازۀ جثه‌اش حصه‌دار گردیده است.**

**در واقع سازمان رهایی از یک‌طرف بخشی از "جمهوری اسلامی افغانستان" را تشکیل می‌دهد و یکجا با بنیادگرایانی مثل سیاف در این رژیم شریک است و یکجا با او و امثال او از دسترخوان این رژیم می‌خورد و از طرف دیگر در صف افراد و نیروهایی مثل حامدکرزی و نهادهای به اصطلاح جامعۀ مدنی ساخت اشغال‌گران، که مثل خودش زیر بیرق رژیم "جمهوری اسلامی" خزیده اند، علیه بنیادگرایان درون رژیم به اصطلاح مبارزۀ "قانونی" می نماید.**

**در حقیقت سازمان رهایی، در زمان اشغال افغانستان توسط سوسیال‌امپریالیست‌های شوروی از لحاظ خواست انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی در صف واحدی با بنیادگرایان قرار داشت و در زمان کنونی اشغال افغانستان توسط امپریالیست‌های امریکایی و متحدین‌شان، نیز از لحاظ استراتژیک در صف واحدی با بنیادگرایان درون رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران قرار دارد، ولی از لحاظ تاکتیکی علیه آن‌ها سروصدا و هیاهو راه می‌اندازد. نقش عملی این سروصدای میان تهی این است که افرادِ دارای روحیات و گرایشات ضد بنیادگرایی را، حداقل تا حد معینی، در درون رژیم "جمهوری اسلامی افغانستان" نگه می‌دارد و از قرار گرفتن آن‌ها در ضدیت با کلیت این رژیم جلوگیری می‌نماید.**

**هفتم --- در مورد وقاحت مزمن خواندن "مائوئیزم" و "حزبیت مائوئیستی"**

**در صفحۀ اول "اعلامیه" گفته شده است:**

**«... جمعی که با وقاحتی مزمن و خستگی‌ناپذیر خود را «حزب» و «مائوئیست» می‌نامند بنابر ابتلا به خارش حاد و لاعلاج ضد سازمان رهایی...»**

**درینجا از مکث روی لومپن مآبی زبانی و بی عفتی کلامی مرسوم و سنتی سازمان رهایی می‌پرهیزیم و در جایش به آن می‌پردازیم.**

**درین شکی وجود ندارد که مائوئیزم و حزب مائوئیستی در ضدیت حاد و قاطع ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی علیه سازمان رهایی قرار دارد و نمی‌تواند قرار نداشته باشد. دلیل آن روشن و واضح است. رویزیونیزم مسلط بر سازمان رهایی چیزی نیست که مائوئیزم و حزب مائوئیستی در ضدیت بنیادی و ماهوی با آن قرار نداشته باشد. تسلیم طلبی ملی سازمان رهایی در قبال اشغال‌گران امپریالیست، تسلیم طلبی طبقاتی آن در قبال رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران (جمهوری اسلامی افغانستان) و تسلیم طلبی ایدیولوژیک- سیاسی آن در قبال این دشمنان عمدۀ کشور و مردمان کشور، نه تنها باید به‌حق مورد نفرت مائوئیست‌ها و حزب مائوئیستی قرار داشته باشد، بلکه باید هر عنصر نسبتاً آگاه ملی- دموکرات و هر عنصر زحمتکش نسبتاً آگاه کشور نیز در قبال این تسلیم طلبی ملی و طبقاتی ننگین، وطن‌فروشانه و ضد انقلابی انزجار عمیق داشته باشد.**

**از جانب دیگر، سازمان رهایی نیز «وقاحت مزمن و خستگی ناپذیر» ما را درین نمی‌بیند که ما حزب نیستیم ولی خود را حزب می‌نامیم؛ یا "مائوئیست" نیستیم ولی خود را مائوئیست می‌نامیم. این سازمان به‌مثابۀ یک سازمان رویزیونیست و تسلیم طلب ملی و طبقاتی، نمی‌تواند ماهیت ضد مائوئیستی و ضد حزبیت مائوئیستی خود را پنهان نگه دارد، بلکه هرقدر بکوشد بازهم این ماهیت ضد مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی، ضد انقلابی و ضد ملی خود را تبارز می‌دهد. در واقع به همین دلیل است که این سازمان نخواست- و نتوانست- در طول زمان بیشتر از یک‌ونیم دهه اشغال کشور و حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران، حتی یک اعلامیۀ مختصر علیه این دشمنان عمدۀ کشور و مردمان کشور انتشار دهد؛ ولی خواست- و توانست- یک اعلامیۀ 5 صفحه ای پر از فحش و دشنام و رکیک گویی‌های لومپنانه در ضدیت با حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان منتشر سازد. آیا این حرکت بدین معنا نیست که خصومت مندرج در اعلامیۀ این سازمان علیه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در مقایسه با خصومتش علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران صد چندان است.**

**بالاتر از آن باید تأکید کرد که سازمان رهایی علیه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و سایر مائوئیست‌ها به شدت خصومت می‌ورزد، ولی علیه اشغال‌گران و رژیم "خصومت مصومتی" ندارد، چرا که در دسترخوان خون آلود آنان شریک است؛ در غیر آن هیچ دلیلی ندارد که با اشغال‌گران امپریالیست حاضر در کشور و رژیمِ دارای قدرت پوشالی در کشور سال‌های‌سال از در دوستی و رفاقت در آید، ولی علیه کسانی که آن‌ها را تماماً «چپ‌های متظاهر و بی‌عمل» و فراری به "غرب" و بدین معنا بی‌خطر وانمود می‌سازد، عکس العملی نشان دهد که اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران را عملاً لایق آن نمی‌داند.**

**زبـان بـددهـن خـامـوش بهـتـر**

**زبان خوش‌سخن پرجوش بهتر**

**کلام بی عفت و زبان لومپنانۀ سازمان رهایی، نه تنها در اعلامیۀ اول سرطان 1395 اش، بلکه تقریباً در تمامی نوشته هایش، مایۀ ننگ و باعث شرم ادبیات دری در کل و ادبیات سیاسی افغانستان به‌طور خاص، و به ویژه ادبیات سیاسی چپ افغانستان، است. در واقع کلام و زبان بی ادبانه و رکیک و پر از فحش و دشنام و لومپنانۀ این سازمان انعکاس ادبی رویزیونیزم و تسلیم طلبی ملی و طبقاتی مسلط بر آن است و باید به همین معنا آماج مبارزۀ انقلابی پرولتری مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی قرار بگیرد.**

**جالب است که "اعلامیه" متن خود را «توضیحی گذرا و نخستین آخرین» می‌خواند و اعلام می‌نماید که: «بحث محثی با چپ‌های متظاهر و بی‌عمل... نخواهد داشت.»**

**باشد!**

**زبان بددهن خاموش بهتر!**

**اما پیش‌شرط گذاری‌های "اعلامیه" برای ادامۀ بحث جالب‌تر است: « مگر اینکه ... اینان تمام چرک و چتلی و تهمت و فحاشی بر ما را از سرو روی خود سترده، هیروئین اقامت در غرب را ترک گفته ... و با ارادۀ راستین به سرزمین ... خود برگردند تا در جریان مبارزۀ ضد امپریالیزم و دلالان اش، مبارزۀ شان علیه "سازمان رهایی" ارج و احترامی کمایی نماید.»**

**مباحثات حزب علیه سازمان رهایی چه در بحث‌های دو جانبۀ رویاروی و چه در بحث‌های مندرج در صفحات "شعلۀ جاوید" هیچ تهمت و فحاشی ای را در بر ندارد، بلکه مباحثات اصولی ای است که صراحت و رک و راستی خصلت اجتناب ناپذیر آن است. مثلاً تیوری رویزیونیستی سه جهان در شمارۀ اول مشعل رهایی به صراحت تیوریزه شده است و به همین جهت حزب، داکتر فیض را که در زمان انتشار آن، شخص اول سازمان رهایی بوده است یک رویزیونیست سه جهانی می‌داند و این موضوع را صریحاً اعلام می‌نماید. اما نه تنها سازمان رهایی بلکه حتی کسی مثل نمایندۀ ارشد این سازمان در بحث های دوجانبه با حزب، که خود صریحاً اعلام می‌کند که به نظر او تیوری سه جهان یک تیوری رویزیونیستی است، وقتی می‌شنود که حزب، داکتر فیض را رویزیونیست می‌خواند برآشفته می‌شود، موضع حزب را «تهمت و فحاشی» می‌خواند و بدتر این‌که رفیق ما، و در واقع کل حزب، را تهدید به «برخورد لومپنانه» می‌کند. آیا بحث روی رویزیونیزم می‌تواند چیزی باشد که بخاطر حسن نیت نشان‌دادن به طرف مقابل، در مباحثات کنار گذاشته شود و رویش سرپوش گذاشته شود؟ نه هرگز!**

**مباحثات رویاروی حزب علیه سازمان رهایی در داخل کشور صورت گرفته و مباحثات مطروحۀ حزب در "شعلۀ جاوید" نیز از طریق پخش وسیع آن در داخل کشور در واقع مباحثاتی در داخل کشور است. به همین جهت این مبارزه علیه سازمان رهایی، هم از لحاظ مضمون ایدیولوژیک- سیاسی خود و هم از لحاظ میدان جغرافیایی اصلی اش، از «ارج و احترام» لازمه و وسعت مورد لزوم برای خود برخوردار است و هیچ نیازی به راجستر کردن آن در دیوان رویزیونیستی و تسلیم طلبانۀ سازمان رهایی وجود ندارد!**

**ازین جهت با وجودی که سازمان رهایی به علت عدم موضع‌گیری روشن در قبال تضاد عمده، دشمن عمده و مبارزۀ عمده در کشور، در واقع از میدان مباحثات رویاروی با حزب و محک زدن هم‌دیگر در میدان‌های مبارزاتی عملی فرار کرد، حزب مباحثات تیوریک علیه آن سازمان را در صفحات "شعلۀ جاوید" پیش برد. حالا هم اگر این سازمان فقط به انتشار دشنامنامۀ اول سرطان 1395 خود در قبال حزب اکتفا کند و بعد از آن نخواهد و نتواند مبارزات تیوریک علیه حزب را پیش ببرد، ما دامن این مبارزات را رها نمی‌کنیم و آن را تا گوشه‌‌گوشۀ کل جنبش چپ کشور و خود سازمان رهایی و توده‌های مبارز پیشرو در داخل کشور و همچنان در خارج از کشور خواهیم رساند.**

**زبان خوش‌سخن پرجوش بهتر!**

**بدین‌ وسیله تمامی واحدهای حزبی و تمامی فعالین حزب فرا خوانده می‌شوند تا فعالانه درین مبارزات سهم بگیرند. شمارۀ ویژه ای از "شعلۀ جاوید" به نوشته‌ها و مباحثاتِ واحدها و فعالین حزب علیه سازمان رهایی و به ویژه علیه اعلامیۀ اول سرطان آن سازمان اختصاص می‌یابد. امیدواریم این شمارۀ ویژۀ "شعلۀ جاوید" هرچه زودتر منتشر گردد. بنابرین واحدها و فعالین حزب باید هرچه زودتر اسناد مربوطۀ شان درین‌مورد را در اختیار "شعلۀ جاوید" قرار دهند.**

**ضمیمه**

**«سازمان رهایی افغانستان» و کاریکاتورهای «مائوئیست»**

**چند ماه قبل جمعی که با وقاحتی مزمن و خستگی ناپذیر خود را «حزب» و «مائوئیست» می نامند بنابر ابتلا به خارش حاد و لاعلاج ضد «سازمان رهایی» برای هزارویکمین بار علیه ما دهان چاک داده اند که کماکان آن را باید نادیده می گرفتیم. منتها این بار هیاهو همراه بزرگسازی این دروغ است که ما با دو تن از آنان «رسماً» بحث داشته ایم. چون انتشار موضوع توسط «مائوئیست»های مجازی موجب شگفتی خشماگین تعدادی از رفقا و دوستان در داخل و خارج گردیده، توضیحی گذرا و نخستین و آخرین را لازم دیدیم.**

**قبل از همه، متاسفانه واقعیت دارد که فردی از یک واحد سازمان با حرکت از خواست تفننی و پس گوش انداختن کامل موضع روشن سازمان، به جای رسیدگی به امور تشکیلاتی و چند صفحه مطالعه، وقتش را با آن دو نفر هدر داده است. اما می‌پذیریم که نه ندامت و انتقاد از خود شدید آن رفیق و نه این یادداشت نخواهد توانست چندان از آزردگی بحق رفقا بکاهد. ارتکاب اشتباه در اثر بی بضاعتی تئوریک یا کم تجربگی در مواجهه با پدیده ای ناآشنا یک مسئله است اما اینگونه اشتباه مخبط مانند از یاد بردن هویت آدم‌ها مسئله ایست که کم ناراحت کننده نمی‌باشد و قابل فهم است که رفقا آن را با تندترین الفاظ بکوبند. مع‌الوصف، نکته اساسی اینست که موضع «سازمان رهایی» در برابر «چپ» نماهایی که در جلوه فروشی «سرخ» و کینه ورزی به «سازمان رهایی» با یکدیگر در مسابقه اند چه از جنس «مائوئیست» های مسخ شده، چه از جنس «عمدتا مائوئیست» و چه آنانی که خود را «هوادار» سازمان رهایی می نمایانند ولی دهان به لجن پاشی به عظمت رفیق اکرم یاری می آلایند یا آنانی که برای خود «شبنامه» می نویسند و بعد با بیشرمی کم مانندی ضمن روده درازی باورنکردنی در رد آن، خوانندگان را از «قدرت» لچکی و اسهال قلمی اش می ترساند، و ... همان است که بود. چنانکه در نشریه‌ی داخلی «کرنش از چپ مقابل بنیادگرایان» (1371) آمده:**

**« اینان اگر ازین خصمانه تر و خاینانه تر به ما بتازند، سازمان ما به آنان جواب نخواهد گفت. اولا به این دلیل که در امر مبارزه ناصادق و غیر جدی اند و ثانیا به این دلیل که ما نیرو و آتش مبارزه خود را پراکنده نمی سازیم. و نیز معتقدیم که نباید مگس را به توپ بست.»**

**مکرراً، چرا ما به اینان وقعی ننهاده و آنان را به قول احمد شاملو شایسته هجو هم ندانسته و هرگز حاضر نخواهیم بود در «بزم ایدئولوژیک» شان شرکت کنیم؟ زیرا غیر از آنچه که در نقل بالا تذکر رفته، ما اینان را «چپ» های لفاظ بیمایه و بی عمل می شناسیم که حتی در همان غرب از پرداختن به کاری موثر افشاگرانه ضد امپریالیستی و بخصوص ضد جنایتکاران بنیادگرا وحشت دارند و می‌لنگند؛ اینان اسباب شرمساری انقلابیون افغانستان و لکه هایی بر شناسنامه‌ی پرافتخار «شعله جاوید» اند. دوباره می گوییم اینان فقط و فقط زمانی جدی گرفته خواهند شد که از سوسیال سرگردان بودن و چسباندن فرصت طلبانه خود به این و آن سازمان ایرانی یا غربی بلاتکلیف، یکبار و برای همیشه استعفا دهند و حضوری نسبتا ملموس در داخل سرزمین جهنمی شده و مردم در منگنه‌ی افغانستان بیابند که کارد امپریالیزم و سگ هایش از استخوان شان تیر شده است. در عینحال اینان باید از دشنام های پست خادی و روسپی وار خود علیه رهبران جانباخته‌ی ماعذر بخواهند، عذر بخواهند از اینکه گفتند داکترفیض به علت اختلافات درونی سازمان آنهم بر سرپول، زیر ساطور گلبدین رفت؛ سازمان وابسته به «آی.اس.آی» و «سی.آی.ای» است؛ و ...**

**باید یادآور شد که ما همواره خودمحور بینی و سازمان پرستی را انحرافی ضد انقلابی انگاشته ایم. سالها قبل حسین نام از «هسته انقلابی ...» که خواستار دیدار با ما شد پاسخ دادیم که تنها در صورتی با او خواهیم دید که ابتدا دوسیه خیانتش به «ساما» را یکطرفه کند طوری که قناعت رفقای «ساما» فراهم گردد. برای ما کم اتفاق نیفتاده که افرادی بریده از یک جمع به پیوستن به سازمان ابراز تمایل کرده اند اما فوری مورد «استقبال» قرار نگرفته و راهنمایی لازم شده اند تا به آگاهی و تجربه خود افزوده و حتی الامکان سهمی در تقویت گروه خود بگیرند. یک فرد یا جمع با حداقل شرافتمندی و احساس مسئولیت مارکسیستی از خالی کردن چنته اتهام و هتاکی های خاینانه علیه «سازمان رهایی» که حتی مرتدان و خودفروختگانی نظیر اعظم دادفر، نجیب روشن و رنگین سپنتا هم آنها را بر زبان نرانده اند، باید عذاب وجدان کشیده و برخود بلرزند. ولی دیریست تجربه ثابت نموده که آنانی که جرئت پیکار انقلابی در افغانستان را به خود ندهند، به این آگاهی هم نخواهند رسید که با آلودن دهان با دشنام و اتهام زدن به «سازمان رهایی» افتخار و فایده ای نداشته بلکه تنها سوراخی دیگر از دنائت، حقارت و منش خادی و واواکی را بر جبین شان خواهد افزود.**

**همین جا باید تاکید نمود که نه در گذشته و نه حال غرض هیچگاه «گلگی» از «چپ» نماها نبوده است که آنان را معذور می پنداریم. چگونه از کسانی می توان شکوه کرد که مثلا وقتی عناصری مشکوک و راست‌رو از سازمان طرد شدند و ضمن مردارخوری های خادی بر ضد سازمان، بر شخصیتی مثل ملالی جویا این دلیرترین، رساترین و جهانی ترین خروش ضدامپریالیزم و مزدوران مذهبی و غیر مذهبی‌اش از تندور افغانستان، نیز با «ران خلیلزاد» تاختند، بیماران گوناگون ضد «سازمان رهایی» بدون هیچ تحقیق و تأملی گویی بخت همواره شوریده‌ی شان ناگهان شکفته، دیوانه وار به رقص درآمده مستان و با تمام توش و توان به مشاطه گری طردشدگان مذکور شتافته ومژده می دادند که با شنیدن خبر انحلال «سازمان رهایی»، خینه مالی نهایی خود را انجام دهند. انتقاد مسئولانه از ملالی جویا خوبست اما انتقاد با ران خلیلزاد در دست ودر حلق، حد اعلای بیشرافتی وفرومایگی و برخوردی خاینانه است که آن را حتا دموکرات های مبارز ننگ تلقی می کنند چه رسد به آنانی که خود را «مائوئیست» و «عمدتاً مائوئیست» و ... رکلام می نمایند.**

**چرا چنین است؟ چرا «مائوئیست» های بدخوی هشت آتشه از شروع تا امروز در قعر این خفت ها دست و پا می زنند؟ چرا به جای تمرکز بر شناخت افغانستان و سازماندهی و تبلیغ وترویج و افشاگری - « تدارک جنگ خلق» پیشکش شان، به چند رانده شده‌ی متعفن چوبک زده نام شان را کشمش مانده و از تصور پایان کار « سازمان رهایی» شادی مرگک می شوند؟ زیرا اینان وظیفه و مشغله ای انقلابی برای خود نمی شناسند؛ زیرا فکر می کنند همینکه پاچه ها را برزده و با کلاهی مائوئیستی بر سر، در کنار برج ایفل و آبشار نیاگارا بر ضد «سازمان رهایی» قوله بکشند و صفحات انترنتی‌ای هم با پیروی از هدایات واصف باختری، کاظم کاظمی، سمیع حامد و سایر صیغه های ادبی «ولایت فقیه»۱ مملو از اصطلاحات رسانه های رژیم ایران راه بیندازند، برای این و آن سازمان چپ از دنیا بی خبر و دولتهای غربی «مطرح» شده و از همه مهمتر به کسب پناهندگی و امتیازهایی در یک کشور غربی نایل می آیند. بلی حتما نایل می شوند چون دولت های امپریالیستی می دانند که بهترین راه خنثی کردن روشنفکران چپ کشورهای وابسته، نگهداری دایمی آنان در شرایطی بهرحال از جهاتی بهشت گونه (مخصوصا برای روشنفکر خلموک ناآگاه و بی شخصیت و بی عزت و حقیر وطنی ) است تا هیچگاه به یاد خواهرک ها و برادرک ها و مادرک های شان نیفتند که زیر چشم امریکا و متحدان و رژیمی پوشالی گرفتار تجاوز جلادان طالبی و داعشی و جهادی گردیده، سربریده یا آوارده می شوند، تکان خورده و آهنگ رفتن به داخل برای کار انقلابی را کنند.**

**نه رفقا، مطمین باشید تا زمانی که پیمان سازمان شما به مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون، انتقام شهیدان و خون تبسم ها، اباسین ها، رخشانه ها، صایمه ها، الیاس ها، شکیلاها و .... برجاست، بحث محثی با «چپ» های متظاهر و بی عمل و به قول منوچهر هزارخانی «مفعولان تاریخ» نخواهد داشت مگر اینکه به احتمالی بسیار بعید اینان تمام چرک و چتلی تهمت و فحاشی برما را از سر و روی خود سترده، هیرویین اقامت در غرب را ترک گفته – که می دانیم دل کندن شان از غرب سخت تر از دور شدن فرزندی شیرخوار از مادر خواهد بود- و با اراده ای راستین به سرزمین جهادی و طالبی و «سیا» زده‌ی سوخته‌ی خود برگردند تا در جریان مبارزه ضد امپریالیزم و دلالان روشنفکر و غیر روشنفکرش، مبارزه شان علیه «سازمان رهایی» ارج و احترامی کمایی نماید.**

**مجدداً از این رویداد آزاردهنده از همه دوستداران سازمان عذر خواسته و دقت و حساسیت اصولی شان را می**

**ستاییم.**

**سازمان رهایی افغانستان**

**۱ سرطان ۱۳۹۵ (۲۲ جون ۲۰۱۶)**

۱- چندقاته «مائوئیست» ها در حالی که ازداشتن ارتباط با برخی سازمان های خارج نشین ایرانی فخر می فروشند همانطوری که اکرم عثمان، سیاهسنگ، و غیره اعضای «انجمن ادبی» در کمال رذالت از تقبیح فتوای ترور خمینی علیه سلمان رشدی ابا ورزیدند، «مائوئیست» های قهار هم درهیچ جایی و هیچ فرصتی از سازمان های چپ ایرانی نخواستند که اسماعیل خویی، پرویز خایفی، علی صالحی، و چند شاعر دیگر را به جرم ننگ آلود شعرسرایی برای احمدشاه مسعود و لطیف پدرام شکنجه گر، رسوا و محکوم کنند. البته این توقع از گریزی هایی که معلوم نیست اصلا شعور و کله‌ی درک اهمیت این مسایل را داشته باشند، بسیار اضافیست. لاشخور و شکار؟

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

# 4

 **نارندرا مودی**

**از هم‌کاری نظامی با اشغال‌گران امپریالیست‌ امریکایی و رژیم پوشالی**

**تا افتتاح "بند دوستی افغان- هند"**

**اخیراً حکومت تحت رهبری نارندرا مودی در هند، این حکومت فاشیستی هندو، موافقه کرده است که پای‌گاه‌های نظامی بحری و هوایی هند را برای لنگراندازی، سوخت‌گیری مجدد، ترمیم و سایر مقاصد لوجیستیکی در اختیار کشتی‌ها و طیارات جنگی امریکایی قرار دهد. این موافقۀ نظامی هند با امریکا در واقع اتحاد نظامی سه‌جانبه میان امریکا، جاپان و استرالیا در منطقۀ آسیا- پاسیفیک را به یک اتحاد نظامی چهارجانبه میان امریکا، هند، جاپان و استرالیا در این منطقه مبدل ساخته است.**

**شکل‌‌گیری این اتحاد نظامی چهارجانبۀ امپریالیستی و ارتجاعی توسعه طلبانه در منطقۀ آسیا- پاسیفیک به معنای تشدید و گسترش زورگویی‌ها و تجاوزات امپریالیستی و ارتجاعی توسعه‌طلبانه علیه کشورها، ملل و خلق‌های تحت ستم منطقه است و مشخصاً افغانستان را نیز در برمی‌گیرد. بی‌جهت نیست که تقریباً بلافاصله بعد از شکل‌گیری موافقۀ هم‌کاری نظامی میان امریکا و هند، دولت امریکا از کاهش نیروهای اشغال‌گر امریکایی در افغانستان صرف‌نظر کرد، نیروهای اشغال‌گر امریکایی هم‌کاری در میدان جنگ با قوای پوشالی رژیم دست‌نشانده را گسترش دادند و حملات هوایی بالای مناطق مختلف افغانستان را شدت بخشیدند.**

**بی‌گمان یکی از دلایل مشخص دیگر شکل‌گیری هم‌کاری نظامی میان دولت‌های هند و امریکا و شرکای جاپانی و استرالیایی اش، تدارک‌چینی سرکوبگرانۀ امپریالیستی و ارتجاعی علیه گسترش جنگ‌خلق در هند و فلیپین و جلوگیری از برپایی جنگ‌های انقلابی دیگری در کشورهای منطقۀ وسیع آسیا- پاسیفیک است. بخصوص دولت ارتجاعی هند از چند سال به این‌طرف مداوماً تأکید کرده است که جنگ‌خلق تحت رهبری حزب کمونیست هند (مائوئیست) در آن کشور بزرگ‌ترین تهدید امنیتی برای دولت هند محسوب می‌گردد. پولیس دولت هند بخاطر سرکوب این بزرگ‌ترین تهدید امنیتی از چندین سال به‌این‌طرف از آموزش‌ها و هم‌کاری‌های موساد اسرائیل برخوردار می‌باشد. موساد اسرائیل تمامی خشونت‌ها و سرکوب‌گری‌های اسرائیلی علیه مبارزین فلسطینی را به قطعات ویژۀ پولیس هند آموزش می‌دهد و تمامی وسایل مورد نیاز این سرکوب‌گری‌ها را در اختیارش قرار می‌دهد.**

**اما از جانب دیگر، شکل‌گیری این هم‌کاری نظامی چهارجانبه میان دولت‌های امریکا، هند، جاپان و استرالیا، که دولت‌های ارتجاعی کوچک‌تر دیگری مثل کوریای جنوبی، تایوان، تایلند، فلیپین و غیره را نیز ضمیمتاً با خود دارد، علیه دولت چین قرار دارد که اخیراً توسعه‌طلبی‌هایش بطرف جنوب شرق چین گسترش یافته و کل بحیرۀ جنوبی چین را در بر گرفته است. زمانی سوسیال امپریالیزم شوروی از سه سمتِ شمال و جنوب و غرب چین را تحت فشار گاز انبری محاصرۀ نظامی قرار داده بود. حالا این سیاست را امپریالیزم امریکا در پیش‌گرفته و فشار نظامی گاز انبری در منطقۀ آسیاپاسیفیک از دو سمت شرق و جنوب علیه چین به وجود آورده است.**

**در عین حال نزدیکی نظامی دولت هند با دولت امریکا بطور خاص متوجۀ دولت پاکستان نیز هست. سخن‌رانی اخیر مودی صدراعظم هند در کنگرۀ امریکا، که با استقبال گرمی از طرف کنگره‌چیان امریکایی مواجه شد، نشان داد که دولت هند بطور خاص در صدد منزوی ساختن دولت پاکستان، به عنوان دولت حامی تروریزم، است. اوباما رئیس جمهور امریکا نیز از امکان منزوی ساختن دولت پاکستان و قرار دادن آن دولت در موقعیتی شبیه به موقعیت دولت کوریای شمالی حرف می‌زند. این در حالیست که روابط سیاسی و نظامی میان دولت‌های چین و پاکستان بسیار گسترده و عمیق است، به نحوی که دولت و اردوی پاکستان را باید یکی از دوستان و هم‌کاران بسیار نزدیک دولت و اردوی چین به حساب آورد. البته دولت پاکستان در گذشته قادر بوده است در عین حفظ و گسترش روابط نزدیک با دولت چین، مناسباتش را با دولت امریکا نیز حفظ نموده و گسترش دهد. اما در آن زمان دولت هند عمدتاً در نزدیکی با سوسیال‌امپریالیست‌های شوروی قرار داشت و ازین بابت نمی‌توانست مشکلاتی برای دولت پاکستان به وجود بیاورد. اما در حال حاضر نه تنها رقابت‌های چین و امریکا تشدید یافته، بلکه هند نیز جبهه بدل کرده و در پهلوی امریکا قرار گرفته است. بنابرین واضح است که مناسبات میان دولت‌های امریکا و پاکستان شدیداً تحت فشار قرار گرفته است.**

 **درواقع باید گفت که دولت ارتجاعی پاکستان وضعیت ویژه ای دارد. این دولت که بطور دایمی از سوی دولت هند مورد تهدید قرار دارد، محور سیاست خارجی اش را ضدیت با دولت هند تشکیل می‌دهد. بنابرین در حالتی که دولت هند در هم‌کاری نظامی با دولت امریکا قرار گرفته است، دولت پاکستان نمی‌تواند عمدتاً در طرف مقابل این هم‌کاری نظامی قرار نداشته باشد؛ اما در عین‌حال به سختی تلاش خواهد کرد که فاصله اش با دولت امریکا افزایش نیابد یا حداقل وسیعاً افزایش نیابد.**

**در یک سطح وسیع‌تر، اتحاد نظامی چهارجانبۀ امپریالیستی– ارتجاعی در منطقۀ آسیا- پاسیفیک، با جنگ‌های امپریالیست‌های امریکایی و شرکای اروپایی‌شان در خاورمیانه و جنگ‌های دولتهای ارتجاعی عربی و ترکیه در منطقۀ خلیج و کل خاورمیانۀ عربی مرتبط است و در نهایت بصورت مستقیم و غیرمستقیم با پیمان نظامی ناتو و سرگرمی‌های جنگی تجاوزکارانه‌اش در افریقا و هم‌چنان سرگرمی‌های نظامی‌اش در اروپا وصل می‌شود. ازین جهت اتحاد نظامی چهارجانبۀ مذکور نه‌تنها در چنین سطح وسیعی بصورت مستقیم و غیر مستقیم علیه منافع و مبارزات خلق‌های این مناطق قرار دارد، بلکه تضادهای امپریالیستی و ارتجاعی در تمام این مناطق وسیع را نیز دامن می‌زند. به همین جهت، بلوک‌بندی سیاسی و نظامی امپریالیستی و ارتجاعی طرف مقابل آن در سطح وسیع‌تر شامل دولت‌های امپریالیستی و ارتجاعی روسیه و چین و شرکای کوچک‌ترشان مثل جمهوری اسلامی ایران، دولت سوریه و غیره است.**

**در واقع در متن این اوضاع‌واحوال در سطح کل مناطق فوق‌الذکر است که باید به هم‌کاری‌های دولت ارتجاعی هند با رژیم‌ دست‌نشانده در افغانستان نگاه کرد و نه بصورت مجرد و صرفاً برمبنای "نیت‌خیر" دولت هند در قبال افغانستان و مردمان آن، و آن‌هم "نیت‌خیر" یک دولت فاشیستی هندو که رهبرش "مودی" در کل شبه قارۀ هند به "ابوبکرالبغدادی هند" معروف است و تا حال چند بار رهبری کنندۀ قتل عام توده‌های مسلمان هند در جریان تصادمات فرقه یی هندو- مسلمان در آن کشور بوده است.**

**دولت هند یکی از دولت‌های اصلی کمک‌کننده در برنامه‌های بازسازی مستعمراتی افغانستان است و تا حال به این برنامه‌ها بیشتر از 2 میلیارد دالر کمک رسانده است. سرک دلارام- زرنج، ساختمان جدید پارلمان رژیم و بند سلما در هرات، معروف به بند دوستی افغان- هند، از جملۀ پروژه های بزرگی است که به کمک دولت هند اعمار گردیده و به بهره برداری سپرده شده است. باالمقابل هند امتیازات بزرگ اقتصادی در افغانستان بدست آورده است که برجسته‌ترین آن را می‌توان امتیاز استخراج معدن آهن حاجیگکِ کوه بابا محسوب نمود. این معدن یکی از معادن بزرگ آهن در جهان محسوب می گردد و اگر بصورت مستقلانه مورد بهره برداری قرار بگیرد به تنهایی قادر خواهد بود احتیاجات چند هزار سالۀ مواد خام مورد احتیاج صنایع آهن و فولاد پیشرفته در افغانستان را تأمین نماید. مسلم است که طبق قرارداد موجود، منافع اصلی بهره برداری از این معدن بزرگ را سرمایه داران هندی و دولت هند خواهند ربود.**

**چند روز قبل از افتتاح بند سلما توسط مودی و اشرف غنی، قرارداد همکاری برای توسیع بندر چاه بهار ایران و بهره برداری تجارتی مشترک از آن میان مودی، اشرف غنی و رئیس جمهور ایران به امضا رسید. طبق این قرارداد قرار است هند سرمایه گذاری عظیمی درین بندر به عمل آورد که در نهایت نزدیک به 20 میلیارد دالر خواهد رسید. این سرمایه گذاری عظیم هند در رقابت با سرمایه گذاری عظیم چین در بندر گوادر پاکستان صورت می گیرد و هدف از آن راه یافتن هند به بازارهای آسیای میانه و قفقاز از طریق راه های ترانزیتی ایران و افغانستان است. بدین طریق هند راه تزانزیتی مستقیم پاکستان- افغانستان به آسیای میانه را، که بنا به مانع‌تراشی های دولت پاکستان برایش غیر قابل استفاده است، دور خواهد زد.**

**مودی در جریان سفر برای امضای این قرارداد و در همان تهران هم‌کاری نظامی میان دولت هند و رژیم پوشالی کابل را توسعه داد و توسعۀ بیشتر آن را در آینده نیز وعده داد و بدین طریق نشان داد که میان هم‌کاری‌های نظامی دولت هند و دولت امریکا و کمک‌های نظامی دولت هند با رژیم پوشالی رابطۀ مستقیمی وجود دارد؛ هم‌چنان‌که میان کمک‌های اقتصادی و کمک‌های نظامی دولت هند به رژیم پوشالی نیز رابطۀ مستقیمی وجود دارد.**

**شکی نیست که استفاده از مسیر تزانزیتی چاه‌بهار مساعدت‌هایی برای تجار افغانستانی و کاهش وابستگی شدید آن‌ها به بندر کراچی پاکستان به وجود خواهد آورد و من‌جمله صادرات افغانستان به هند را توسعه خواهد داد. برعلاوه فعال‌شدن مسیر تزانزیتی چاه بهار- افغانستان- کشورهای آسیای میانه، از بابت حق‌العبور اموال تجارتی مبالغی برعواید گمرکات افغانستان خواهد افزود. اما زمانی که معدن آهن حاجیگک مورد بهره‌برداری قرار بگیرد، دیگر مواد اصلی صادرات افغانستان به هند را تولیدات همین معدن تشکیل خواهد داد که در مقایسه با آن صدور میوه‌جات تازه و خشک افغانستان به هند و حتی حق‌العبور اموال تجارتی هند و کشورهای آسیای میانه به هم‌‌دیگر از مسیر افغانستان رقم کوچکی خواهد بود. به‌این اعتبار مسیر ترانزیتی چاه‌بهار عمدتاً مسیر غارت تولیدات معدن حاجیگک توسط سرمایه داران و دولت هند خواهد بود.**

**اخیراً مودی در جریان یک سفر به قطر چندین قرارداد اقتصادی بزرگ با دولت قطر به امضا رساند. قطر از قبل به صادرکنندۀ اصلی گاز مایع به هند مبدل شده بود. این مراودات اقتصادی وسیع میان هند و قطر نیز بخشی از همان صفبندی امریکایی- هندی فوق الذکر به شکل صفبندی امریکایی- هندی- عربی، شامل بخشی از دولت های ارتجاعی عربی نزدیک به دولت امریکا در منطقۀ خلیج، است.**

**ائتلاف دولت‌های ارتجاعی عربی خلیج تحت رهبری دربار سلطنتی سعودی در واقع به امید دریافت پشت‌گرمی نظامی اردوی پاکستان، جنگ در یمن را آغاز نمود. در یک نمونۀ نه‌چندان مشابه تاریخی دیگر، اردوی شاهان‌شاهی ایران به کمک سلطان قابوس شتافته بود و با حمله بر ظفار سلطنت او بر کشور عمان را تأمین کرده بود. اما این بار در رابطه با پاکستان و اردوی آن کشور، امید سرمایه گذاری هنگفت چین در پاکستان کار خود را کرد و اردوی پاکستان، که در واقع یکی از مدافعین اصلی این سرمایه گذاری است، موضوع سهم‌گیری در جنگ یمن به نفع دربار سلطنتی سعودی و شیخ نشین‌های متحدش را به پارلمان پاکستان برد و پارلمان نیز پس از چندین روز جنجال و پرخاش، سهمگیری نظامیان پاکستان در جنک مذکور را رد نمود. البته سعودی‌ها مزدوران قراردادی پاکستانی شامل در اردوی سلطنتی سعودی را در جنگ مذکور شامل ساختند، اما آن‌ها نتوانستند کار چندانی از پیش ببرند. در نتیجه جنگ به درازا کشید و پس از چند سال هنوز هم ادامه دارد.**

**در همان زمانِ انکارِ پاکستان از هم‌کاری نظامی با دوستان سابق عربی اش در جنگ یمن، شیخ نشین قطر سوگند خورده بود که انتقام این برخورد "غیر دوستانۀ" پاکستان را خواهد گرفت. اما "خیز پشک تا بام کاهدان است." شیخ نشین قطر از مدتی به این‌طرف به دوست عربی اصلی دولت توسعه طلب هند در منطقۀ خلیج مبدل شده است تا گویا بدین طریق انتقام برخورد "غیر دوستانه" را از دولت و اردوی پاکستان بگیرد.**

**زمانی که مودی فاشیست برای افتتاح "بند دوستی افغان- هند" به افغانستان آمد، استقبال خوبی از وی به‌عمل آمد، بخصوص در هرات. یقیناً بخشی از این استقبال خوب توسط رژیم دست‌نشانده برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی شده و توسط ثناگویان رژیم دست‌نشانده اجرا گردید، اما در عین‌حال تعدادی از توده‌های متوهم نیز در آن سهم داشتند. زیرا اعمار این بند از لحاظ تأمین یک‌مقدار برق مورد نیاز اهالی ولایت هرات، بخصوص شهریان هرات، و کارخانه‌جات صنعتی در هرات و هم‌چنان تأمین آب برای زمین‌های زراعتی نسبتاً وسیع ولایت هرات مفید است و تا حد معینی باعث شگوفایی تولیدات صنعتی و زراعتی در هرات خواهد شد.**

**بدین طریق رژیم دست نشانده فرصت یافت که از تکمیل اعمار این بند و به بهره‌برداری سپرده شدن آن به نفع خود سوء استفاده نماید، در حالی‌که اعمار این بند در سال 1356 یعنی در زمان به اصطلاح ریاست جمهوری داودخان روی‌دست گرفته شده بود و تا آخر آن حکومت در حدود 10% کار آن نیز پیش‌رفته بود و هم‌چنان فیصدی دیگری از کار آن بعد از کودتای هفت ثور 1357 در همان سال پیش رفت. اما از آن زمان تا چند سال قبل کار آن به تعطیل کشید و وسایل و تجهیزات موجود در ساحۀ بند در طول چندین سال به غارت رفت. بنابرین نه پلان و نقشۀ این بند توسط رژیم دست نشانده روی‌دست گرفته شده و نه شروع کار آن. با وجود این در طول مدت حیات پانزده سالۀ رژیم دست نشانده، که گویا بیشتر از 100 میلیارد دالر در برنامه های بازسازی مستعمراتی افغانستان به مصرف رسیده است، بند سلما یگانه بندی است که با مصرف کمتر از 300 میلیون دالر، یعنی 0.3 % مجموع پول‌های مصرف‌شده در برنامه‌های بازسازی مستعمراتی کشور، تازه به بهره‌برداری سپرده شده است.**

**طبق احصائیه‌های خود اشغالگران و رژیم دست نشانده مجموع آب های سطحی افغانستان سالانه 75 میلیارد متر مکعب آب است که از آن جمله صرفاً 23 میلیارد متر مکعب آن مورد بهره برداری زراعتی قرار می گیرد و 52 میلیارد مترمکعب آب باقیمانده مفت و مجانی به کشورهای همسایه سرازیر می‌گردد. تقریباً به همان تناسب زمین‌های قابل کشت افغانستان در مجموع هفت میلیون و پنجصد هزار (7500000) هکتار زمین یعنی کمی بیشتر از 11.5% تمام قلمرو افغانستان را تشکیل می‌دهد که از آن جمله صرفاً دوونیم میلیون (2500000) هکتار آن یعنی کمتر از 4% مجموع قلمرو کشور زیر کشت است و پنج میلیون هکتار دیگر آن که بیشتر از 7% مجموع قلمرو کشور می‌شود، به دلیل بی‌آبی، بکر و بایر باقی مانده و تا حال استفادۀ زراعتی ندارد. با بهره‌گیری از بند سلما بیشتر از 75000 هکتار زمین تازه، یعنی یک‌صدم مجموع زمین قابل کشت در افغانستان، زیر کشت می‌رود. اگر برای یک خانوادۀ زراعت پیشه، دو هکتار یعنی 10 جریب زمین را در نظر بگیریم، این زمین قادر خواهد بود برای سی و هفت هزار و پنجصد (37500) خانوادۀ دهقانی زمینۀ اشتغال و امرار معاش را تأمین نماید. بنابرین چنانچه تمامی آب‌های سطحی افغانستان مهار گردد و در داخل کشور مورد بهره برداری زراعتی قرار بگیرد، زمین‌های قابل کشت در افغانستان توسط این آب‌ها قادر است برای سه میلیون و هفت صد و پنجاه هزار (3750000) خانوادۀ دهقانی، از قرار هر ده جریب زمین برای یک خانواده، زمینۀ اشتغال و امرار معاش را تأمین نماید که اگر یک خانواده را طور اوسط پنج نفر در نظر بگیریم، مجموع آن کمی کم‌تر از بیست میلیون (20000000) نفر می‌گردد و به این ترتیب بیکاری و عدم‌اشتغال از کشور رخت بر می بندد.**

**با توجه به این امکانات باالقوۀ عظیمِ انکشاف زراعت در کشور، پیشرفت یک فیصدۀ رژیم دست نشانده، در طول پانزده سال حیات ننگین گذشته‌اش، آن‌هم با استفاده از یک پروژۀ سد‌سازی رژیم‌های قبلی، یک پیش‌رفت سنگ‌پشت‌وار هم نیست. بنابرین اولاً مسلم است که نظام فعلی در قدم اول قادر نیست تمامی امکانات باالقوۀ زراعتی کشور یا حداقل بخش مهمی از آن را به امکانات باالفعل مبدل نماید. ثانیاً حتی به فرض محال چنین چیزی ممکن و عملی نیز گردد، زمین‌های تازه زیرکشت قرارگرفته توسط یک مشت چپاول‌گر تکیه زده بر مسندهای قدرت پوشالی غضب خواهد شد و به توده‌های دهقانی چیزی نخواهد رسید و دربدری وعدم اشتغال آن‌ها هم‌چنان عمدتاً دوام خواهد کرد.**

**مشکل عمده در افغانستان کنونی حضور قوای اشغال‌گر امپریالیستی به رهبری امپریالیست‌های امریکایی و قدرت پوشالی رژِیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران در کشور است. تا زمانی که این مشکل عمده حل‌وفصل نگردد، هر حرکت اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ظاهراً مثبت اشغال‌گران، رژیم دست‌نشانده و "دوستان" بین المللی شان در ذات خود در خدمت حفظ و بقای این مشکل عمدۀ کشور و مردمان کشور است و در نهایت به ضرر کشور و مردمان کشور تمام می‌شود، چه رسد به حرکت‌های آشکارا منفی آن‌ها از قبیل رشد و گسترش تولید و قاچاق مواد مخدر در کشور، غضب وسیع دارایی‌های عامه، غضب وسیع زمین‌های دولتی، چوروچپاول گستردۀ به اصطلاح کمک‌های خارجی به افغانستان و سایر انواع فساد اداری، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی توسط اشغال‌گران و منسوبین رژیم‌ پوشالی.**

**مودی و دارودستۀ فاشیستش و در مجموع دولت ارتجاعی هند، دوست و هم‌کار نظامی و سیاسی اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیست‌های امریکایی است و نه دوست افغانستان و مردمان افغانستان، هم‌چنان‌که دولت ارتجاعی هند در زمان اشغال افغانستان توسط سوسیال امپریالیست‌های شوروی نیز دوست اشغال‌گران و رژیم دست‌نشاندۀ آن‌ها بود و نه دوست افغانستان و مردمان افغانستان.**

**اکنون که آمدآمد حزب اسلامی گلبدین حکمتیار در درون رژیم دست‌نشانده یعنی تسلیم‌شدن کامل آن حزب به اشغال‌گران و رژیم پوشالی در میان است و با اجرای کامل آن، بافت بخش جهادی‌های رژیم دست نشانده تکمیل می‌گردد، باید از "جهاد فروشان" منافق و در رأُس آن‌ها از "مفتی اعظم"، شیخ الحدیث فارغ شده از دانشگاه الازهر و استاد شرعیات پوهنتون کابل یعنی جناب عبدالرب رسول سیاف، رهبر جهادی "عظیم الشان" یعنی جناب گلبدین حکمتیار و بقایای جمعیت اسلامی و شورای نظار یا به قول خودشان این به اصطلاح قهرمانان جهاد و مقاومت، باید پرسید که دوستی با "ابوبکر البغدادی هند"، این رهبر فاشیست هندو و دولت تحت رهبری اش، یعنی دوستان دیروزی سوسیال امپریالیست‌های اشغال‌گر شوروی و دست‌نشاندگان رویزیونیست خلقی- پرچمی‌شان، در "فرهنگ مقدس جهادی" شان چه معنا و مفهومی می‌تواند داشته باشد. ولی چرا دور و تا هند برویم؟ مگر حنیف اتمر، امضا کنندۀ توافقنامۀ امنیتی با اشغال‌گران امریکایی و صدها جنایت‌کار دیگر خلقی- پرچمی، این قاتلین رزمندگان مقاومت‌کننده علیه سوسیال امپریالیست‌های اشغال‌گر شوروی و رژیم دست‌نشاندۀ شان، در موقعیت‌های ممتاز به اصطلاح شورای امنیت ملی، اردو، پولیس، استخبارات و تشکیلات اداری رژیم قرار ندارند؟ اگر کسانی از جناح "خلقی"های شهنواز تنی در بیرون از رژیم باقی‌مانده باشند، این بار از طریق "جناب" گلبدین به موقعیت‌هایی در درون رژیم دست خواهند یافت.**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

# 5

 **نگاهی به**

**اعلامیۀ مؤرخ 5/3/1395 شورای رهبری طالبان در مورد**

**جان‌باختن ملا اخترمحمد منصور و تعیین امیر جدید طالبان**

**در مورد چگونگی جان‌باختن ملا اخترمحمد منصور:**

**اعلامیه در مورد چگونگی جان‌باختن ملا اخترمحمد منصور «اعلان می‌نماید که»:**

**«امارت اسلامی افغانستان با رضا به قضای الهی و با ایمان محکم و روحیۀ بلند اعلان می‌نماید که زعیم امارت اسلامی افغانستان جناب امیرالمؤمنین ملا اختر محمد منصور تقبله الله در روز شنبه بتاریخ 14 ماه شعبان المعظم سال 1437 هجری قمری مصادف با یکم ماه جوزای سال 1395 هجری شمسی در یک منطقۀ سرحدی میان ولسوالی ریگستان ولایت قندهار و منطقۀ نوشکی بلوچستان، در حملۀ طیارۀ بی پیلوت طاغوت امریکایی به مقام عالی شهادت فائز گردیده است.»**

**قبل از همه باید گفت که برخلاف زندگی پرجنجال و متنازع چند سال آخر ملا اخترمحمد منصور، که عملاً و یا رسماً در موقعیت رهبری طالبان قرار گرفت، جان‌باختنش در مقایسه با جان‌باختن یا درگذشت ناشی از مریضی ملا محمدعمر برای طالبان از مزیت برخوردار است.**

**ملا محمدعمر در زندگی اش عامل وحدت طالبان یا حداقل سمبول یک‌پارچگی طالبان بود، اما مرگ مرموزش، که چندسال مخفی نگه داشته شده بود، پس از افشا شدن باعث جنجال و کشمکش در میان طالبان گردید؛ جنجال و کشمکشی که باعث انشعاب و دو پارچگی در میان آن‌ها شد. اگر جان‌باختن یا درگذشت ملا محمدعمر بصورت مرموز صورت نمی‌گرفت و چند سال هم به‌صورت مرموز مخفی نگه داشته نمی‌شد، این امکان وجود داشت که پس از آن نه جنجال و کشمکش در میان طالبان به وجود بیاید و نه در میان آن‌ها انشعاب رخ‌دهد.**

**به این ترتیب زندگی ملاعمر برای طالبان "پربرکت" بود، اما درگذشت یا جانباختنش برای آن‌ها "برکت" نداشت و حتی می‌توان گفت "فلاکت‌بار" بود؛ آن‌چنان‌که اگر مرگ اسامه بن لادن آن‌گونه مرموز پیش می‌آمد، پس از آن شاید دیگر القاعده ای وجود نمی‌داشت یا حداقل خیلی بیشتر تضعیف می‌گردید.**

**ولی جان‌باختن ملا اخترمحمد منصور، که از طرف جناح انشعابی ملامحمد رسول متهم به راه اندازی پروسۀ قطر، ایجاد دفتر قطر و جستجوی راه صلح و مصالحه با اشغال‌گران امریکایی شده بود، در اثر حملۀ طیارۀ بی پیلوت اشغال‌گران امریکایی، نه تنها جناح انشعابی طالبان را در مورد وی خلع سلاح کرد، بلکه به‌عنوان یک عامل وحدت دهنده و استحکام دهندۀ بیشتر جناح اصلی طالبان، حداقل در حال حاضر، تبارز نموده و باعث انشعاب بیش‌تر در میان طالبان نگردیده است. بنابرین جانباختن ملا اخترمحمد منصور اگر برای طالبان "پربرکت" نباشد، "بی برکت" یا حداقل "فلاکت‌بار" نیست.**

**ملا اختر محمد منصور و «عدم پذیرش پروسه‌های تحمیلی و تزویری»:**

**سه پاراگراف از متن اعلامیه، به توصیف و تمجید از ملا اخترمحمد منصور اختصاص یافته است که از میان آن‌ها پاراگراف دوم و به ویژه قسمتی از آن قابل دقت است. در این پاراگراف گفته شده است که:**

**«ایشان با وجود شرایط سخت و امتحانی مکانی و زمانی، نه به خواسته‌های مکرر طاغوت جهانی تن دادند و نه هم در مقابل تهدیدها تسلیم شدند و نه هم پروسه‌های تحمیلی و تزویری کسی را پذیرفتند، نه از تهدیدها ترسیدند و نه هم توطئه‌های داخلی و خارجی، دسیسه‌ها و فشارها عزم ایشان را متزلزل ساخت.»**

**درین بند از اعلامیه طرح این موضوع را که: «ایشان... نه هم در مقابل تهدیدها تسلیم شدند و نه پروسه‌های تحمیلی و تزویری کسی را پذیرفتند...» می‌توان به تهدیدهای حکومت پاکستان و طرح شرکت طالبان در مذاکرات صلح چهارجانبه مربوط دانست.**

**طالبان قبل از افشا شدن درگذشت یا جان‌باختن ملا عمر یک‌بار در مذاکرات صلح چهارجانبه در اسلام‌آباد شرکت کردند، اما پس از افشا شدن آن دیگر حاضر نشدند در آن شرکت نمایند. حکومت پاکستان اعلام کرده بود که در دور سوم این مذاکرات نمایندگان طالبان را در آن حاضر خواهد کرد، اما درین دور نیز نمایندگان طالبان شرکت نداشتند. بار دیگر حکومت پاکستان اعلام کرد که اگر نمایندگان طالبان در دور چهارم مذاکرات شرکت ننمایند، شرایط را بر آن سران و فرماندهان طالبان که در پاکستان هستند، سخت‌تر خواهد کرد و حتی آن‌ها را از پاکستان اخراج خواهد کرد. اما نمایندگان طالبان، علیرغم این تهدید حکومت پاکستان در دور چهارم مذاکرات چهار جانبه در اسلام آباد نیز شرکت نکردند. پس از آن در دور پنجم این مذاکرات چهارجانبه در اسلام آباد نیز نمایندگان طالبان شرکت نداشتند. این دور از مذاکرات در سطح خیلی پایین برگذار گردید؛ به نحوی که از طرف رژیم پوشالی سفیر رژیم در اسلام آباد شرکت کرده بود و نمایندگان پاکستان، چین و امریکا نیز مأمورین پایین رتبۀ وزارت خارجۀ آن‌ها بودند. برعلاوه در ختم این دوره از مذاکرات هیچ قرارومداری برای برگذاری دور دیگری از آن گذاشته نشد و به این ترتیب این مذاکرات بدون هیچ نتیجه ملموسی به تعطیل کشانده شد.**

**در واقع انکار ملا اخترمحمد منصور از شرکت در مذاکرات صلح چهارجانبه باعث سخت‌تر شدن شرایط بر طالبان در پاکستان شده است. اما این سخت تر شدن شرایط یک‌دست و یک‌سان نیست، چرا که هر بخش از حاکمیت در پاکستان در هر موردی سیاست‌های خاص خودش را تعقیب می نماید. بصورت مشخص جناح حاکم تحت رهبری نواز شریف به دلیل مناسبات حسنه با جناح حاکم نارندرا مودی در هند و ایجاد مناسبات نزدیک اقتصادی و مالی میان آن‌ها به چنین تهدیداتی متوصل گردید. اما جناح های دیگر که ایجاد مناسبات نزدیک اقتصادی و مالی میان "کمپنی‌های" مربوط به نواز شریف و نارندرا مودی را خلاف "منافع ملی" پاکستان ارزیابی می کنند، دنده پنج در مقابل چرخ این پالیسی قرار دادند. درین میان اردوی پاکستان که تصمیم گیرندۀ اصلی در مناسبات خارجی پاکستان است، گرچه تا حدی شرایط را بر طالبان سخت‌تر کرد، اما حداقل به دلیل نزدیکی نظامی دولت‌های امریکا و هند تا حال حاضر نشده است تا حد اخراج سران و فرماندهان طالبان از پاکستان اقدام نماید و گمان نمی رود که در آیندۀ نزدیک نیز دست به این کار بزند. البته این موضوع جوانب دیگر نیز می‌تواند داشته باشد که فعلاً مجال مکث مشخص روی آن‌ها درین سطور وجود ندارد.**

**اما لازم است روی یک موضوع بصورت روشن مکث کنیم:**

**در زمان جنگ مقاومت ضد سوسیال امرپالیزم شوروی، هر یک از تنظیم‌های جهادی هفت‌گانۀ مستقر در پشاور نه تنها از حمایت‌های سیاسی رسمی آشکار و پشتیبانی‌های نسبتاً روشن تسلیحاتی و مالی امپریالیست‌های غربی، رویزیونیست‌های حاکم برچین، قدرت‌های ارتجاعی منطقه و عرب برخوردار بودند، بلکه بطور نسبتاً آشکار دفاتر و مراکز اداری بزرگ و انبارهای اسلحه و مهمات در کمپ‌های مهاجرین و همچنان در نقاط مشخص پشت خط دیورند داشتند. برعلاوه نیروهای مسلح مربوط به آن‌ها توسط اردوی پاکستان در برنامه های آموزشی نظامی ضربتی وسیعاً آموزش می‌دیدند و نقشه‌های جنگی از طرف افسران اردوی پاکستان دریافت می‌کردند. در اواخر رژیم مزدور نجیب، حتی یک "حکومت تبعیدی" بنام "حکومت مؤقت مجاهدین" در پشاور تحت ریاست حضرت صبغت الله مجددی تشکیل گردید. "حکومت مؤقت مجاهدین" در یک حصار قلعه مانند و نسبتاً بزرگ در نواحی غربی شهر پشاور، که دارای چند برج‌ نگهبانی بود، جای داده شد و درفش نسبتاً بزرگ "حکومت مؤقت مجاهدین" بر فراز آن برافراشته و در اهتزار بود.**

**اما موقعی که پای مذاکرات چهارجانبه میان افغانستان، پاکستان، امریکا و "شوروی" در میان آمد، از طرف افغانستان فقط رژیم دست نشاندۀ نجیب در مذاکرات شرکت داده شد. در واقع دو جانب امریکا و پاکستان موجودیت تنظیم‌های جهادی را نادیده گرفتند و در غیاب آن‌ها به پای مذاکرات صلح با رژیم نجیب و "شوروی" ها رفتند. به این ترتیب دولت‌های امریکا و پاکستان، تنظیم‌های جهادی، مشخصاً تنظیم‌های جهادی مستقر در پشاور، را نمایندگی کردند و خود آن‌ها را لایق شرکت در مذاکرات صلح ندانستند.**

**اما در مذاکرات چهارجانبه میان افغانستان، پاکستان، امریکا و چین، نه پاکستان و چین از طالبان نمایندگی کردند و نه آن‌ها را ناقابل شرکت درین مذاکرات دانستند، بلکه سعی کردند که طالبان را درین مذاکرات شامل سازند. آیا این وضع ناشی از آن است که آن‌ها، به‌ویژه طرف پاکستانی این مذاکرات، نسبت به تنظیم‌های جهادی سابق روابط و مناسبات نزدیک‌تری با طالبان دارند و بیشتر از تنظیم‌های مذکور طالبان را ارزش می دهند؟ واضحاً می‌توان دید که چنین نیست.**

**حمایت "دوستان" پاکستانی طالبان از آن‌ها تا حد زیادی غیر رسمی، دزدکی و مخفیانه است. به همین جهت میزان وابستگی طالبان به "دوستان" پاکستانی شان نسبت به‌میزان وابستگی تنظیم‌های جهادی سابق به دوستان پاکستانی آن وقت تنظیم‌های مذکور خیلی کم‌تر است. به‌همین جهت طالبان قادر اند مستقلانه‌تر از تنظیم‌های جهادی سابق در قبال حکومت پاکستان رفتار نمایند، که یک نمونۀ آن را همین برخورد منفی طالبان نسبت به مذاکرات چهارجانبۀ صلح، یعنی پروسه ای که بیشتر از طرف حکومت پاکستان- یا دقیق‌تر گفته شود حکومت ملکی پاکستان- راه‌اندازی گردیده بود، محسوب نمود.**

**البته این برخورد منفی در قبال پروسۀ متذکره می تواند دلایل دیگری نیز داشته باشد، ولی در هرحال یک دلیل آن دنباله روی نکردن اتومات طالبان از این طرح حکومت پاکستان بوده است و این می‌تواند امتیازی برای ملا اختر محمد منصور نسبت به رهبران جهادی سابق تلقی گردد.**

**در مورد گرایش نیرومند پان اسلامیستی و بنیادگرایانه در اعلامیه:**

**متن اعلامیه، تقویت بیشتر خط و مشی پان اسلامیستی بنیادگرایانه در میان طالبان را نشان می‌دهد. مثلاً به نظر می‌رسد که در اعلامیه عمداً عبارت "طاغوت امریکایی" مورد استفاده قرار گرفته و از ذکر عبارت "اشغال‌گران امریکایی" صرف‌نظر شده است. البته با توجۀ صرف به همین عبارت مندرج در اعلامیه، نمی‌توان گرایش خوابیده در پشت این عبارت و انصراف از عبارت دیگر را به روشنی ترسیم نمود، اما با توجه به این موضوع که در سراسر اعلامیه حتی برای یک‌بار هم از عبارت "اشغال‌گران امریکایی" استفاده نشده است، می‌توان سایه روشن‌های گرایش متذکره را تا حدی دید.**

**یک چیز مسلم است. مولوی هبت الله از چندین سال به این‌طرف مفتی تحریک اسلامی طالبان بوده است و به مناسبت‌های مختلف فتواهایی صادر کرده است. او شیخ الحدیث و مولوی است، در حالی‌که هم ملاعمر و هم ملااختر محمد صرفاً ملا بوده اند و نه مولوی و شیخ الحدیث و فقیه و لذا از موقعیت فتوادهی‌های شرعی برخوردار نبوده اند. از این جهت از لحاظ شرعی کسی مثل مولوی هبت الله برای قرارگرفتن در موقعیت رهبری تحریک اسلامی طالبان نسبت به ملااختر محمد منصور و حتی ملاعمر موزون‌تر و مناسب‌تر است.**

**آنچه باعث تثبیت رهبری ملاعمر بر طالبان گردید، بالادستی طالبان نظامی نسبت به طالبان سیاسی در میان طالبان بود و همین امر باعث گردید که رهبری ملااختر محمد منصور نیز بر بخش عمدۀ آن‌ها تثبیت گردد. در واقع رهبران طالبان نظامی نه‌تنها جنگ‌جویان طالبان را با خود دارند، بلکه بخش عمدۀ امکانات نظامی و مالی و دسترسی به منابع این امکانات را نیز در اختیار دارند.**

**اما مولوی هبت الله یک مولوی غیرنظامی است و به این اعتبار به بخش سیاسی طالبان تعلق دارد. او فاقد اتوریتۀ نظامی و جنگی است، تا آن حدی که حتی در لیست سیاه اشغال‌گران امریکایی و به اصطلاح سازمان ملل متحد نیز شامل نیست. بنابرین تعیین او به‌حیث رهبر جدید طالبان خواهی نخواهی سنت تا کنون موجود و مسلط در میان آن‌ها را تا حدمعینی و حداقل از لحاظ رسمیات برهم‌زده است. حتی نحوۀ اعلام این موضوع در اعلامیۀ شورای رهبری طالبان و همچنان ترکیب رهبری دایمی سه نفرۀ جدید آن‌ها تا حدی مسئله را روشن‌تر می‌سازد:**

**«از آنجایی‌که پس از شهادت و یا وفات امام و امیرالمومنین، نصب زعیم جدید برگردن مسلمانان یک فریضۀ لازمی است، شورای رهبری امارت اسلامی که متشکل از تعداد زیادی از علمای کرام، اساتید تفسیر و حدیٍث، سیاست‌مداران متدین و صاحبان تجربۀ جهادی است، با دایر نمودن یک مجلس، که از اعتبار شرعی اهل الحل و العقد برخوردار بود، پس از تفکر عمیق، تدبر و در نظر گرفتن مصلحت‌های همه جانبۀ دینی و جهادی، جناب محترم شیخ الحدیث مولوی هبت الله آخند زاده صاحب را به حیث زعیم جدید امارت اسلامی با اتفاق آراء تمام اعضای شوراء تعین نموده و من حیث امیر شرعی با ایشان بیعت نمودند.**

**هم‌چنین جناب محترم الحاج ملا سراج الدین حقانی صاحب و فرزند برومند حضرت امیر المؤمنین جناب مولوی محمد یعقوب صاحب به عنوان معاونین ایشان تعیین گردیدند.»**

**درینجا هم ترکیب شورای رهبری امارت اسلامی طالبان و هم ترکیب هیئت دایمی رهبری سه نفرۀ آن‌ها جالب است. ترکیب شورای رهبری این‌گونه بیان شده است:**

**علمای کرام (ملاها و مولوی‌ها)**

**اساتید تفسیر و حدیث (مدرسین مدرسه های دینی)**

**سیاست‌مداران متدین (سیاست مداران با نفوذی که بیشتر نفوذ طایفه‌یی و قبیله‌یی دارند)**

**صاحبان تجربۀ جهادی ( بخش طالبانِ نظامی)**

**بنابرین شورای رهبری طالبان شامل سه بخش مولوی‌ها و ملاها، متنفذین قومی و فرماندهان نظامی است. چنانچه دیده می‌شود در اعلامیه، بخش فرماندهان نظامی در آخر ذکر گردیده است.**

**به‌همین ترتیب هیئت سه نفرۀ رهبری دایمی طالبان یعنی مولوی هبت الله و دو معاونش، شامل دو مولوی "بلندخوان"غیر نظامی (مولوی هبت الله و مولوی محمد یعقوب) و یک ملای "کم‌خوان" نظامی از یک خانوادۀ آخندی (ملا سراج الدین حقانی فرزند مولوی جلال الدین حقانی) است. مولوی محمد یعقوب فرزند بزرگ ملا محمد عمر نیز مثل هبت الله در لیست سیاه امریکایی‌ها و سازمان ملل متحد شامل نیست.**

**بنابرین هم در شورای رهبری طالبان و هم در هیئت رهبری دایمی سه نفرۀ طالبان، قدرت بیشتر در دستان مولوی‌ها و «اساتید تفسیر و حدیث» یعنی آخندهای عالی‌مقام متمرکز شده و ازین لحاظ رهبری طالبان خیلی خیلی بیشتر از سابق آخندی‌تر و در عین‌حال "مکتبی"تر گردیده است. در واقع دلیل استفادۀ انحصاری از عبارت «طاغوت امریکایی" یا «طاغوت جهانی» بجای "اشغال‌گران امریکایی"، تا آن حدی که در سراسر اعلامیه حتی یک‌بارهم از عبارت دومی استفاده نشده است، می‌تواند نشاندهندۀ همین گرایش، که در میان طالبان به عنوان گرایش جهادی شناخته می‌شود، باشد.**

**تقسیم بندی طالبان از لحاظ گرایشات ایدیولوژیکی و سیاسی شان:**

**مجموع نیروهای طالبان، از صدر تا ذیل، طبق تقسیم‌بندی خودشان، به سه بخش تقسیم می‌گردد:**

**بخش اول ناسیونالیست‌ها هستند. برای این بخش در اصل موضوع اشغال‌گران امریکایی و انگلیسی و سایر متحدین شان، اخراج آن‌ها از افغانستان، سرنگونی رژیم دست‌نشانده- که طالبان معمولاً ادارۀ اجیر کابل می‌گویند- و تأمین حاکمیت سرتاسری امارت اسلامی در افغانستان، مطرح است.**

 **بخش دوم جهادی‌ها هستند. برای این بخش در اصل موضوع جهاداسلامی به عنوان یک وظیفۀ شرعی دایمی مطرح است، وظیفه ای که صرفاً به جهاد در افغانستان و جهاد برای تأمین حاکمیت سرتاسری امارت اسلامی در افغانستان خلاصه نمی‌گردد. افراد مربوط به این بخش وظیفۀ خود می‌دانند که پس از اخراج قوای اشغال‌گر غربی یا به قول خودشان صلیبی از افغانستان، سرنگونی رژیم دست‌نشانده و تأمین حاکمیت سرتاسری امارت اسلامی در افغانستان، جهاداسلامی را در سایر نقاط جهان پیش ببرند.**

**بخش سوم شامل کسانی هستند که انگیزۀ اصلی شان نه ناسیونالیستی است و نه جهادی. افراد شامل در این بخش کسانی هستند که به اشکال مختلف در بدل دریافت پول، اسلحه و مهمات و امکانات مادی وظایف نظامی خاصی را بر عهده می‌گیرند. این بخش را می‌توان بخش مزدبگیر یا اجیر نام نهاد.**

**طبق ادعای خود طالبان بخش مزدبگیران یا بخش اجیران در میان نیروهای طالبان در اقلیت قرار دارد و تعدادی از افراد شامل در این بخش رابطۀ دایمی با نیروهای طالبان ندارند.**

**بخش دوم یا بخش جهادی‌ها اکثراً شامل طالبان خارجی، به شمول طالبان غیر پشتونِ پاکستانی، و تعداد معینی از طالبان افغانستانی است. تعدادی از سران طالبان نیز به این بخش تعلق دارند.**

**بخش ناسیونالیست‌ها شامل اکثریت نیروهای صفوف طالبان و تعدادی از سران آن‌ها می‌گردد.**

**پیروزی سریع در چشم‌رس ‌قرار ندارد:**

**چند سال قبل ایمن الظواهری رهبر القاعده علیه گرایش ناسیونالیستی طالبان افغانستانی اعلامیه ای صادر کرد و در آن متذکر شد که طالبان افغانستان کم کم از وظایف جهادی شان در قبال کل امت اسلامی دور می‌شوند و اهداف شان را در چهارچوب افغانستان محدود می‌کنند. در آن زمان اعلامیه‌های شورای رهبری طالبان و هم‌چنان مصاحبه‌های سخن‌گویان آنان پیوسته روی این موضوع انگشت می‌گذاشتند که امارت اسلامی افغانستان و تأمین حاکمیت سرتاسری آن در افغانستان برای همسایگان افغانستان و هیچ دولت خارجی دیگری منبع خطر محسوب نمی‌گردد و و امارت اسلام افغانستان خواهان مناسبات نیک با تمامی کشورهای جهان است.**

**در آن زمان که نیروهای اشغال‌گر امریکایی و متحدین‌شان خروج از افغانستان را آغاز کـرده بودند، طالبان در تبلیغات شان مدعـی بودند که اشغال‌گران به‌زودی از میدان‌های جنگ افغانستان بطور کامل پا پس می‌کشند و صرفاً به حمایت مالی، لوجیستیکی و آموزشی نیروهای رژیم ادامه می دهند. برین مبنا رهبری طالبان پیوسته تبلیغ می‌کرد که روز فتح و پیروزی سرتاسری جهاد در افغانستان نزدیک است.**

**ما در همان موقع گفتیم که این تبلیغات طالبان مبتنی بر توهمات بی‌پایه است که گرچه دفعتاً و برای فعلاً باعث ارتقای روحیۀ نیروهای طالبان می‌گردد، ولی در نهایت وقتی معلوم گردد که فتح و پیروزی سریعی در میان نیست، به ضد خود بدل خواهد شد و باعث روحیه باختگی در میان آن‌ها خواهد شد.**

**در واقع این روحیه باختگی در اعلامیۀ شورای رهبری طالبان و در رابطه با مشی نظامی آن‌ها بخوبی نمایان است.**

 **در اعلامیه دیگر از پیروزی حتمی سریع یا حتی غیر سریع "جهاد" طالبان در افغانستان خبری نیست و در آن صرفاً از «روشن باقی ماندن شمع اسلام و جهاد... تا قیامت» صحبت گردیده است:**

**«شمع اسلام و جهاد که در طول چهارده قرن روشن بوده است تا قیامت نیز روشن و پرنور باقی خواهد ماند.»**

**این طرز دید در مورد جهاد اسلامی آن‌چنان با سراسیمگی توأم است که حتی با اعتقادات بسیار اولیۀ اسلامی نیز خوانایی ندارد. طبق اعتقادات اولیۀ اسلامی مورد توافق میان اهل تشیع و اهل تسنن، جهاد اسلامی در زمان "مهدی آخرالزمان" به موفقیت سرتاسری می‌انجامد و حکومت اسلامی بر سراسر جهان حاکم می‌گردد. به عبارت دیگر از آن زمان تا قیامت که معلوم نیست چه مدتی را دربر خواهد گرفت، گویا شمع اسلام روشن و پرنور خواهد بود، ولی شمع جهاد اسلامی- به مفهوم جهاد مسلحانه- دیگر نه روشن خواهد بود و نه پر نور، بلکه کاملاً ضرورت وجودی خود را از دست خواهد داد. ولی جهاد اسلامی مورد نظر شورای رهبری امارت اسلامی طالبان تا قیامت دوام می‌نماید یعنی تا قیامت به موفقیت نهایی نمی‌رسد.**

**گمان نمی‌رود که شیخ الحدیثی مثل مولوی هبت‌الله آخند زاده و حتی مولوی ای مثل مولوی محمد‌یعقوب در مورد این موضوع بی‌اطلاع باشند. ولی سراسیمگی ناشی از کشته‌شدن ملا ‌اختر محمد منصور آن‌چنان بر روح‌وروان‌شان سایه افگنده است که تا قیامت هم پیروزی جهادشان را در چشمرس نمی‌بینند! به همین جهت اعلامیه موقعی که در مورد امارت اسلامی افغانستان صحبت می نماید، صرفاً از «حفظ، استحکام و پیشرفت» آن صحبت می‌نماید و هیچ‌گونه دورنمایی از پیروزی سرتاسری آن در چشم‌رس قرار نمی‌دهد و لذا فقط از «ادامۀ مبارزۀ برحق» دم می زند:**

**«... برای حفاظت از این نظام [نظام امارت اسلامی]، استحکام و پیشرفت آن این وجیبۀ دینی همه است که با امیرالمومنین جدید جناب شیخ الحدیث مولوی هبت الله آخند زاده بیعت نموده و در تحت سرپرستی ایشان، به مبارزۀ برحق خویش ادامه دهند.»**

**به این ترتیب تقویت گرایشات پان اسلامیستی بنیادگرایانه در اعلامیه، در واقع عکس العملی است برای خنثی کردن روحیه باختگی‌های ناشی از جان‌باختن نسبتاً سریع ملا اخترمحمد منصور، رنگ‌باختن توهم پیروزی سریع ناشی از ابطال نتیجه‌گیری نادرست در مورد شکست نهایی اشغال‌گران امریکایی و متحدین شان در افغانستان و عدم امکان نابودی و سرنگونی سریع رژیم دست نشانده. از آن‌جایی که اعلامیه نمی‌تواند پیروزی سریع در جنگ را برای طرفداران طالبان بشارت دهد و برین مبنا از آن‌ها بخواهد که به امیر جدید طالبان بیعت نمایند، بیعت از او را «برای حفاظت، استحکام و پیشرفت» امارت اسلامی به عنوان یک «وجیبۀ دینی» مطرح می نماید، وجیبه ای که مثل هر وجیبۀ دینی دیگر دایمی است و هیچ زمانی تعطیل بردار نیست. در واقع در شرایطی که رهبری طالبان نمی‌تواند پیروزی سریع سیاسی "دنیوی" را بشارت بدهد، خود را ناچار می‌بیند که هرچه بیشتر بر تلقینات ایدیولوژیک "دینی" و "اخروی" روی آورد و ازین طریق سعی نماید روحیۀ جنگ‌جویان و توده های طرفدار طالبان را تقویت نماید. گو اینکه نه کشور تحت اشغال امریکایی ها و متحدین شان قرار دارد و نه حاکمیت پوشالی یک رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران بر کشور تحمیل گردیده است.**

**"طاغوت امریکایی" یک "طاغوت جهانی" است و اعلامیه خود برآن معترف است. روشن است که سلطۀ این "طاغوت جهانی" در همه نقاط جهان یک‌سان نیست، بلکه اشکال مختلف دارد. مشخصاً شکل این سلطه در افغانستان اشغال‌گرانه یا به عبات دیگر مستعمراتی است و نه غیر اشغال‌گرانه و نیمه مستعمراتی. تا زمانی که کشور تحت اشغال "طاغوت امریکایی" یا "طاغوت جهانی" و متحدینش و سلطۀ پوشالی رژیم دست نشاندۀ اشغال‌گران قرار داشته باشد، موجودیت یک نظام کاملاً برحال و سالمِ ضد اشغال‌گران و ضد خاینین ملی در کشور ناممکن خواهد بود. البته در پروسۀ طولانی جنگ مقاومت ضد اشغال‌گران و رژیم پوشالی چنین نظامی ذره ذره و به تدریج ساخته می شود- و باید ساخته شود- ولی به پایۀ اکمال رساندن آن فقط پس از اخراج کامل اشغال‌گران از کشور و سرنگونی رژیم دست‌نشانده ممکن و میسر خواهد بود.**

**اعلامیۀ شورای رهبری طالبان در حالی که از اشغال‌گران امریکایی حداقل به عنوان "طاغوت امریکایی" یا "طاغوت جهانی" یاد می‌نماید، اما در مورد رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران کاملاً ساکت است و اصلاً موجودیت پوشالی آن را کلاً نادیده می‌گیرد. با توجه به این‌که استراتژی نظامی اشغال‌گرانۀ کنونی اشغال‌گران مبتنی بر "افغانی سازی" جنگ و "حمایت قاطع" از نیروهای پوشالی رژیم دست نشانده در جنگ، به شمول حمایت‌های عملیات معین، است تا هم تلفات شان در افغانستان تقلیل یابد و هم مصارف شان خیلی کم شود تا بتوانند به سایر مداخلات، تجاوزات و اشغال‌گری‌های شان در نقاط دیگر جهان رسیدگی نمایند، نادیده گرفته شدن کامل رژیم دست نشانده در اعلامیۀ شورای رهبری طالبان نادرست و مبتنی بر توهمات ایده‌آلیستی است.**

**ازینجا است که موضع‌گیری‌های اعلامیۀ شورای رهبری طالبان بخوبی باب طبع ایمن الظواهری قرار گرفته است. او بیعتش را از مولوی هِبَتُ‌الله نسبتاً زود اعلام کرده و از «همه مسلمانان» و «همه مجاهدین» خواسته است که وحدت شان را حفظ کرده و به "امیرالمؤمنین" جدیدِ "امارت اسلامی افغانستان" بیعت نمایند. لابد منظور وی از «همه مسلمانان» تودۀ "عوام الناس" مسلمان و منظورش از «همه مجاهدین» تمامی مجاهدین شامل در دوجناح طالبان یعنی طالبان تحت رهبری مولوی هبت الله و ملا محمد رسول و همچنان طالبان سابقی است که فعلاً زیر پرچم "داعش" در افغانستان می‌جنگند. قبلاً نیز پس از آن‌که ملا اخترمحمد منصور رسماً به عنوان جانشین ملا عمر تعیین گردیده بود، رهبر کنونی القاعده بیعتش را از وی اعلام نموده بود، اما نسبتاً دیرتر.**

**ولی هیچ‌یکی ازین بیعت‌ها به اندازۀ بیعت اسامه بن لادن در زمان اعلام امارت اسلامی توسط طالبان به ملاعمر تأثیر مثبت در تقویت طالبان نداشته است و تاثیرات آن بسیار محدود و ضعیف بوده است. دلیل آن روشن است.**

**القاعده پس از کشته شدن اسامه بن لادن نتوانست وحدت خود را حفظ نماید. از درون آن "داعش" سربلند نمود و اکثریت نیروهای مربوط به "القاعده" را در کشورهای مختلف عربی به سوی خود کشاند. در واقع اکنون بیشترین قسمت از نیروهای سابق القاعده در افغانستان و سایر کشورها، مشخصاً در کشورهای عربی، به "داعش" پیوسته اند و القاعده به شدت تضعیف گردیده است.**

**امارت اسلامی طالبان نه یک نظام برحال است و نه یک نظام سالم:**

**اعلامیه ادعا دارد که:**

**«... جای شکر الله تعالی است که ما به نام امارت اسلامی یک نظام برحال و سالم داریم... .»**

**این ادعا واقعیت ندارد و بسیار خوش‌خیالانه و مبتنی بر توهمات است. امارت اسلامی طالبان در افغانستان در اواخر سال 2001 میلادی (خزان 1380 خورشیدی) توسط قوت‌های مهاجم و اشغال‌گر امپریالیستی سرنگون گردید و بجای آن شکل‌دهی یک رژیم دست‌نشانده توسط اشغال‌گران روی‌دست گرفته شد. این پروسه ای است که هنوز هم ادامه دارد. به عبارت دیگر در افغانستان کنونی حتی رژِیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران، که نام دولت مرکزی را با خود یدک می‌کشد، نیز نمی‌تواند یک نظام کاملاً برحال قلمداد گردد، چه رسد به آن‌چه که امروز بنام امارت اسلامی طالبان یاد می‌گردد.**

**در واقع تهاجم قوت‌های اشغالگر امپریالیستی بر افغانستان و تخریبات وسیع سیاسی، اقتصادی و نظامی آن در کشور، به ادامۀ تخریبات ناشی از جنگ‌های اشغال‌گرانۀ سوسیال امپریالیستی و خانه‌جنگی‌های خانمان‌سوز ارتجاعی قبلی، ساختارهای دولتی در کشور را وسیعاً و عمیقاً پاشاند و از میان برد. قبل ازین جنگ تهاجمی و اشغال‌گرانۀ امپریالیستی، امارت اسلامی طالبان بر 90% قلمرو و نفوس کشور مسلط بود و این میزان تسلط حکومت مرکزی در افغانستان بی سابقه بود. ولی حتی در آن زمان، امارت اسلامی طالبان یک نظام کاملاً برحال نبود، چرا که بخشی از کشور تحت تسلط دولتی دشمنان جنگی اش قرار داشت و برعلاوه حکومت مذکور از لحاظ بین المللی وسیعاً مورد شناسایی قرار داشت. علاوتاً در مناطق تحت کنترل امارت اسلامی طالبان نیز با وجودی که به نوعی حاکمیت امارتی برقرار بود، اما در عین حال این حاکمیت از یک جهت، ویران‌کنندۀ تأسیسات و مؤسسات دولتی بود و نه انکشاف دهنده و تأمین کنندۀ استحکام بیشتر آن تأسیسات و مؤسسات. در هر حال، حتی همان تسلط نیمه دولتی نیز آن‌چنان فروپاشید که امارت اسلامی امروز طالبان حتی از نصف کیفیت و کمیت آن تسلط برخوردار نمی‌باشد، چه رسد به اینکه یک نظام کاملاً برحال تلقی گردد. امارت اسلامی فعلی طالبان شبه امارت بنا یافته بر ویرانه‌های امارت اسلامی سابقه است و نه یک نظام برحال.**

**به عبارت دیگر امارت اسلامی فعلی مورد ادعای طالبان، امارت جنینی و اولیه ای است که هنوز از بسیاری خصوصیات یک نظام سیاسی برحال کامل برخوردار نمی باشد. در واقع تحریک اسلامی طالبان فعلاً بیشتر یک تحریک یاغی و شورش‌گر است تا یک تحریک دارای قدرت سیاسی در کشور. این تحریک همان‌قدر که در شورش‌گری فعلی اش پیش‌رفت داشته است، به همان پیمانه در شکل‌دهی یک حاکمیت سیاسی بصورت جنینی موفقیت داشته است.**

**امارت اسلامی کنونی طالبان تا حال قادر نبوده است که در داخل کشور یک دارالامارۀ رسمی یا حداقل غیر رسمی داشته باشد. گذشته از آن حتی یک دارالامارۀ رسمی در تبعید نیز ندارد. رهبری طالبان در زمان حیات ملاعمر و ملا اختر محمد منصور، حتی در خارج از کشور از انظار عامه پنهان بود و در خفا، یا حداقل در حالت نیمه مخفی، بسر می‌برد و هم اکنون نیز چنین است. برعلاوه شورای رهبری امارت اسلامی کنونی طالبان نه تنها در داخل کشور یک مقر رسمی و حتی غیر رسمی ندارد، بلکه در خارج از کشور نیز از چنین مقری برخوردار نمی‌باشد. آن‌ها تا حال قادر نگردیده اند که حتی در خارج از کشور، و آن‌هم کشور دوری مثل قطر، حتی یک دفتر رسمی داشته باشند. لوحۀ رسمی و درفش این دفتر که باری بالا گردید حتی 24 ساعت دوام نکرد و توسط دولت قطر پایین کشیده شد.**

**تشکیلات اداری فعلی امارت اسلامی طالبان در داخل کشور حتی یک تشکیلات منظم اولیۀ دولتی نیز نیست، چه رسد به این‌که یک تشکیلات اداری منظم دولتی برحال باشد. دلیل آن روشن است. جنگ طالبان علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده با وجود کسب پیش‌رفت‌ها و گسترش‌یابی‌ها، هنوز در مرحلۀ دفاع استراتژیک قرار دارد و هنوز حتی به مراحل اولیۀ تعادل استراتژیک هم نرسیده است، چه رسد به مراحل بالایی آن و عبور به مرحلۀ تعرض استراتژیک. در چنین وضعیتی طبیعی است که دولت‌سازی طالبان، و به قول خود آن‌ها نظام‌سازی‌شان، حتی نسبت به دولت‌سازی و نظام‌سازی اشغال‌گران و دست‌نشاندگان‌شان، عقب‌مانده‌تر و بدوی‌تر باشد.**

**بزرگ‌ترین موفقیت نظامی و سیاسی ای که طالبان تا حال به‌دست آورده اند، تصرف کوتاه‌مدتِ مرکز ولایت قندوز (شهر قندوز) بود، موفقیتی که نتوانست بیش‌تر از چند روز دوام نماید. تمامی مراکز ولایات کشور و اکثریت بیش‌تر از 90% مراکز ولسوالی‌های کشور از کنترل امارت اسلامی طالبان بیرون است. در مجموع کم‌تر از 20 مرکز ولسوالی در ولایات هلمند، زابل، غزنی، سرپل، بادغیس، بدخشان، کنر و نورستان یا در تصرف طالبان قرار دارد و یا میان طالبان و نیروهای پوشالی رژیم دست به‌دست می‌شود. می‌توان گفت که تقریباً در 50% از مناطق روستایی کشور نیروهای طالبان از لحاظ نظامی فعال هستند، اما این فعال بودن بدین معنا نیست که تمامی این مناطق به مناطق پای‌گاهی نیروهای طالبان مبدل شده است. در تعدادی ازین مناطق جنگ‌ها بصورت فصلی پیش‌می‌رود و در زمستان‌ها فروکش می‌کند. مناطقی نیز وجود دارند که بیشتر مناطق پارتیزانی هستند. درین مناطق نیروهای طالبان عملیات پاتیزانی انجام می‌دهند و سپس یا بلافاصله و یا پس از مدت کوتاهی معمولاً به مناطق پای‌گاهی‌شان عقب نشینی می‌کنند.**

**اما جنگ طالبان مناطق ویژه و تازه ای به وجود آورده است که می‌توان آن را "مناطق انتحاری" نام‌گذاری نمود. این مناطق که در نتیجۀ عملیات انتحاری طالبان به‌وجود آمده است تقریباً سراسر کشور را در بر می‌گیرد، به نحوی که حتی مراکز اداری و امنیتی رژیم در کابل و حتی مراکز و پای‌گاه‌های نیروهای اشغال‌گر را نیز شامل می‌گردد. ولی باید توجه داشت که عملیات انتحاری علیرغم وارد آوردن ضربات مهمی بر پیکر نیروهای پوشالی و نیروهای اشغال‌گر و ایجاد سروصدای مطبوعاتی، از لحاظ تصرف مناطق دست‌آوردی ندارد، اکثراً باعث تلف شدن وسیع اهالی ملکی می‌گردد و در نتیجه غالباً از لحاظ سیاسی اهالی مناطق متضرر را کم و بیش به‌طرف اشغال‌گران و رژیم سوق می‌دهد.**

**منظور از توضیح این مسایل این نیست که ما پیش‌رفت‌ها و موفقیت‌های نظامی طالبان را دست‌کم بگیریم. منظور این است که نشان دهیم که علیرغم این پیش‌رفت‌ها و موفقیت‌ها، هنوز طالبان نمی‌توانند ادعا کنند که شرایط نظامی مطلوب برای داشتن یک نظام برحال سیاسی را دارا هستند. ازین لحاظ آن‌ها در واقع در مرحلۀ دفاع استراتژیک جنگ قرار دارند و هیچ نیرویی در این مرحله نمی‌تواند ادعا نماید که یک نظام سیاسی برحال در کشور به‌وجود آورده است.**

**تشکلاتی که وظایف وزارت‌خانه‌های دولتی را در امارت اسلامی طالبان پیش‌می‌برند در حد چند کمسیون سازمان‌دهی شده است. مسئولین این کمسیون ‌ها هم اکثراً در آن‌طرف خط دیورند قرار دارند و در آنجا نیز فاقد ادارات و تأسیسات منظم دولتی هستند. روی‌هم‌رفته رهبری دایمی سه نفره، شورای عالی رهبری و کمسیون‌های چندگانۀ امارت اسلامی، که در واقع همگی در آن طرف خط دیورند قرار دارند، نشان‌ دهندۀ یک نظام سیاسی برحال تبعیدی نیز نمی‌تواند تلقی گردد، چه رسد به یک نظام سیاسی برحال یعنی یک نظام سیاسی کاملاً مستقر در داخل کشور.**

**با توجه به تمامی این مسایل و مسایل دیگری که بیان شان این سطور را زیاد طولانی می‌سازد، باید گفت که نظام امارت اسلامی کنونی طالبان در افغانستان فقط یک نظام نیمه برحال است و نه یک نظام برحال. این نظام در مقابل نظام مستعمراتی- نیمه فیودالی اشغال‌گران و دست‌نشاندگان‌شان، نه یک نظام برحال در حال تعرض استراتژیک و حتی نه یک نظام برحال در حال تعادل استراتژیک، بلکه یک نظام نیمه برحال و در حال دفاع استراتژیک است.**

**بنابرین دل‌خوشی اعلامیۀ شورای رهبری طالبان از داشتن یک نظام برحال به‌نام امارت اسلامی افغانستان یک دلخوشی مبتنی بر توهم است ، توهمی که در نهایت همانند توهم قبلی دست‌یابی به موفقیت سرتاسری سریع، توخالی بودن خود را نشان خواهد داد.**

**از جانب دیگر ادعای اعلامیۀ شورای رهبری طالبان در مورد امارت اسلامی به عنوان یک نظام سالم نیز یک ادعای بی پایه است.**

**شکی نیست که امارت اسلامی طالبان در موارد معینی نسبت به رژیم پوشالی کم‌تر فاسد است؛ مثلاً سیستم قضایی طالبان نسبت به سیستم قضایی رژیم پوشالی برتری آشکار دارد. به همین جهت اهالی مناطق روستایی زیادی برای حل و فصل دعاوی شان به قضای طالبان مراجعه می‌کنند، زیرا قضای طالبان خیلی سریع، خیلی بهتر و غیر بروکراتیک‌تر از قضای رژیم پوشالی این دعاوی را حل و فصل می‌کند. اما قضای طالبان نیز فاسد است. در قضای طالبان نیز در موارد معینی رشوه‌گیری صورت میگیرد اما موارد و مبلغ آن خیلی کم است و ازین لحاظ نسبت به قضای رژیم خیلی برتری دارد. از جانب دیگر قضای طالبان از لحاظ واسطه‌بازی خیلی فاسد است. در واقع پیشاپیش معلوم است که روابط طالبان در دعاوی راجع شده به محاکم طالبان برنده می‌شوند و طرف غیر طالب بازنده.**

**همچنان به‌طور خلاصه می‌توان گفت که نیروهای مسلح طالبان نسبت به نیروهای مسلح رژیم سالم‌تر هستند. اولین مسئله درین‌مورد را باید این موضوع دانست که نیروهای مسلح طالبان علیه اشغال‌گران امریکایی و متحدین شان و رژیم پوشالی می‌جنگند، در حالی‌که نیروهای مسلح رژیم در واقع نیروهای مدافع حالت اشغال، حالت مستعمراتی و رژیم پوشالی دست‌نشاندۀ اشغال‌گران مذکور هستند. یا به‌طور مثال می‌توان روی این برتری نیروهای مسلح طالبان نسبت به نیروهای مسلح رژیم انگشت گذاشت که فرماندهان طالبان معمولاً از طریق رشوه دهی پست‌های فرماندهی را نمی خرند، در حالی که در نیروهای مسلح رژیم نه تنها معمولاً پست‌های فرماندهی بلکه تمامی درجات مختلف افسری باید با پرداخت پول خریده شود. هم‌چنان در پولیس رژیم معمولاً پسته‌های حساس نگهبانی توسط افسران و فرماندهان پولیس پوشالی با پول خریده می‌شود، در حالی‌که چنین خریدوفروشی در میان نیروهای مسلح طالبان معمول نیست.**

**اما در عین‌حال فساد در میان نیروهای مسلح طالبان نیز وجود دارد. درینجا به‌طور مثال به‌چند مورد آن اشاره می گردد:**

**بخش اجیران یا بخش مزدبگیران در نیروهای مسلح طالبان را در واقع باید کلاً یک بخش فاسد به حساب آورد. افراد این بخش در جریان اجرای فعالیت‌های نظامی پولی شان، علاوه از این‌که مزدشان را از موظفین مربوطۀ طالبان می‌گیرند، به دزدی، چوروچپاول و اعمال ضد اخلاقی نیز دست می‌زنند و حتی بعضاً سال یکی دوبار میان طالبان و رژیم پوشالی جبهه بدل می کنند و در هر بار جبهه بدل کردن منافعی به جیب می‌زنند.**

**خارجیانی که در جبهات جنگی طالبان می‌جنگند افراد یونیفورم پوش یا حداقل رسمی دولت‌های خارجی نیستند؛ اما هرچه باشند، به درجات مختلف با فرهنگ و عنعنات مردمان افغانستان، به شمول جوانب مردمی و پسندیدۀ آن، ناآشنا هستند و در قبال آن به درجات مختلف بی‌پروایی می کنند و حتی پامال کنندۀ آن هستند. البته آن‌ها مثل نرخران امریکایی روی جنازه‌ها ادرار نمی کنند، اما به زنان و حریم منازل مردم بی حرمتی می‌کنند و اهالی ملکی را به شدت تحت فشار قرار می دهند. حتی طالبان داخلی اکثراً به اهالی هوشدار می‌دهند که در قبال آن‌ها هوشیار و خوددار باشند تا توسط آنها تحت فشار قرار نگیرند. زنان به‌خصوص در مورد این خارجیان بسیار بدبین هستند. مثلاً مواردی دیده شده است که پس از پیدا شدن داعشیان در افغانستان زنان تمامی آن‌ها را داعشی می‌گویند.**

**در بعضی از مناطق پشتون نشین تحت کنترل طالبان "ولور" دختران جوان تا 2 میلیون افغانی رسیده است. بدل دختران باهم، بد دادن دختران، تصاحب زنان بیوه از طرف اقارب خانوادگی مرد متوفا به عنوان میراث خانوادگی، ازدواج‌های اجباری و سایر اعمال ناروا در قبال دختران جوان و زنان، که حتی در زمان حاکمیت امارت اسلامی طالبان توسط ملا عمر ممنوع و حرام دانسته شده بود، وسیعاً و به‌طور آشکار مروج است و مسئولین و فرماندهان طالبان از اجرای آن‌ها جلوگیری نمی‌کنند.**

**کشت کوکنار، تولید تریاک و هروئین و قاچاق مواد مخدر، که در یکی دو سال اخیر حاکمیت امارت اسلامی طالبان توسط ملاعمر ممنوع قرار داده شده بود، وسیعاً رواج دارد و مسئولین و فرماندهان طالبان نه تنها جلو این اعمال ناروا را نمی گیرند، بلکه با آسودگی خاطر به گردآوری عشر تریاک تولیدشده می پردازند. در آن مناطقِ تحت کنترل طالبان که کشت کوکنار معمول است، دیگر کسی پروای تحریم تولید و خریدوفروش مواد مخدر را ندارد. درین مناطق حتی زنان، و حتی زنان ملاامام‌های مساجد، به مواد مخدر معتاد شده اند و به خریدوفروش مواد مخدر می پردازند.**

**اما بحث اساسی درین‌مورد این است که حتی به فرض رفع تمامی ناسالمیت‌های برشمردۀ فوق توسط امارت اسلامی طالبان، این نظام در اساس یک نظام سالم نیست. از چند جهت:**

**1 – چرا باید مردمان افغانستان علیه اشغال‌گران امریکایی و متحدین شان و دست‌نشاندگان آن‌ها مقاومت کنند و علیه آن‌ها بجنگند؟ طبعاً بخاطر استقلال کشورشان، برای آزادی ملی‌شان و برای این‌که بجای یک رژیم دست نشاندۀ اشغال‌گران، دولتی مطابق به منافع و خواست‌های خودشان داشته باشند. ولی آیا نظام امارت اسلامی طالبان، حتی به فرض مستقر شدن سرتاسری بر کشور، که در بهترین حالت فقط حالت مستعمراتی کشور را به حالت نیمه مستعمراتی بدل می نماید، می تواند ممثل استقلال حقیقی کشور و آزادی ملی حقیقی مردمان کشور باشد و به این اعتبار یک نظام سالم تلقی گردد؟ قطعاً نه. درست است که هم اکنون در مناطق تحت کنترل طالبان حالت مستعمراتی وجود ندارد، اما حالت استقلال حقیقی نیز موجود نیست، چرا که جای حالت مستعمراتی را حالت نیمه مستعمراتی گرفته است و نه حالت استقلال کامل. در چنین حالتی- یعنی حالت نیمه مستعمراتی- به همان میزانی که استقلال حقیقی وجود ندارد به همان میزان نظام مسلط از لحاظ استقلال کشوری یک نظام سالم نیست.**

**2- شوونیزم غلیظ ملیتی طالبان جنبۀ دیگری از ناسالمیت نظام امارت اسلامی است. شوونیزم ملیتی طالبان آن‌قدر غلیظ است که در زمان جنگ طالبان علیه حکومت ربانی و مسعود، ملاهای شان در بلندگوهای عمومی یک شهر عمدتاً تاجیک نشین که به تصرف طالبان در آمده بود تبلیغ می‌کردند که آن‌ها عاقبت مسعود را مثل بچۀ سقو (حبیب الله کلکانی) خواهند کشت. این شوونیزم ملیتی هنوز که هنوز است و حالت اشغال امپریالیستی بر کشور مسلط است به شدت وجود دارد. اگر رژیم پوشالی از بزرگ‌راه‌های کشور مسافرین پشتون را کورکورانه و به نام طالب بازداشت می کند، طالبان در هرجایی از بزرگ‌راه‌های شمال، جنوب، شرق و یا غرب کشور که زورشان برسد مسافرین غیر پشتون را کورکورانه به گروگان می‌گیرند تا گویا انتقام‌شان را از رژیم دست‌نشانده گرفته باشند. در نتیجه وضعیتی پیش می‌آید که به‌جای ایجاد روحیۀ وحدت طلبانه میان تمامی ملیت‌های کشور که ضرورت انصراف ناپذیر مبارزه و مقاومت عمومی و سرتاسری علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده است، کینه‌های سابقه‌ای مثل قتل‌عام مزار و بامیان و یا تاکتیک زمین‌سوخته در جنگ‌های سابق طالبان در شمالی یک‌بار دیگر تازه می‌شود و پایه‌های اجتماعی رژیم دست‌نشانده را گسترش و تقویت می‌بخشد.**

**3- شوونیزم جنسیتی وسیع و عمیق طالبان جنبۀ دیگری از ناسالمیت امارت اسلامی طالبان را تشکیل می‌دهد و آن قدر شدید است که حتی در موارد معینی به پامالی حدود و احکام شرعی نیز منجر می‌گردد. مثلاً چند ماه قبل یک دختر جوان توسط طالبان در ولایت غور سنگ‌سار شد و حتی مولوی‌ها گفتند که این سنگ‌سار طبق حدود و احکام شرعی صورت نگرفته و در آن احکام شرعی پامال شده است. این حرکت‌ها خاطره‌های شلاق‌زنی زنان در خیابان ها توسط گروپ های امر به معروف و نهی از منکر طالبان را در خاطره ها یک‌بار دیگر به نفع رژیم دست‌نشانده و اشغال‌گران تازه می‌نماید. هم اکنون مکاتب دختران در تمامی مناطق تحت کنترل طالبان مسدود است. این وضعیت به‌نفع چه کسانی تمام می‌شود؟ واضح است که به‌نفع رژیم دست‌نشانده و اشغال‌گران و نفع رساندن به آن‌ها به هیچ صورتی نشاندهندۀ سالمیت نظام نفع رسان نیست.**

**4- ماهیت نیمه فیودالی و کمپرادوری نظام موجود در مناطق تحت کنترل طالبان، فرق اساسی و حتی غیر اساسی مهمی با نظام نیمه فیودالی و کمپرادوری نظام موجود در مناطق تحت کنترل اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده ندارد. بنابرین قاطعانه باید گفت که نظام نیمه برحال موجود امارت اسلامی در مناطق تحت کنترل طالبان، از دید منافع علیای توده‌های مردمان کشور، یک نظام سالم نیست بلکه نظامی است به نفع یک مشت فیودال و سرمایه‌دار دلال یا اقلیت ناچیز استثمارگران و به ضرر توده های مردم یعنی اکثریت بیشتر از نود فیصد نفوس کشور.**

**در واقع ادعای غیرواقعی برحال بودن و سالم بودن امارت اسلامی طالبان، توسط اعلامیۀ شورای رهبری طالبان در خدمت حفظ و تحکیم انحصار طالبان بر مقاومت مسلحانه و جنگی علیه اشغال‌گران امریکایی و متحدین شان- که در اعلامیه اصطلاح "طاغوت" جای آن را گرفته است- و رژیم دست‌نشانده- که در اعلامیه به‌کلی به‌فراموشی سپرده‌شده است- قرار دارد. مبارزۀ تیوریک تبلیغی و ترویجی علیه این انحصار طلبی ارتجاعی باید بخش مهمی از مبارزات تدارکی برای برپایی و پیشبرد مقاومت همه جانبۀ ملی مردمی و انقلابی بر محور مقاومت جنگی مسلحانه یا جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده تلقی گردد و باید با هوشیاری و حوصله‌مندی بصورت اصولی و توأم با انعطافات لازم و ضروری پیش برده شود.**

**یاداشتِ قبل از انتشار این شمارۀ "شعلۀ جاوید:**

**جالب است که اعلامیۀ مؤرخ 22 جوزای طالبان تحت عنوان «اعلامیۀ امارت اسلامی در مورد توسیع قدرت عساکر امریکایی برای کشتن افغان ها»، طبق تقسیم بندی طالبانی گرایشات سیاسی مختلف در میان شان- که در سطور قبلی خاطر نشان گردید- برخلاف اعلامیۀ مؤرخ 5 جوزای شورای رهبری امارت اسلامی طالبان، به نحو بسیار غالبی یک اعلامیۀ ناسیونالیستی است. وجه غالب این اعلامیه را به‌کاربرد کلمات ناسیونالیستی ذیل در اعلامیه تشکیل می‌دهد:**

**«کشتن افغان‌ها»، «عساکر اشغالگر امریکایی»، «جنگ برعلیه افغان ها»، «افغان کشی»، «اشغال»، «ملت افغان»، «ما به حیث یک ملت»، «اشغال شما»، «برعلیه افغان ها بجنگید»، «با یک ملت جنگ را آغاز کرده اید»، «در مقابل ملت ها می توان وحشت ایجاد کرد»، «کشورشان را اشغال کرد»، «روحیۀ آزادی طلبی»، «تاریخ کشوری که به قبرستان امپراطوری ها مسمی شده است»، «ملت و مردم ما»، «افغانستان من حیث یک کشور متقابل»، «خواسته های مشروع این ملت غیور» ، «ملت مجاهد افغان» و «امارت اسلامی افغانستان».**

**در مقابل، کلمات بنیادگرایانۀ ذیل نیز در اعلامیه مورد استفاده قرار گرفته است:**

**«امارت اسلامی»، «جهاد مقدس»، «مجاهدین»، «امارت اسلامی در منطقه من حیث قدرت»، «امارت اسلامی»، «انشاءالله تعالی» و «امارت اسلامی افغانستان»**

**اعلامیۀ 22 جوزای طالبان نشان می‌دهد که بخش "ناسیونالیست‌ها" در میان طالبان کماکان نیرومند است و زمانی که ماتم‌داری "شهادت زعیم" به پایان برسد و زجز خوانی نظامی مورد ضرورت باشد، قویاً خود را نشان می‌دهد.**

**ارزیابی مفصل از این اعلامیه در این شماره از شعلۀجاوید برای ما مقدور نیست. امید است بتوانیم در آیندۀ نزدیک این اعلامیه را نیز مورد بررسی قرار دهیم.**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

# 6

**گلبدین حکمتیار "امیر مفلوک" حزب اسلامی**

**در مسیر تلاش برای تسلیم‌شدن کامل به اشغالگران و رژیم دست‌نشانده**

**"امیر مقتدر" سابق حزب اسلامی افغانستان که در زمان جنگ مقاومت ضد "شوروی" در کشور به تنهایی 60% کل کمک‌های تسلیحاتی و مالی امپریالیست های غربی، چین رویزیونیست و دولت‌ها و محافل ارتجاعی عربی را به‌دست می‌آورد، به "امیر" بی‌مصرف و مفلوکی تبدیل شده است. این "امیر" بی‌مصرف و مفلوک از چند سال به این‌طرف در مسیر تلاش دوامدار برای تسلیم‌شدن کامل به اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده قرار گرفته و به شدت می‌کوشد درین "تخت پرخون" جای‌‌گاهی برای خود بیابد؛ اما هنوز درین مسیر تسلیمی و خیانت‌ملی "توفیق‌کامل" نیافته است. سرنوشت کنونی او نمونۀ کامل یک "شخصیت" پوقانه یی بادداده شده توسط قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی است. این‌چنین "شخصیت"های پوقانه‌یی، به محض اینکه اربابانش باد دمیده شده در او را خالی کنند یا سیر تحولات اوضاع سیاسی بادش را خالی نماید، تمامی "ابهت" و "شان‌و‌شوکت" خود را از دست می‌دهند و به موجود حقیر و بی‌مقداری مبدل می‌گردند.**

**گلبدین شهرت اولیه‌اش را مرهون حمایت‌های سیاسی و مالی قدرت‌ها و محافل ارتجاعی عربی و داخلی از "سازمان جوانان مسلمان"، که در کشور به "اخوان المسلمین افغانستان" معروف گردید، بود. او در اواخر دهۀ چهل شمسی، پس از درگذشت عبدالرحیم نیازی، که در واقع فرد اول آن سازمان بود، در موقعیت جانشینی او قرار گرفت.**

**تحت رهبری او بود که در سال 1351 شمسی "سازمان جوانان مسلمان" طی یک درگیری با منسوبین جریان شعلۀ جاوید در پوهنتون کابل "سیدال سخندان" را به قتل رساند. این رفیق جانباختۀ شعله‌یی شاعر و سخن‌ران انقلابی‌ای بود که شعرهای انقلابی‌اش به زبان پشتو هنوز خاطره‌انگیز و شوروشوق‌برانگیز است و تا آینده‌های‌دوری نیز چنین خواهد بود.**

**گلبدین همراه با سایر اخوانی‌های افغانستانی، مثل ربانی و مسعود، در سال 1354 شمسی، در جریان کشمکش میان رژیم تحت رهبری ذوالفقارعلی‌بوتو و رژیم تحت رهبری داودخان در پاکستان و افغانستان، مورد استفادۀ رژیم حاکم بر پاکستان قرار گرفتند و درگیری‌هایی را در نقاط مختلف شرق افغانستان براه انداختند که تمامی‌شان ناکام گردید. برعلاوه اخوانی‌ها برای سازماندهی کودتاهایی علیه رژیم داود‌خان کوشیدند که هیچ‌کدام شان به موفقیت نینجامید.**

**اما این حرکت‌ها در متن زیاده‌خواهی‌های روزافزون سوسیال‌امپریالیست‌های شوروی و مزدوران رویزیونیست خلقی-پرچمیِ‌شان از رژیم داودخان از یک‌طرف و تطمیعات امپریالیست‌های غربی و وابستگان منطقه‌یی‌شان، مشخصاً رژیم شاهنشاهی ایران، از طرف دیگر در کشاندن رژیم داودخان بطرف غرب نقش بازی کرد و بدین ترتیب مؤثریت خود را به نفع امپریالیست‌های غربی ثابت ساخت.**

**اما در نتیجۀ شکست حرکت‌ها و کودتاهای نظامی ضد رژیم داودخان، تعدادی از سرشناسان اخوانی افغانستانی از کشور رانده شده و در پاکستان آواره گشتند. از جمله گلبدین حکمتیار از آن زمان تا زمان بعد از کودتای هفت ثور 1357 برای مدت یکی دو سال در شهر کویتۀ پاکستان فاقد آرگاه و بارگاه بود و در گوشه‌ای از آن شهر سرای‌داری می‌کرد. با پیروزی کودتای هفت ثور 1358 و شروع تلاش‌های امپریالیست‌های غربی برای سازمان‌دهی عکس‌العمل‌های‌شان علیه این کودتا از یک‌طرف و بروز عکس‌العمل‌های مسلحانۀ خودجوش توده یی علیه کودتاگران از سوی دیگر، ماده‌گاو اخوانی‌های آوارۀ افغانستانی در پاکستان دوگانگی زایید و آن‌ها مجدداً از طرف رژیم حاکم بر پاکستان، که یک رژیم نظامی کودتاگر علیه رژیم ذوالفقار علی بوتو و دارای گرایشات "اخوانی" بود، و همچنان رژیم شاهان‌شاهی ایران، مورد نوازش قرار گرفتند.**

**شکل‌گیری اولین تنظیم اسلامی افغانستانی در پاکستان با حمایت حاکم نظامی پاکستان (جنرال ضیاء الحق)، سایر شخصیت‌های اخوانی اردوی پاکستان مثل جنرال حمیدگل مومند، جنرال اختر عبدالرحمان و نیروهای اخوانی پاکستانی مثل جماعت اسلامی پاکستان و پا در میانی جنرال نصیر سفیر رژیم شاهان‌شاهی ایران در پاکستان آغاز گردید. این تنظیم اسلامی افغانستانی بنام حرکت انقلاب اسلامی و تحت رهبری مولوی محمد نبی محمدی و معاونیت برهان الدین ربانی و گلبدین حکمتیار در خزان سال 1357 شمسی تشکیل گردید.**

**اما گلبدین و ربانی خیلی به سرعت از زیر بار رهبری مولوی محمد نبی محمدی بیرون رفتند و تنظیم‌های اسلامی تحت رهبری خودشان را به وجود آوردند. در واقع بنا به حمایت‌های نیرومند جنرالان اخوانی پشتون نسب اردوی پاکستان و رهبری پشتون نسب جماعت اسلامی پاکستان، در رأس قاضی حسین احمد که بعدها گلبدین را به دامادی پذیرفت (\*)، حزب اسلامی گلبدین حکمتیار در طول دوران جنگ مقاومت ضد "شوروی"، بزرگ‌ترین بخش کمک‌های تسلیحاتی و مالی را دریافت می‌کرد؛ در حالی‌که این حزب نه بزرگترین تنظیم اسلامی افغانستانی بود و نه دارای بیشترین و مؤثرنیروی جنگی ضد "شوروی" در افغانستان. از لحاظ بزرگی تشکیلاتی و نیرومندی نظامی، حزب اسلامی گلبدین، پس از حرکت انقلاب اسلامی تحت رهبری مولوی محمد نبی محمدی و جمعیت اسلامی تحت رهبری برهان الدین ربانی، سومین تنظیم اسلامی افغانستانی ساخته و پرداختۀ حامیان امپریالیستی و ارتجاعی خارجی این تنظیم‌ها بود.**

**حزب اسلامی گلبدین حکمتیار، در طول دوران جنگ مقاومت ضدشوروی، یکی از تنظیم‌های جنگ افروز داخلی بود. نیروهای مربوط به این تنظیم اسلامی جنگ‌های داخلی زیادی را علیه نیروهای چپ و به اصطلاح چپ در درون جنگ مقاومت ضد "شوروی" براه انداخت و در مواردی تا حد تسلیم شدن به اشغال‌گران "شوروی" و رژیم دست نشاندۀ آن‌ها این جنگ‌ها را پیش برد. یک مثال برجستۀ این‌گونه جنگ‌های داخلی، جنگی بود که در سال 1360 شمسی میان نیروهای مربوط به حزب اسلامی گلبدین و "ساما" در کوه‌دامن درگرفت و به سرعت منجر به تسلیم شدن نیروهای "ساما" در آن منطقه به جناح پرچمی‌های رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست "شوروی" و تسلیم شدن نیروهای حزب اسلامی در آن منطقه به جناح "خلقی"های آن رژیم گردید. برعلاوه نیروهای مربوط به حزب اسلامی گلبدین در جریان جنگ مقاومت ضد "شوروی" جنگ های داخلی زیادی را علیه نیروهای مربوط به سایر تنظیم‌های اسلامی نیز پیش بردند که مهم‌ترین آن‌ها جنگ‌های داخلی ای بود که علیه نیروهای مربوط به جمعیت اسلامی و شورای نظار پیش‌برده شد.**

**در آن زمان گلبدین شخصاً به نیروهای مربوط به حزب اسلامی دستور داده بود که بخاطر زدن نیروهای رقیب شان و تصفیۀ مناطق از وجود آن‌ها می‌توانند به نیروهای اشغال‌گر "شوروی" و رژیم دست‌نشاندۀ آن‌ها نزدیک شوند و با استفاده از آن نیروها رقبای شان را تصفیه نموده و کنترل کامل مناطق را به دست بگیرند.**

**حزب اسلامی گلبدین یگانه تنظیم از تنظیم‌های اخوانی در افغانستان است که ترورها و تصفیه های خونین داخلی را از سطح پایین‌ترین صفوف حزبی‌اش تا عالی‌ترین سطح رهبری آن حزب پیش برده است. در مقام مقایسه می‌توان گفت که حزب اسلامی گلبدین ازین بابت نسبت به سازمان نصر افغانستان در میان تنظیم های اسلامی شیعه مذهب، سازمان رهایی در میان نیروهای سابقاً منسوب به جریان شعلۀ جاوید، جناح تحت رهبری حفیظ الله امین در میان رویزیونیست های مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی سابق و طالبان خیلی جلو بوده و نسبت به همۀ آن‌ها دست طولانی‌تری در ترورها و تصفیه‌های خونین داخلی داشته است.**

**برعلاوه حزب اسلامی گلبدین در زمانی که به زور میخ اخوانی‌های ارتشی و غیرارتشی پاکستانی در پشاور و سایر مناطق پاکستان می پرید، بخشی از نیروهایش را به ترورها و درگیری‌های داخلی علیه نیروهای چپ و به اصطلاح چپ، شخصیت های ملی- دموکرات و حتی سایر نیروهای جهادی اختصاص داده بود. دو نمونۀ برجستۀ این ترورها و درگیری‌های داخلی اجراشده توسط حزب اسلامی گلبدین در محیط پشاور و اطراف آن، یکی اقدام تروریستی نیروهای مربوط به این حزب در سال 1369 شمسی علیه عبدالقیوم "رهبر"، برادر زنده یاد مجید کلکانی که تقریباً یک و نیم سال بعد از اعدام وی توسط مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی، رهبری "ساما" را بر عهده گرفت و دیگری علیه داکتر فیض احمد رهبر سازمان رهایی بود. حزب اسلامی گلبدین درین ترورها اکثراً با سوء استفاده از دشمنی‌های سابقۀ شخصی و خانوادگی و یا سیاسی، بصورت آسان و ارزان این ترورها و درگیری های خونین داخلی را سازمان‌دهی و اجرا می‌کرد. چنانچه در ترور عبدالقیوم "رهبر" از یک دشمنی سیاسی- خانوادگی سابقه در منطقۀ کوه‌دامن و در دست‌گیری و ترور داکتر فیض احمد از درگیری‌ها و مشکلات درونی سازمان رهایی سوء استفاده نمود و اهداف تروریستی اش را پیش برد.**

**حزب اسلامی گلبدین در فردای فروپاشی رژیم دست‌نشاندۀ نجیب و انتقال مسالمت آمیز قدرت توسط بقایای منشعب آن رژیم به دو جناح از جهادی ها، یکی تحت رهبری ربانی و مسعود و دیگری تحت رهبری گلبدین، یکی از روشن کنندگان اصلی آتش خانه‌جنگی‌های ارتجاعی خانمان‌سوز در کابل بود، جنگی که در طول چند سال دوام خود باعث قتل عام ده‌ها هزار نفر کابلی، ویرانی کامل این شهر و جنایات بی‌شماری علیه کابلیان گردید. درین خانه‌جنگی‌های ارتجاعی خانمان‌سوز، جناح خلقی‌های تحت رهبری شه‌نواز تنی و ملیشه‌های تحت رهبری جبارِ به اصطلاح قهرمان از ولایت هلمند نیز در پهلوی حزب اسلامی گلبدین قرار داشتند، ترکیبی که در سال‌های بعد در قالب "شورای همبستگی"، ملیشه‌های معروف به "گلیم جمع" تحت رهبری عبدالرشید دوستم نیز به آن پیوستند.**

**در جریان پیش‌برد این خانه‌جنگی‌های ارتجاعی خانمان‌سوز و سراسر خون‌وجنایت بود که احمد شاه مسعود به عنوان قاتل درجه اول کابلیان و ویران کنندۀ درجه اول شهر کابل برآمد کرد و بعدها به "شکرانۀ" این جنایات بی‌حدوحصرش از سوی رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران امپریالیست ملقب به " قهرمان ملی" گردید. گرچه ویران‌گری ها و کشتارهای گلبدین در شهر کابل نتوانست گستردگی ویرانگری‌ها و کشتارهای اجرا شده توسط نیروهای تحت رهبری برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود را کسب نماید، اما در هرحال او یکی از آغاز کنندگان و پیش‌برندگان اصلی این خانه‌جنگی‌های ارتجاعی خانمان‌سوز بود. به همین جهت به نظر او و حزب تحت رهبری‌اش به دور از "انصاف" است که احمدشاه مسعود لقب "قهرمان ملی" را از سوی رژیم دست‌نشانده و در واقع از سوی اشغال‌گران امپریالیست به‌دست آورد، ولی او هیچ "لقب" افتخاری ای نداشته باشد. به همین جهت است که یکی از موارد توافق میان حزب اسلامی گلبدین و شورای صلح تحت رهبری رژیم‌پوشالی این است که رژیم یک "لقب" افتخاری به این سرجنایتکار اخوانی عطا نماید تا از رقیب شورای نظاری‌اش عقب‌‌تر تلقی نگردد.**

**بطور کلی در زمان خانه ‌جنگی‌های ارتجاعی خانمان‌سوز کابل و اطراف آن، دو طرف متخاصمِ تحت رهبری گلبدین حکمتیار و ربانی- مسعود، یکی توسط امپریالیست‌های امریکایی و انگلیسی و دولت‌های ارتجاعی وابسته به آن‌ها در منطقه، مثل دولت پاکستان و عربستان سعودی، حمایت می‌شدند و دیگری توسط امپریالیست‌های روسی و دولت‌های ارتجاعی وابسته به آن‌ها در منطقه، مثل دولت جمهوری اسلامی ایران و دولت هند.**

**زمانی که از یک‌طرف "شورای همبستگی" تحت رهبری گلبدین حکمتیار و حزب مربوطه اش در طی چند سال خانه‌جنگی‌های ارتجاعی خانمان‌سوز در کابل و اطراف آن، عدم‌کارآیی و بی‌کفایتی خود را به‌وضوح نشان داد و از طرف دیگر نارضایتی عمومی از ادامۀ خانه‌جنگی‌های ارتجاعی به اوج خود رسید، حامیان خارجی گلبدین یعنی امپریالیست‌های امریکایی و انگلیسی از پشت پرده و دولت پاکستان و بعضی از دولت‌های ارتجاعی عربی بصورت آشکار در صدد برآمدند که ضمن سوء‌استفاده از نارضایتی عمومی، نیروی ارتجاعی دیگری را به جای حزب اسلامی گلبدین و "شورای همبستگی" تحت رهبری‌اش شکل دهند تا هم جریان خانه‌جنگی‌ها در افغانستان را به نفع خودشان رقم‌زنند و هم حمایت افکارعامه در کشور را به‌دست آورند. تحریک اسلامی طالبان شکل گرفت و به‌سرعت به پیشروی‌های وسیع در کشور دست یافت. با برآمد و پیش‌روی‌های سریع این نیرو، حزب اسلامی گلبدین و "شورای همبستگی" تحت رهبری‌اش شکست خورد، به‌حاشیه رانده شد و پراگنده گشت.**

**جبهه بدل کردن بعدی منسوبین "شورای همبستگی"، منجمله حزب اسلامی حکمتیار، بطرف دولت اسلامی تحت رهبری ربانی- مسعود و ضدیت با طالبان، نه‌تنها به‌نفع آن نیروها تمام نشد بلکه در نهایت باعث قوی تر شدن دولت تحت رهبری ربانی مسعود نیز نگردید. این جبهه بدل کردن نیروهای مذکور از سر استیصال و در واقع نوعی مقاومت علیه حامیان خارجی اصلی شان و سیاست اتخاذ شدۀ جدید آن‌ها بود. در نتیجه حزب اسلامی گلبدین نه‌تنها واقعاً به صدراعظمی دولت اسلامی تحت رهبری ربانی- مسعود نرسید، بلکه نیروهای آن وسیعاً پاشیدند و خود گلبدین و سایر اعضای رهبری حزبش آواره و سرگردان گشتند.**

**از آن پس گلبدین حکمتیار به‌عنوان یک مهرۀ‌ سوخته و یک فرد بیمصرف و تاریخ تیر شده در بدر شد، به هر دری دق الباب کرد، گاهی به ایران شتافت و گاهی به پاکستان دوید، اما در هیچ جایی بیلش خاک نگرفت. سرانجام ناچار در یکی از کمپ‌های پناهندگان افغانستانی در اطراف پشاور آرام گرفت و منتظر فرصت نشست.**

**زمانی که امپریالیست‌های امریکایی و متحدین‌شان افغانستان را مورد تجاوز و اشغال‌گری قرار دادند و با سرنگونی امارت اسلامی طالبان خواستند یک رژیم دست‌نشانده را در تجمع خاینین ملی در بن شکل‌دهند، یکی از جناح‌های تشکیل‌دهندۀ پروسۀ بن مرتبط به حزب اسلامی گلبدین تلقی می‌گردید و تا حدودی واقعاً نیز چنین بود. بنابرین پس از جلسۀ بن بعضی از منسوبین ظاهراً سابق حزب اسلامی گلبدین در سطوح و درجات مختلف در ترکیب رژیم دست‌نشانده شامل شدند.**

**گلبدین شخصاً مدت‌های مدیدی در قبال اوضاع بعد از اشغال افغانستان و شکل‌گیری رژیم‌دست‌نشاندۀ اشغالگران سکوت پیشه‌کرد و منتظر فرصت نشست. اما پس از آن‌که درگیری‌ها علیه نیروهای اشغال‌گر و قوای رژیم پوشالی توسط طالبان رو به گسترش نهاد، سکوت و انتظارش را کنار گذاشت و خواست به عنوان یک رهبر مقاومت ضد اشغال‌گران و رژیم دست نشانده برآمد نماید.**

**تا آن زمان کل منسوبین سابق حزب اسلامی بطور آشکار به چهار بخش تقسیم شده بودند: بخش اول کسانی بودند که به‌صورت‌های مختلف به رژیم دست‌نشانده، پروژه‌های امپریالیستی، برنامه‌های بازسازی رژیم و غیره وصل شده بودند. بخش دوم کسانی بودند که بیشتر بصورت پوششی در میان نیروهای طالبان فعالیت داشتند. بخش سوم کسانی بودند که در پهلوی گلبدین باقی مانده بودند و بعضاً به‌صورت مستقل فعالیت‌های نظامی‌شان را سازمان‌دهی کرده بودند. بخش چهارم کسانی بودند که از فعالیت‌های سیاسی و نظامی کنار رفتند، به کشورهای خارجی رفتند و یا در داخل کشور کار و زندگی شخصی را در پیش گرفتند. گلبدین حسب عادت همیشگی سعی داشت هرچهار بخش را تحت کنترل داشته باشد. به‌همین جهت مراودات و ارتباطات میان این بخش‌ها هم‌چنان ادامه داشت و مرزکشی دقیق و بسیار روشن در میان آن‌ها موجود نبود.**

**گلبدین خواهان اتحاد جهادی میان طالبان و حزب اسلامی گردید، اما در واقع این خواستش توسط طالبان رد گردید. ملا دادالله قوماندان معروف طالبان، مدت زمان اندکی قبل از کشته شدنش، شخصاً اعلامیه ای علیه گلبدین انتشار داد و اعلام کرد که به هر قیمت از اتحاد میان طالبان و حزب اسلامی گلبدین جلوگیری خواهد کرد. ملا دادالله درین اعلامیه گلبدین را شخص منحوسی به حساب آورد که همیشه باعث شکست خود و همراهانش می‌گردد و به‌وی اخطار داد که نفاق‌افگنی میان طالبان را ادامه ندهد ورنه قصد جانش را خواهد کرد.**

**حوادث بعدی در مناسبات میان طالبان و حزب اسلامی بصورت حملات نیروهای طالبان بالای نیروهای حزب اسلامی و تصفیۀ پوششی‌های آن حزب در میان نیروهای طالبان در مناطق مختلف کشور رقم خورد. نتیجۀ این وضعیت هیچ چیز دیگری نبود جز چاق شدن هرچه بیشتر بخش تسلیم‌شدگان حزب اسلامی به رژیم پوشالی. بدین ترتیب حزب اسلامی ارغندیوال به عنوان یک حزب قانونی راجستر شده در رژیم پوشالی آهسته آهسته گسترش یافت و بیشترین قسمت منسوبین سابق حزب اسلامی گلبدین را در خود جای داد. در جریان انتخابات قبلی ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده، تشکلی بنام "شوراهای حزب اسلامی" نیز شکل گرفت و برعلاوه قطب الدین هلال به عنوان یکی از منسوبین سابق حزب اسلامی گلبدین در آن انتخابات کاندید گردید.**

**با یک محاسبۀ تخمینی می‌توان گفت که بیشتر از 90% کل نیروهای سابقاً منسوب به حزب اسلامی گلبدین دیگر مربوط به حزب اسلامی ارغندیوال، شوراهای حزب اسلامی و دارودستۀ قطب الدین هلال هستند و صرفاً کمتر از 10% آن‌ها مربوط به گلبدین باقی مانده اند.**

**گلبدین تلاش دارد که از طریق تسلیم‌شدن به‌رژیم دست‌نشانده و در واقع عرضۀ مجددش به اربابان سابق امریکایی و انگلیسی‌اش و مورد نوازش قرارگرفتن توسط آن‌ها، تمام بخش‌های پراگندۀ حزب اسلامی فروپاشیده را تحت رهبری خودش دوباره جمع و جور نماید و در انتخابات بعدی پارلمانی و ریاست جمهوری رژیم پوشالی به عنوان یک حزب قوی و گسترده شرکت نماید و احتمالاً شخصاً کاندید پست ریاست جمهوری رژیم باشد.(\*\*) پیروزی کامل این تلاش‌ها فقط در صورتی تضمین شده خواهد بود که امپریالیست‌های امریکایی و انگلیسی یک‌بار دیگر گل سرسبد سابق اخوان افغانستان را به نحو کامل مورد نوازش قرار دهند و او از این طریق بتواند مجدداً موقعیت و اتوریتۀ رهبری کننده اش را بالای تمامی بخش‌های فروپاشیدۀ حزب اسلامی سابق برقرار سازد و در انتخابات بعدی رژیم نیز مورد حمایت آن‌ها قرار بگیرد.**

**گرچه دورۀ اخوان نوازی سابق امپریالیست‌های امریکایی و انگلیسی و متحدین‌شان بسر رسیده است، اما اوضاع بطور کلی نشان می‌دهد که ممکن است یک‌بار دیگر اشغال‌گران امریکایی و انگلیسی روی گلبدین تکیه نمایند و با حمایت از او راهی برای رفع بحران رژیم دست نشاندۀ شان جستجو کنند. البته شرطش این خواهد بود که او اخوانی‌گری‌های سابقش را تا سطح اخوانی‌گری‌های جمعیت اسلامی و شورای نظار تعدیل نماید و حتی ازین بابت با آن‌ها رقابت کند. گلبدین در گذشته بارها نشان داده است که علیرغم ظاهر عبوس و متعصبانۀ اخوانی‌گری، آمادۀ سازش‌ها و ساخت‌وپاخت‌های سیاسی خارج از آن چوکات تنگ و محدود است. برنامۀ کودتای مشترک با حفیظ الله امین و بعدها با شهنواز تنی، سازش با عبدالرشید دوستم در چوکات "شورای هم‌آهنگی"، تسلیم شدن به دولت اسلامی ربانی- مسعود بعد از شکست و فروپاشی نیروهایش توسط طالبان و غیره‌وغیره نشان می‌دهد که وی به‌خوبی اهل "معامله‌وسازش" است و می‌تواند در پهلوی نیروهای دیگرِ شاملِ در رژیم، از حد نهایی راست آن‌ها (اتحاد اسلامی افغانستان) تا حد نهایی "چپ" آن‌ها (حزب همبستگی افغانستان) قرار بگیرد.**

**مشکل اصلی گلبدین و جمع معدود باقی‌مانده برایش، علیرغم هر بهانه‌ای که بتراشد، دشمنی دیر پای جمعیت اسلامی و شورای نظار با آن‌ها است. آن‌ها سعی خواهند کرد مانع پیوستن گلبدین به رژیم گردد و اگر این کار برای شان ناممکن شود تلاش به‌عمل خواهند آورد که این تسلیمی گلبدین در برگیرندۀ امتیازات کمتری برای وی و افرادش باشد.**

**دولت امریکا رسماً از پیوستن گلبدین و حزبش به رژیم حمایت کرده است. زلمی‌خلیل‌زاد سفیر سابق امریکا در کابل خواهان معذرت‌خواهی گلبدین از مردم افغانستان بخاطر جرایم سابقش گردیده است. بدین‌سان این افغانستانی امریکایی شده، از عبدالرشید دوستم، بخاطر معذرت‌خواهی خشک‌وخالی‌اش از مردم افغانستان، از بابت جنایاتی که سابقاً در حق این مردم روا داشته است، نمونه‌سازی می‌کند.**

**در واقع قاطعانه باید گفت که بزرگ‌ترین جنایت سابق عبدالرشید دوستم در حق کشور و مردمان کشور زمانی صورت گرفت که وی در خدمت اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم دست‌نشانده‌اش قرار داشت و تحت قوماندۀ آن‌ها دست به‌جنایات‌جنگی می‌زد. هم‌چنان بزرگ‌ترین جنایت جاری عبدالرشید دوستم که هم‌اکنون در جریان است قرارگرفتن در زیر پرچم اشغال‌گران کنونی و چوکات رژیم‌دست‌نشاندۀ کنونی و جنگیدن علیه کشور و مردمان کشور است و او به این جنایت افتخار می‌نماید، هم‌چنان‌که زمانی به‌جنایتِ جنگیدن در زیر پرچم اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست افتخار می‌نمود. بدین‌گونه بزرگترین جنایت گلبدین و دارو دسته‌اش یعنی پیوستن به رژیم دست‌نشانده و خزیدن در زیر درفش اشغال‌گران کنونی در شرف وقوع است. اگر گلبدین از جرایم سابقش معذرت‌خواهی نماید، چرا باید دست به بزرگترین جنایت تاریخ حیاتش بزند؟ البته در مورد "خرس" نباید شک نمود که هم تخم بگذارد و هم چوچه دهد.**

**حتی بالاتر ازین، گلبدین آن‌قدر از لحاظ سیاسی آبروباخته و حقیر گشته است که می‌تواند به‌جنایت بزرگ در حال وقوع کنونی‌اش افتخار نماید و به سایۀ درختی که در ......... می‌برآید بنشیند و از هوای "خنک" آن لذت ببرد! در غیر آن حاضر نمی‌شد خروج قوای خارجی از کشور را از پیش شرط مذاکرات صلح و سازش با رژیم به هدف خشک و خالی مشترک با رژیم تبدیل نماید. (\*\*\*)**

**تا زمانی که توده های مردم کشور به‌صورت آگاهانه و طبق منافع علیای شان در مبارزه و مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده بسیج، سازماندهی و رهبری نشوند و در عرصۀ کارزار خونین کشور درفش پیروزمند کارویپکار شان را به اهتزاز در نیاورند، میدان شغالی خواهد بود، امپریالیست ها و مرتجعین انحصاراً ابتکار عمل را از لحاظ سیاسی و نظامی بدست خواهند داشت و هر معاملۀ امپریالیستی و ارتجاعی روی منافع کشور و مردمان کشور امکان پذیر خواهد بود.**

 **--------------------------------------------------------------------------**

**(\*) -- گلبدین تا آخر نتوانست حداکثر نصاب شرعی چهار زن نکاحی را تکمیل نماید. زمانی که او "افتخار" دامادی قاضی حسین احمد، امیر جماعت اسلامی پاکستان، را به‌دست آورد، از قبل دو زن داشت که یکی از آن‌ها بیوۀ برادر بزرگترش بود. چون دختر قاضی حسین احمد حیثیت بانوی اول دربار امیر حزب اسلامی افغانستان را کسب کرد و هنوز هم در چنین موقعیتی قرار دارد، گلبدین بخود حق نداد که بعد از نکاح با او زن دیگری بگیرد.**

**(\*\*) – حزب اسلامی گلبدین آشکارا اعلام کرده است که باید حق داشته باشد در انتخابات بعدی رژیم شرکت نماید. این امکان وجود دارد که اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و انگلیسی و حتی سایر متحدین شان، اجازه دهند و حتی زمینه‌سازی کنند که یک "محمد مرسی" افغانستانی در انتخابات آیندۀ رژیم دست‌نشانده بر مسند قدرت پوشالی رژیم تکیه زند. این "محمد مرسی" افغانستانی شمشیر دو دمۀ "جمهوری اسلامی افغانستان" یعنی دم جمهوریت (درینجا به مفهوم انتخابات پوشالی) و دم اسلام (درینجا به مفهوم "شریعت" اخوانی) را به‌دست خواهد داشت که نه تنها علیه مردم و منافع علیای مردم افغانستان بکار خواهد رفت، بلکه یک دم آن متوجۀ جمعیت اسلامی و شورای نظار و سایر مشمولین فعلی رژیم و دم دیگر آن متوجۀ "امارت اسلامی" طالبان خواهد بود. این شمشیر دو دمه، آغشته به سموم شوونیزم غلیظ طبقات حاکمۀ ملیت پشتون نیز هست و بی‌گمان همین مشخصه می‌تواند یکی از دلایل مهم مطرح شدن مجدد گلبدین توسط اشغال‌گران امپریالیست، قدرت‌های ارتجاعی خارجی و طبقات حاکمۀ استثمارگر داخلی باشد.**

**(\*\*\*) – مذاکرات صلـح میان رژیم دست‌نشانده و حـزب اسـلامـی گلبدین چـنـد سـال ادامه یافته است. حزب اسلامی گلبدین تا همین اواخر خروج قوای خارجی از کشور را پیش‌شرط امضای موافقتنامۀ صلح با رژیم قرار می‌داد. اما در آخرین دور این مذاکرات، که همین چندی قبل صورت گرفت، اعلام نمود که خـروج قـوای خارجی از کشور هدف**

**ما است، اما پیش شرط امضای موافقتنامۀ صلح با "دولت جمهوری اسلامی افغانستان" نیست.**

**---------------------------------------------------------------------------**

**یاداشت ضروری قبل از انتشار این شمارۀ شعلۀجاوید:**

**سرانجام گلبدین خود را از مذاکرات صلح با رژیم کنار کشید. خواست او این بود که توافقنامۀ صلح میان "جمهوری اسلامی افغانستان" و "حزب اسلامی افغانستان" امضا شود و نه میان "حکومت وحدت ملی افغانستان" و "حزب اسلامی افغانستان". در واقع او می‌خواست قرار داد صلح در نهایت میان وی به نمایندگی از حزب اسلامی افغانستان و اشرف غنی به نمایندگی از "جمهوری اسلامی افغانستان" امضا شود. اما از آن جایی که جناح عبدالله تحت نام "حکومت وحدت ملی" 50 % در قدرت رژیم پوشالی شریک است، نمی‌توانست این خواست را بپذیرد. این جناح در واقع می‌خواست که توافقنامۀ صلح میان رژیم و گلبدین، توافقنامه ای میان حزب اسلامی و "حکومت وحدت ملی" یعنی توافقنامه ای باشد که یک‌طرف آن گلبدین و طرف دیگر آن اشرف غنی و عبدالله باشد. برعلاوه طرفداران پنجشیری جناح عبدالله، به شمول طرفداران امرالله صالح، آمادگی گرفته بودند که به‌محض وارد شدن گلبدین به شهر کابل، با تخم مرغ و بادنجان رومی و شاید چیزهای دیگر، "استقبال وسیعی" از وی به‌عمل آورند. از جانب دیگر زلمی خلیل‌زاد سفیر سابق امریکا در کابل از گلبدین خواست که بخاطر "ناروایی‌های گذشته‌اش" از مردم افغانستان معذرت‌خواهی نماید.**

**نتیحه آن شد که گلبدین از پروسۀ صلح با رژیم خود را کنار کشید. وی می‌توانست قرارداد صلح با اشرف‌غنی را امضا کند، اما نمی‌توانست قرار صلح با عبدالله را امضا کند. یعنی می‌توانست به اشرف‌غنی احمدزی تسلیم شود اما نمی‌توانست به عبدالله پنجشیری تسلیم شود. برعلاوه اگر امیر حزب اسلامی بخاطر "ناروایی های گذشته اش" از مردم افغانستان معذرت‌خواهی نماید، هیچ‌چیزی برای امارتش باقی نمی‌ماند. دعواجلابان سابق گفتۀ معروفی داشتند که دایم سر زبان شان بود. "منکر نر، اقرار خر". یک معذرت‌خواهی خشک و خالی نیز نوعی اقرار به جرم است و خواهی‌نخواهی عواقبی را در پی دارد. این اقرار به جرم می‌تواند توسط کسی مثل عبدالرشید دوستم صورت بگیرد که حداعلای موقعیت طلبی اش در رژیم دست نشانده معاونیت اول اشرف غنی است. اما برای کسی مثل گلبدین که دیگر به موقعیتی کم‌تر از موقعیت ریاست جمهور رژیم دست نشانده نمی‌تواند راضی باشد، چنین اقرار و اعترافی نمی‌تواند صورت بگیرد.**

**خلاصه این‌که بیرون شدن گلبدین از پروسۀ صلح با رژیم را باید به‌پای دشمنی‌های دیرینۀ حزب اسلامی و جمعیت اسلامی و همچنان شورای نظار نوشت. در واقع عبدالله و سایر جمعیتی‌ها و شورای نظاری‌های درون رژیم موفق شدند گلبدین را از داخل شدن به درون رژیم بازدارند. به عبارت دیگر گلبدین نه‌توانست و نه‌خواست بهای تسلیم شدن به جمعیتی‌ها و شورای نظاری‌های درون رژیم را بپردازد. به این ترتیب بیرون شدن گلبدین از پروسۀ صلح با رژیم براساس موضع‌گیری ضد اشغال امپریالیستی و ضد خیانت ملی رژیم دست نشانده صورت نگرفته است و می‌تواند در آینده بازهم از سر گرفته شود.**

**بعداً درین‌مورد می‌توانیم بحث نسبتاً مفصلی داشته باشیم.**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

# 7

 **اطلاعات درز کرده از درون پارلمان رژیم**

**رژیم دست نشاندۀ فعلی که خود را حکومت وحدت ملی می‌خواند بارها به مردم وعدۀ زندگی بهتر و رفاه بیشتر داده و همیشه خواسته است که طبق وعده های سرخرمن خویش مردم ستمدیدۀ این دیار را حتی پس از روی کار آمدنش با فریب و نیرنگ به دنبال خود سرگردان نماید. اما غافل ازین است که مردم رنجدیدۀ این کشور به تمام نیرنگ‌های عوامفریبانۀ رژیم مزدور پی برده و دیگر فریب آنرا نخواهند خورد. این گفته‌ها نه تنها در صفوف میلیونی توده‌ها به خوبی قابل درک و فهم است بلکه حتی در درون پارلمان رژیم پوشالی نیز صراحت یافته است.**

**سروصداها و اعتراضات پارلمان نشین‌ها نیز از گوشه و کنار به شکل رسانه‌یی و غیررسانه‌یی و رسمی و غیررسمی، بصورت‌ها و اشکال گوناگون به گوش می‌رسد.**

**در آخرین مطالبی که به دست ما رسیده است وضع سیاسی ارگ نشینان فعلی را به خوبی به تصویر میکشد. آنچه را که در پارلمان رژیم بارها به نقد گرفته شده موضوع صلاحیت های وکلای پارلمان نشین میباشد. آنچه را که آنان مطرح میکنند، مسئله سمبولیک بودن شان در چوکی های پارلمانی است و به قول خودشان دیگر نقش سمبولیک خود را پس از پنج سال حاکمیت شاه شجاع سوم (کرزی) به خوبی مشاهده میکنند، به گفته آنان موجویت و مشروعیت نظام اشرف غنی بسته به پارلمان رژیم است و درین رابطه اشرف غنی توانائی برگزاری به اصطلاح انتخابات پارلمانی را نداشته و ندارد. یک تن از نمایندگان کمیسیون به اصطلاح انتخابات رژیم در حضور یک تن از وکلای پارلمان نشین اذعان نمود که اگر تا تاریخ 18 ثور 1395 مسئله بودجه "انتخابات پارلمانی" به تصویب نرسد، قضیۀ "انتخابات" پارلمانی تا جون 2017 به تعویق می افتد. گرچه فعلا رژیم در تپ و تلاش است تا انتخابات را به تاریخ 18 میزان 1395 شروع کند، اما تا الحال بودجه منظور نگردیده است و داکتر نورستانی مسئول کمیسیون " انتخابات" رژیم به دلیل فشارهای سیاسی که از طرف اشرف غنی بر وی تحمیل گردید، به قول نمایندۀ کمیسیون از زبان داکتر نورستانی گفت که وی مطرح کرده است که علنی کردن نتایج انتخابات پس از یک ونیم سال "آخرین فیر" شان بوده و دلیل واضح آن فشار آوردن روی داکتر عبدالله بخاطر موضعگیری های سیاسی اش و انتقادات او مبنی بر "شفافیت" یا عدم "شفافیت" این پروسه بوده است. داکتر نورستانی به نمایندۀ کمیسیون گفته است که ناچار بوده که این کار را پس از یک و نیم سال بخاطر فشار آوردن سیاسی روی داکتر عبدالله انجام دهد تا به شکلی از اشکال به داکتر عبدالله تفهیم گردد که اشرف غنی رئیس جمهور "منتخب" مردم است و بر مبنای همین فیصدی بیشتر بوده که چوکی ریاست جمهوری به او تعلق گرفته است و این به معنی انعطاف پذیری فوق العاده زیاد رئیس جمهور در مقابل ریاست اجرائیه بخاطر پایین آوردن فشارهای سیاسی بوده وگرنه، داکتر عبدالله هیچ نقشی و سهمی درین حکومت نداشته است و این لطف و مهربانی بادارشان "جان کری" بوده که او را به سمت رئیس اجرائیه برگزیده است.**

**از طرف دیگر، آنچه را که پارلمان نشینان مطرح میکنند، نقش سمبولیک شان است. آنها میگویند که هرکس را که استجواب و یا استیضاح کنند قبل از آن از درون خود ارگ با یک همآهنگی کامل میان پارلمان نشین ها پول توزیع میگردد و به هر وکیل پارلمان مبلغی داده میشود تا فردای استیضاح شخص متذکره دوباره رای اعتماد به دست آورده و به وظیفه اش کماکان ادامه دهد.**

**حتی قبل از اینکه نامزدوزیران کابینۀ رژیم به پارلمان معرفی گردند، میان پارلمان نشین ها مبالغ هنگفت پول توزیع گردید که به فلان وزیر رای اعتماد دهید و به فلان وزیر رای اعتماد ندهید و این کمپاین پولی میان پارلمان نشین ها نقش شان را به کلی ضرب صرف نموده است. به قول یک تن از وکلای پارلمان نشین که این نقش برایش کاملاً خسته کننده شده، زیرا اکثریت پارلمان نشین ها صرفا به منافع شخصی و چور و چپاول شان می اندیشند و ترس شان از آینده بی سرنوشت شان است و این موضوع را خود اشرف غنی هم میداند که بدون قوای سه گانه مشروعیت خودش نیز زیر سوال قرار میگیرد. به این خاطر از بابت فساد گسترده ای که از ارگ شروع تا کابینه و پارلمان ریشه دوانده سکوت اختیار کرده است.**

**پارلمان نشین ها ادعا دارند که وعده های بیش از حد اشرف غنی مبنی بر از بین بردن فساد اداری، رشد و ترقی جامعه، رشد اقتصاد ملی و تمام شعارهای دورۀ انتخاباتی اش دیگر به شعار روی کاغذ بدل شده و کسی به گفته های آنها نه تنها اعتماد ندارد بلکه خودشان را هم قبول ندارند.**

**پارلمان نشین ها ادعا دارند که اگر در همین بحران کنونی که دامن جامعه را گرفته است، بصورت فوری قبل از انتخابات پارلمانی طرح مسئلۀ انتخابات ریاست جمهوری که یک تیم مرکب با یک رئیس جمهور و دو نفر معاونین اش روی دست گرفته شود تا حدودی میتواند این سلب اعتماد مردم را ترمیم کند و جامعه به قول آنان ازین بحران نجات یابد. به این خاطر است که از مدتها به این طرف طرح لغو دفتر ریاست اجرائیه روی میز اشرف غنی قرار گرفته و طرح تغییر رژِیم در افغانستان از طرف پارلمان به ارگ ریاست جمهوری مواصلت نموده است. به این خاطر در دیدار حضوری که با داکتر عبدالله و معاونین او صورت گرفته قرار برین است که وی به عنوان معاون اول ریاست جمهوری ابقاء گردد و جنرال دوستم به درجۀ مارشالی ترفیع و سپس به حیث وزیر دفاع رژیم مقرر گردد. این گفته ها پس از یک جار و جنجال بیش از یک ماه نتیجه نداده است زیرا خود جنرال دوستم این گفته را قبول نکرده است. پس از آن اشرف غنی با معاون دوم خود صحبت نموده که اگر بتواند از سمت خود استعفاء دهد و داکتر عبدالله به جایش مقرر گردد. این بحث و گفتگو طی همین روزهای اول سال 1395 روی دست گرفته شده و کماکان ادامه دارد. پارلمان نشین ها خوش بین هستند که اگر این طرح شان مورد قبول واقع گردد تغییرات کلی در ساختار سیاسی رژیم کنونی وارد خواهد آمد.**

**از طرف دیگر آنها ادعا دارند که بحران کنونی که رژیم به آن آغشته است عبارت است از:**

* **فرار جوانان از کشور: جوانانی که سرمایه های ملی این کشور محسوب میگردند به سه دسته تقسیم میشوند: دسته اول کسانی هستند که از بابت بیکاری به خارج از کشور پناهنده میشوند، دسته دوم کسانی هستند که بخاطر رسیدن به رفاه و آرامش بیشتر دار و ندار زندگی شان را به فروش رسانده و به خارج پناهنده شده اند و دسته سوم آن عده افرادی اند که به نحوی از انحاء مورد تهدید قرار گرفته و آواره گردیده اند. اما به عوض اینکه رژیم برای برگشتاندن آبرومندانۀ مهاجرین از خارج طرح مشخصی داشته باشد، بیشتر دست نیاز و کمک به کشورهای همسایه دراز نموده که جوانان فراری ما را قبول نمایند و آنها را بیرون نکنند. این به معنی کامل از دست دادن سرمایه های ملی این کشور است که رژیم و در راس آن اشرف غنی به شدت خواهان پذیرش جوانان فراری از طرف کشورهای پناهنده میباشد.**
* **تابعیت دوگانۀ وزراء : گرچه اکثریت وزراء کابینه بناء به قانون باید سلب تابعیت دوگانه شوند اما اکثریت شان کماکان از تابعیت دوگانه برخوردار هستند و پارلمان نیز هیچ نقشی درین رابطه گرفته نمیتواند. بطور نمونه یک تن از وزراء پس ازینکه ویزای امریکا را دریافت کرد و با خانواده اش برای سیاحت به کانادا و از آنجا به امریکا رفت هنگام برگشت فامیل خود را به امریکا گذاشته و خودش به افغانستان آمده است. این نوع وزراء هرگاه از کار برکنار شوند و یا اینکه دیگر حیات سیاسی شان ختم گردد، به ظرف دو روز خود را به خانوادۀ شان میرسانند. ازین قبیل افراد زیاد در درون رژیم دیده میشود.**
* **بحران بیکاری در کشور: از آنجائیکه رژیم طرح مشخصی برای زیرساختارهای اقتصادی جامعه ندارد و تشکیلات اداری در تمامی ابعاد جامعه در سراشیب فروپاشی قرار گرفته و اکثریت ادارات از وجود مسئولین خبره بهره مند نیستند و اکثریت تشکیلات اداری رژیم با سرپرستان اداره میشود و سالانه فارغ التحصیلان زیادی از موسسات تحصیلات خصوصی ونیمه خصوصی کشور فارغ میشوند، بحران بیکاری در جامعه روز به روز افزایش یافته است. بطور نمونه پروژه تاپی از جمله پروژه هائی است که رژیم با ساز و آواز از آن استقبال نمود و جشن گرفت و مردم را برای حمایت ازین پروژه به جاده ها بیرون نمود اما قرارداد آن هنوز معلوم نیست، پروژه کاسا 1000 که از طرف وزارت انرژی و آب روی دست گرفته شده به عین شکل است و یا خط آهن دوشنبه تاجیکستان که از مرز افغانستان میگذرد و قرار است پاکستان و تاجیکستان را به هم وصل کند نیز نامعلوم است. اینگونه رقص و پایکوبی از یک طرف وعده های سرخرمن برای مردم محسوب میگردد و از طرف دیگر بحران بیکاری و عدم اشتغال را دامن زده است.**
* **رشد سلفی گری در افغانستان: رژیم پوشالی به شدت با خلاء های امنیتی مواجه است، ازین جمله میتوان از نبود وزیر دفاع یادآوری نمود. رژیم فعلی هنوز هم نتوانسته است خلاء های امنیتی را که خود و در راس اشرف غنی مسبب آن بوده است حل و فصل نماید. پارلمان نشین ها از رشد نیروهای " داعش " در افغانستان بار بار به ریاست جمهوری، ریاست امنیت "ملی" شکایت کرده اند، اما در عمل هیچ کاری صورت نگرفته است. بطور نمونه: ولایت ننگرهار از جمله ولایاتی است که امروز " داعش " در آن ریشه دوانده و به شدت فعالیت میکند. همچنان در کابل "حزب التحریر" شدیداً فعالیت دارد.**
* **رشد تولید و قاچاق مواد مخدر: قاچاق مواد مخدر از زمان حاکمیت کرزی تا الحال نه تنها به قوت خود باقی است بلکه رشد صعودی خود را نیز طی نموده است. وزارت مبارزه با مواد مخدر رژیم نیز در جلوگیری از رشد تولید و صادرات آن عاجز مانده است. این گفته ها نیز از بحث های اجندای مشترک کمیتۀ امنیت پارلمان رژیم به حساب می آید که تا الحال درین زمینه کاری صورت نگرفته است.**
* **رشد قاچاق سلاح : در مورد قاچاق سلاح به داخل کشور، طرح پارلمان نشین ها ازین قرار بوده که ریاست امنیتی "ملی" رژیم باید هرچه سریعتر وارد اقدام گردد، اما به گفتۀ آنان در رأس این حلقه مافیائی خود وزراء و یا ارگ نشینان قرار دارند که از قاچاق سلاح میلیون ها دالر سالانه به جیب میزنند و سر وصدای پارلمان نشین ها نیز جائی را پر نمیکند.**
* **رشد قاچاق زنان : به گفتۀ پارلمان نشینان قبلاً زنان به صورت قاچاقی از مرز عبور داده میشدند اما از زمان رشد سلفی ها و "داعش" زنان به بردگی گرفته شده و به صورت واضح به اعراب فروخته میشوند. سروصدای پسر حاجی قدیر مبنی بر اینکه این مسئله قبل از مسائل امنیتی مسئله ناموسی شان است نیز به قوت در پارلمان مورد دفاع قرار گرفت اما نیروهای امنیتی و در رأس آن وزارت داخله و سرپرست وزارت دفاع نتوانسته اند کار اساسی ای برای محو نیروهای "داعشی" انجام دهند.**
* **فساد گسترده در وزارت خانه های رژیم: آنچه که مبرهن و واضح است فساد مالی گسترده در وزارت خانه ها یعنی دقیقا زیر ریش ریاست جمهوری است. چندی قبل دفتر مطبوعاتی وزارت فوائد عامه برای امضای پروژه های ساختمانی با شرکت های معتبر قراردادی را روی دست گرفته بود و به صورت بسیار واضح از آنها پول مطالبه کرده بود. این گفته را خود وزیر فوائد عامه در جلسه استجوابیه اش در درون پارلمان مطرح کرد و انتقاد پارلمان نشینان نیز به جائی نرسید. به گفتۀ پارلمان نشینان وقتی گفته های شان جائی را نگیرد نقش سمبولیک شان بیشتر از قبل روشن میشود.**
* **رشد بدبینی درون ارگ : به گفتۀ پارلمان نشینان جنجالها و عدم تحمل پذیری میان دو جناح وحدت کننده یعنی اشرف غنی و عبدالله در درون ارگ از ابتدای تشکیل حکومت شان تا حال وجود داشته است اما از چند ماه به این سو این بدبینی ها در درون ارگ بیشتر از قبل رشد نموده است. وقتی چنین ناهمآهنگی ها میان دو جناح وحدت کننده بر سر رد یا تایید کدام فیصله بروز می کند، توازن سیاسی حفظ نمی گردد و هرج و مرج سیاسی رونما میگردد. این وضع درین اواخر، خصوصاً در ماه حمل 1395، باعث گردیده که بخاطر اختلافات زیادی که بین دو جناح به بار آمده فقط نزدیکی ها میان دو شخص یعنی عبدالله و اشرف غنی بیشتر گردیده، ولی با آنهم عدم توازن سیاسی بیشتر از قبل بحران اجتماعی در سطح کل جامعه را رقم میزند و اگر به همین شکل ادامه یابد به سقوط رژیم منجر میگردد. گرچه از یک طرف سیاف و جهادی های سابقه در تپ و تلاش برای امحاء قدرت سیاسی اشرف غنی هستند ولی از طرف دیگر عطامحمد نور نیز اختلافات میان تاجیک و ازبک را در سطح شمال دامن زده است. بطور نمونه تظاهرات خونینی که به تاریخ 5 و 6 حمل 1395 در سمت شمال کشور رونما گردید بخاطر پاره شدن یک عکس جنرال دوستم بوده و دامنۀ آن به اختلافات میان تاجیک ها و ازبک ها منجر گردیده است. این بدبینی های درون ارگ، پارلمان نشینان را نیز ترسانده که بحران دامنگیر آنها نیز خواهد شد.**
* **روحیه بسیار ضعیف پولیس: در کنار تمام موارد فوق، میتوان از روحیه بسیار ضعیف پولیس نیز یادآور شد. پارلمان نشینان بحثی را که به کمیسیون امنیت پارلمان به راه انداختند و آنرا به سمع وزارت داخلۀ رژیم رسانده اند، مسئلۀ روحیه بسیار ضعیف پولیس در سطح کشور است. این گفته ها پس از تایید وزارت داخله دوباره به پارلمان رژیم رجعت داده شده تا طرح مشخصی برای بهبود اوضاع سامان دهند. اما تا الحال پارلمان از طرح امنیتی خاصی عاجز مانده است.**
* **پروسۀ صلح و جلسۀ گلبدین حکمتیار: آمدن گلبدین حکمتیار به پروسۀ صلح رژیم نیز باعث نگرانی ها در درون پارلمان رژیم شده است؛ زیرا با تغییرات در ساختار رژیم اگر این پروسه به پیش رود، حاکمیت بعدی که از گروپ های متعدد طالبی و گلبدینی با رژیم تشکیل میگردد به تضعیف بیشتر قوای سه گانه و رشد بنیادگرائی در کشور منجر میگردد.**
* **سلب اعتماد مردم از حکومت: بحث داغ روز در پارلمان رژیم مسئلۀ سلب اعتماد مردم از حکومت و نا امیدی های بیش از حد پارلمان نشین ها نسبت به رژیم است. پارلمان نشین ها به این فکر هستند که اگر رژیم به همین شکل به کارش ادامه دهد به رشد قیام های خودجوش مردمی مدد میرساند. هرگاه رژیم در پیشبرد امورات مملکتی ضعف نشان دهد به همان پیمانه قیام های خودجوش مردمی قوت میگیرد و این مسئله باعث تضعیف هرچه بیشتر رژیم و تقویت طالبان در حال جنگ و یا نیروهای سلفی " داعش " میگردد.**

**موضوعات فوق از جمله مواردی است که در درون پارلمان رژیم به بحث گرفته شده ولی هیچ اقدام عملی از طرف قوای اجرائیه و قضائیه صورت نگرفته و خود اشرف غنی نیز درین خصوص ضعف کلی دارد.**

**به هر حال:**

**آنچه را که میتوان از متن وبطن رژیم بیرون کشید، دست نشاندگی و ماهیت عروسک خیمه شب بازی رژیم ساخت امپریالیستهای غربی است؛ چیزی که پس از حمله تجاوزکارانه امپریالیستها به رهبری امپریالیزم امریکا در هفتم اکتوبر 2001 تا حال به قوت خود پیش رفته است. کشوری را که فاقد استقلال سیاسی و آزادی های ملی مدنی باشد و رژیم مزدور صفت و میهن فروشی بر اریکه قدرت تکیه زده و خاینین ملی دست نشانده ای بر آن حاکم باشد، بهتر ازین نمیتوان تصور نمود. چیزی را که امروزه خود میهن فروشان اذعان میکنند، ماهیت ضدملی و وطن فروشانه و خیانت پیشه گی همه شان است.**

**آنچه را که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از زمن آغاز تجاوز وحشیانه نیروهای اشغالگر امپریالیستی و اشغال کشور مطرح نموده است طرح برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) در افغانستان است که باید در پیش گرفته شود. به غیر از اتکاء به چنین جنگی نمیتوان جنگ تجاوزکارانۀ اشغالگران و رژیم دست نشاندۀ شان را به عقب راند. کشوری که با زور اسلحه و موشک های دوربرد نیروهای یانکی آماج حملات قرار گرفته را نمیتوان به ملایمت و نرمی عقب زد. جنگ تجاوزکارانه ایکه بر توده های میلیونی افغانستان تحمیل گشته و وضعیت اسفناک اجتماعی دمار از روزگار مردم در آورده و روز به روز بدتر از قبل به پیش میرود را نمیتوان با اصلاح و رفورم اجتماعی اصلاح نمود و نمیتوان با خوش بینی های توهم آمیز عوام فریبانه از کنار آن گذشت. این وضعیت زمانی دیگرگون میشود که جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی با اتکاء به نیروی میلیونی توده های زحمتکش و در رأس آن کارگران و دهقانان کشور به پیش هدایت شود و با بیرون راندن نیروهای اشغالگر از کشور و براندازی رژیم دست نشانده شان انقلاب دموکراتیک نوین به پیروزی رسد و همۀ مردمان وطن از وضعیت فلاکتبار اجتماعی کنونی رهائی یابند.**

**ما با تکیه بر اصول مارکسیزم – لنینینزم – مائوئیزم به پیش میرویم و متیقین هستیم که درین راه تنها نخواهیم ماند. ما با تکیه بر اصول م ل م در مسیر تدارک و برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی وانقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و خاینین ملی دست نشانده شان و اشغالگران مرتجع داعشی حرکت میکنیم و متیقین هستیم که میلیون ها نفر از توده های زحمتکش سرزمین مان را با خود همراه و همگام خواهیم ساخت. فقط با بسیج فشردۀ میلیون ها تن از مردمان وطن و رهبری شان است که می‌توان از بن بست های موجود کنونی رهایی یافت.**

**3 اپریل 2016**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

# 8

**ملاحظات مختصری پیرامون**

**استعفانامۀ منصور از کمیتۀ مرکزی سازمان انقلابی افغانستان**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**متن استغفانامه:**

**استعفانامه‌ی منصور، عضو کمیته‌ی مرکزی "سازمان انقلابی افغانستان"**

**به کمیته­‌ی مرکزی سازمان انقلابی!**

**رفقای شرکت­کننده در کنگره­ی دوم سازمان می­دانند که من چه نقدهایی از رویکرد کنونی سازمان انقلابی داشتم و در بسیاری موردها هم با اعضای کمیته­ی مرکزی کنونی هم­نظر نبودم. اما از آنجا که امید داشتم مسوولان سازمان به مرور زمان سطح دانش­ و آگاهی­شان را بلند برده، دیدگاه­هایشان را نسبت به وضعیت چپ در کل نو کنند و به فکر طرح و راه تازه­یی برای برون‌رفت از بن­بست کنونی در سازمان باشند، و در ضمن، فکر می­کردم که ادامه­ی نقد و بحث­های من در کمیته­ی مرکزی میتواند راهگشا باشد، سعی کردم وضعیت نابسامان سازمان را مدت زیادی تحمل کنم. حالا به این نتیجه رسیده­ام که ادامه­‌ی کار با مسوولان کنونی سازمان انقلابی دشوار است، روی چند دلیل:**

**1- سازمان انقلابی از آغاز کار تا امروز برنامه­ی تیوریک و عملی جدید و کارآمد را مطرح نکرده و بر ادامه­ی راهی تاکید می­کند که بارها رفته شده و شکست آن بر همگان روشن و آشکار است. باورهای سازمان انقلابی به گونه­ی ناامیدکننده­یی خیلی کهنه­شده و نابکار است و به درد سیاست کمونیستی که خواستار تغییر رادیکال در جامعه است نمی­خورد.**

**به بیان دیگر، سازمان انقلابی برعکس تمام انتقادهایش از سازمان رهایی مبنی بر داشتن "حرکت موهوم" و بی­‌برنامگی، خود نیز به این بیماری دچار است و دقیقن نمیداند که کدام برنامه­ی عملی و کارآمد را دنبال کند. نه علاقمند کار دموکراتیک است و نه هم در کاری که نام سوسیالیستی را رویش گذاشته دستاوردی داشته است. سازمان انقلابی از کنگره‌ی دوم بدینسو که مسوول جدید در آن انتخاب شد، هیچ جلب و جذبی نداشته و برعکس، شماری از رفقا این سازمان را ترک کرده اند. آنها یا دنبال زندگی شخصی­شان رفته اند و یا هم دوباره به سازمان رهایی پیوسته اند که برای سازمان انقلابی شرم­آور است.**

**2- برخلاف تمام ادعاهای ظاهرن انقلابی و انترناسیونالیستی­‌یی که از سوی مسوول سازمان صورت می­گیرد، برتری­خواهی تباری به گونه­ی خزنده و زیرپوستی(که من از آن به عنوان شوونیزم نرم یاد می­کنم)در فکر و عمل مسوول سازمان و شماری از اعضای دفتر سیاسی وجود دارد. این شوونیزم در ظاهر با برتری­خواهی قومیِ علنی و آشکار فرق دارد و تلاش می­کند تعصب تباری-زبانی­اش را زیر لفافه­های "مارکسیستی" و "انقلابی" پنهان کند. شوونیزم نرم می­خواهد از راه استدلال و منطقِ ظاهرن علمی و خیرخواهانه، هویت­های زبانی دیگر را نفی کند. مثلن آنان خیلی کودکانه روی کاربرد برخی واژه­های سچه­ی زبان پارسی قیود وضع می­کنند و بجای آنها از معادل عربی یا پشتو استفاده می­کنند. شاید مسوولان سازمان انقلابی هم مثل شوونیست­های پشتون(جنرال طاقت، اسماعیل یون، شکریه بارکزی و دیگران)فکر می­کنند که واژه­های دبیر، دبیرستان، دانشگاه، دانشکده، دادستانی و غیره، ایرانی است و از این نظر نباید در نوشتار و گفتارِ به اصطلاح "زبان دری" از آنها کار گرفته شود!!**

**3- معیارهای برخورد با رفقا پول­محور است. مسوول سازمان و شماری از اعضای دفتر سیاسی فاقد اعتماد و صداقت کمونیستی اند و نسبت به رفقا ارزش انقلابی زیادی قایل نیستند. آنها مدام سعی می­کنند نشان دهند که خیلی در غم دارایی سازمان هستند، اما این فکر بجای آنکه از صداقت انقلابی آنها ناشی شود، از بی­اعتمادی­شان نسبت به رفقایی می­آید که در مقطع خاصی نیاز به همکاری مالی دارند. مسوول سازمان حتا در میان رفقا تبعیض قایل می­شود و بیشتر به کسانی وام می­پردازد که از نظرش مناسب باشد.**

**بنابر دلایلی که در بالا آمد، من از عضویت‌­ام در کمیته­‌ی مرکزی سازمان انقلابی استعفا می­دهم و هیچ مسوولیتی هم در قبال موضع­گیری­ها و عملکردهای سازمان در آینده ندارم. اما همانگونه که تمام رفقای راستین من می­دانند،**

**تعهدم به مارکسیزم بیشتر از پیش پابرجا است و قوی­تر از گذشته در این زمینه فعال خواهم ماند.**

**از تمام رفقایی که در کنگره­ی دوم سازمان به من رای دادند، سپاسگزارم. رابطه­ی من با آنها مثل گذشته باقی خواهد ماند و هیچ خللی هم در پیوند سیاسی من و آنها وارد نخواهد شد.**

**منصور
9 دسامبرِ 2015 میلادی**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**ملاحظات مختصری پیرامون استعفانامۀ منصور:**

**1-- از میان دلایل سه‌گانۀ ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی ای که به عنوان دلایل این استعفا مطرح گردیده است، عامل شماره اول را باید مهم‌ترین دلیل یا دلیل عمده به حساب آورد. دلایل شماره دوم و سوم مطرح شده در استعفانامه، دلایل فرعی درجه دوم و سوم محسوب می‌گردد.**

**اما همین دلیل عمده به صراحت و روشنی مطرح نگردیده، بلکه بصورت گنگ و به دو شکل متناقض از هم مطرح گردیده است.**

**در ابتدای استعفانامه گفته می‌شود که:**

**« رفقای شرکت­کننده در کنگره­ی دوم سازمان می­دانند که من چه نقدهایی از رویکرد کنونی سازمان انقلابی داشتم و در بسیاری موردها هم با اعضای کمیته­ی مرکزی کنونی هم­نظر نبودم. اما از آنجا که امید داشتم مسوولان سازمان به مرور زمان سطح دانش­ و آگاهی­شان را بلند برده، دیدگاه­هایشان را نسبت به وضعیت چپ در کل نو کنند و به فکر طرح و راه تازه­یی برای برون‌رفت از بن­بست کنونی در سازمان باشند، و در ضمن، فکر می­کردم که ادامه­ی نقد و بحث­های من در کمیته­ی مرکزی میتواند راهگشا باشد، سعی کردم وضعیت نابسامان سازمان را مدت زیادی تحمل کنم. حالا به این نتیجه رسیده­ام که ادامه­‌ی کار با مسوولان کنونی سازمان انقلابی دشوار است، روی چند دلیل:»**

**درینجا موضوع قابل انتقاد «رویکرد کنونی سازمان انقلابی» و «بن بست کنونی»سازمان است و مرجع مورد انتقاد هم «اعضای کمیتۀ مرکزی کنونی» سازمان. اما وقتی دلایل دشواری، و البته نه ناممکن بودن، کار با مسوولان کنونی سازمان انقلابی بیان می‌گردد، ناکارآمد بودن برنامۀ تیوریک و عملی سازمان از آغاز کار تا امروز مورد نقد قرار می‌گیرد و گفته می‌شود:**

**« 1-- سازمان انقلابی از آغاز کار تا امروز برنامه­ی تیوریک و عملی جدید و کارآمد را مطرح نکرده و بر ادامه­ی راهی تاکید می­کند که بارها رفته شده و شکست آن بر همگان روشن و آشکار است. باورهای سازمان انقلابی به گونه­ی ناامیدکننده­یی خیلی کهنه­شده و نابکار است و به درد سیاست کمونیستی که خواستار تغییر رادیکال در جامعه است نمی­خورد.**

**به بیان دیگر، سازمان انقلابی برعکس تمام انتقادهایش از سازمان رهایی مبنی بر داشتن "حرکت موهوم" و بی­‌برنامگی، خود نیز به این بیماری دچار است و دقیقن نمیداند که کدام برنامه­ی عملی و کارآمد را دنبال کند. نه علاقمند کار دموکراتیک است و نه هم در کاری که نام سوسیالیستی را رویش گذاشته دستاوردی داشته است....»**

**درین‌جا بخوبی روشن است که علیه سازمان انقلابی از «آغاز کار تا امروز» موضعگیری گردیده است. بنابرین رویکرد مسوولان امروز سازمان متذکره ادامۀ همان رویکرد زمان "پاغر" است و نه یک رویکرد جدید. در مورد رویکرد مسوولان کنونی سازمان انقلابی و به بیان بهتر نتایج کنونی رویکرد سازمان، به ادامۀ جملات فوق گفته شده است:**

**«سازمان انقلابی از کنگره‌ی دوم بدینسو که مسوول جدید در آن انتخاب شد، هیچ جلب و جذبی نداشته و برعکس، شماری از رفقا این سازمان را ترک کرده اند. آنها یا دنبال زندگی شخصی­شان رفته اند و یا هم دوباره به سازمان رهایی پیوسته اند که برای سازمان انقلابی شرم­آور است.»**

**درینجا برخلاف موارد دیگرِ مطرح شده در استعفانامه، انتقاد متوجۀ مسوول جدید و عده ای از اعضای دفتر سیاسی سازمان نیست، بلکه منحصراً روی مسئول جدید متمرکز گردیده و وی مسئول فروپاشی کنونی سازمان دانسته شده است. ازینقرار استعفانامه در واقع کل رویکرد کنونی سازمان انقلابی یا حداقل نتایج عملی این رویکرد را در مورد فروپاشی سازمان منحصراً متوجۀ مسئول جدید انتخاب شده در کنگرۀ دوم ساخته است و نه حتی متوجۀ مسئول و عده ای از اعضای دفتر سیاسی سازمان، چه رسد به اینکه آن را به رویکرد سازمان از ابتدا تا حال مرتبط سازد.**

**واقعیت این است که سازمان انقلابی نه در زمان "پاغر" و نه در زمان بعد از کنگرۀ دوم خود توانسته است گسست ناقص خود از سازمان رهایی را به یک گسست بنیادی و قاطع ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی علیه آن سازمان تکامل دهد. برعکس حتی از همان مواضع گسست ناقص و اولیۀ خود نیز به تدریج عقب نشینی کرد و تلاش نمود که در میراث‌داری از داکتر فیض با سازمان رهایی رقابت نماید. واضح است که رقابت بر سر میراث‌داری از داکتر فیض به نفع سازمان رهایی تمام شده و عده ای از اعضای سازمان انقلابی مجدداً به سازمان رهایی پیوسته اند؛ بخصوص ازین‌جهت که اگر قرار است پول محوری بر کسی تحمیل گردد، چرا پول محوری سازمان رهایی با انجوهایش، بجای پول محوری سازمان انقلابی، که حد اعلای "سخاوتش" وام‌دهی به افراد مورد نظر مسئول کنونی آن است، برگزیده نشود تا هم "سخاوتمندانه" مخارج زندگی تأمین گردد و هم با بزرگان خانواده‌ها مشکلات رفع گردد.**

**به این ترتیب مشکل اصلی ایدیولوژیک- سیاسی "منصور"، حتی گسست ناقص از سازمان انقلابی نیست، بلکه عدم گسست از سازمان مذکور است، یعنی حتی بصورت ناقص از آن سازمان گسست نکرده است. به همین جهت است که ادامۀ کار با سایر اعضای کمیتۀ مرکزی کنونی سازمان انقلابی را "مشکل" می‌داند و نه ناممکن.**

**2-- عدم گسست منصور از سازمان انقلابی در استعفای وی از کمیتۀ مرکزی سازمان مذکور، و نه در خروج وی از سازمان مذکور، بخوبی روشن و واضح است. اگر سازمان انقلابی از ابتدا تا حال از لحاظ تیوریک و عملی خط حرکی درست و اصولی نداشته است، چرا باید علیه کلیت این سازمان موضعگیری صورت نگیرد و فقط به استعفا از کمیتۀ مرکزی آن اکتفا شود؟ خود استعفانامه می‌گوید که "مشکل" بروز کرده است و موضوع هنوز تا سطح "ناممکن" نرسیده است.**

**3-- اما چنانچه وضعیت چنین باشد چرا باید "مشکل" بصورت درون سازمانی حل و فصل نگردد؟ چه نیازی به بیرون دادن استعفانامۀ منصور از کمیتۀ مرکزی سازمان انقلابی وجود داشته است؟ آیا نمی شد این "مشکل" در مباحثات درون سازمانی مورد حل و فصل قرار می گرفت؟ از لحاظ اصول تشکیلاتی کلاً نادرست است که مسایل درون تشکیلاتی، مثل استعفای یک فرد از این یا آن موقعیت تشکیلاتی، به بیرون از تشکیلات بیفتد و حول آن سروصداهای فیسبوکی براه انداخته شود.**

**خوب! معلوم اسـت که "مشکـل" متـذکـره نتوانسـته اسـت بصورت درون سـازمانی حل و فصل گـردد و خواسـته یا ناخواسته به یک موضوع بیرون سازمانی مبدل گردیده است. بدین صورت عملاً بر سر ادامۀ کار مشترک صرفاً "مشکل" بروز نکرده است، بلکه ناممکن گردیده و به بیرون از سازمان افتاده است.**

**ولی چنانچه منصور به این نتیجه رسیده است که ادامۀ کار با مسئولین کنونی سازمان انقلابی دیگر ناممکن است باید صریحاً و بطور کلی از آن سازمان خارج شود، یا به عبارت دیگر بطور کلی از آن سازمان انشعاب نماید و نه اینکه صرفاً از عضویت کمیتۀ مرکزی آن استفعا دهد.**

**4-- از قرار معلوم، یعنی طبق مندرجات استعفانامۀ منصور، کنگرۀ دوم سازمان انقلابی یک کنگرۀ دو فرکسیونی بوده است و نه یک کنگرۀ سازمانی واحد. درین کنگره منصور فرکسیون خودش را داشته و مسئول منتخب آن کنگره نیز فرکسیون خودش را.**

**منصور در استعفانامه اش اصرار دارد که کماکان بعد از استعفا از کمیتۀ مرکزی سازمان نیز رابطۀ خود با افراد فرکسیون مذکور را حفظ خواهد کرد و هیچ خللی در پیوند سیاسی وی با آن‌ها وارد نخواهد شد.**

**اگر طبق "روایات" فیسبوکی قضاوت نماییم، می‌توانیم بگوییم که شاید چند فرد از فرکسیون مذکور شامل همان افرادی باشند که از سازمان انقلابی بریده و مجدداً به سازمان رهایی پیوسته اند و حتی یکی از آن‌ها به شاخۀ لغمان حزب همبستگی تعلق دارد.**

**عاقبت این نوع حرکت نوسانی و متزلزل که "هم به نعل می‌زند و هم به میخ" پیشاپیش روشن است. وضعیت سازمان انقلابی خود یک مثال زنده است. اگر منصور واقعاً قصد دارد که طبق بیان خودش، یک‌سلسه فعالیت‌های دموکراتیک و سوسیالیستی اصولی و مؤثر داشته باشد، باید عمیق‌تر و وسیع‌تر از دایرۀ خبیثۀ دید و بینش و روابط سازمان رهایی، به شمول روابط برحال سازمان انقلابی- چنانچه خود سازمان برحال باشد- و روابط خارج شده از آن، گسست نماید.**

**5-- مسئولیت موضع‌گیری‌ها و عمل‌کردهای یک سازمان صرفاً متوجۀ اعضای کمیتۀ مرکزی آن سازمان نیست. یکایک اعضای یک سازمان، چه اعضای کمیتۀ مرکزی باشند و چه نباشند، مسئولیت دفاع از موضع‌گیری‌ها و عمل‌کردهای سازمان و مقدم بر آن مسئولیت اجرا و تعقیب آن را بر عهده دارند.**

**وای برحال سازمانی که فقط اعضای کمیتۀ مرکزی آن در قبال موضع‌گیری‌ها و عمل‌کردهای آن احساس مسئولیت داشته باشند و نه یکایک اعضای آن. آیا منصور می‌خواهد موضع‌گیری و عمل‌کرد کنونی خودش سرمشق سایر روابطش باشد؟ اگر او بخود حق می‌دهد که با استعفا از کمیتۀ مرکزی سازمان انقلابی دیگر هیچگونه مسئولیتی در قبال موضع‌‌گیری‌ها و عمل‌کردهای آن سازمان نداشته باشد، قاعدتاً باید برای روابطش نیز حق بدهد که آن‌ها نیز در قبال موضع‌گیری‌ها و عمل‌کردهای یک نفره اش، یعنی موضع‌گیری‌ها و عمل‌کردهایی در نبود مطلق یک کمیتۀ مرکزی، هیچگونه مسئولیتی را بر عهده نگیرند. در چنین حالتی عاقبت این کارش به کجا خواهد کشید؟ آهنگری که هم به نعل بزند و هم به میخ، عاقبت چکش به دست خودش خواهد خورد.**

**6-- منصور شکایت دارد که سازمان انقلابی کار دموکراتیک نمی کند. درینجا منظور از کار دموکراتیک چه نوع کار دموکراتیکی است؟ کار دموکراتیک طراز کهن یا کار دموکراتیک طراز نوین؟ در استعفانامه این موضوع روشن نیست و این نشان می‌دهد که برای وی تکیه روی کار دموکراتیک طراز نوین از اهمیتی برخوردار نمی باشد.**

**اما مقدم برین موضوع، در شرایطی که کشور تحت اشغال امپریالیستی قرار دارد و یک رژیم دست نشانده با تکیه بر اشغالگران امپریالیست قدرت پوشالی خود را بر کشور و مردمان کشور اعمال می نماید، وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی کار ملی یا مبارزه و مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده است و کار دموکراتیک وظیفۀ درجه دوم و تابع است. به عبارت دیگر ما باید در شرایط افغانستان از کار ملی- دموکراتیک طراز نوین و کار کمونیستی صحبت نماییم و نه از کار دموکراتیک و کار سوسیالیستی.**

**وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی یعنی مبارزه و مقاومت ملی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده، که بیان کاملاً روشن و شفاف آن "*مبارزه و مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده*" است، در استعفانامه کلاً نادیده گرفته شده است. این نشان می دهد که استعفانامه نویس اصلاً به این موضوع توجه ندارد و حتی در حد دعوا بر سر "پوهنتون" و "دانشگاه" یا "وام دادن یا وام ندادن به این و آن از پول سازمان" نیز برای آن اهمیت قایل نشده است؟ این بی توجهی و بی اهمیت انگاشتن کامل وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی کنونی را چه می‌توان ترجمه و تفسیر نمود غیر از تسلیم طلبی ملی در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده و بیگانگی کامل از شرایط حاکم بر کشور و مردمان کشور؟**

**7-- استعفانامه نویس، صرفاً از پابرجایی تعهدش به مارکسیزم حرف می زند، در حالی که در افغانستان حتی یک جنایتکار برحال و تواب ناشدۀ "خلقی" یا "پرچمی" از تعهدش نسبت به مارکسیزم- لنینیزم صحبت می کند و منسوبین جنبش مائوئیستی افغانستان به خاطر اینکه بخوبی از آن‌ها تفکیک شوند هیچگاه فراموش نمی کنند که از تعهدشان به مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم یا حداقل مارکسیزم- لنینیزم- اندیشۀ مائوتسه دون حرف بزنند. واضح است که "خلقی‌ها" و "پرچمی‌ها" عبارت مارکسیزم- لنینیزم را صرفاً به عنوان روپوش رویزیونیزم شان مورد سوء استفاده قرار می دهند. برعلاوه** **رویزیونیست های دیگری نیز در افغانستان بوده اند و هستند که عبارت مارکسیزم- لنینیزم- اندیشۀ مائوتسه دون را نیز به عنوان روپوش رویزیونیزم شان مورد سوء استفاده قرار می داده اند و هنوز قرار می دهند. اما به تازگی‌ها تیپ های رویزیونیست چند نفرۀ دیگری نیز در افغانستان پیدا شده اند که خود را "کمونیست‌های کارگری"، "سوسیالیست‌های کارگری"، "چپ رادیکال" یا مثلاً "مارکسیست" می دانند و نه تنها "مائوئیزم" یا "اندیشۀ مائوتسه دون" بلکه "لنینیزم" را نیز قبول ندارند. این‌ها مقلدان رسمی و غیر رسمی یک رویزیونیست متوفای ایرانی بنام "منصور حکمت" هستند.**

**در آینده واضح خواهد شد که "مارکسیزم" صرفِ عنوان شده در استعفانامۀ "منصورِ" ما از همان نوع است یا خیر؟ اگر جواب مثبت باشد، نام مستعار "منصور" را نیز باید شکرانۀ همین جواب مثبت دانست. در غیر آن نام مستعار مذکور دلیل دیگری خواهد داشت و "مارکسیزم" صرف مندرج در استعفانامه نیز مربوط به عادت زشت خلاصه گویی غیر اصولی ای خواهد بود که بعضی‌ها به آن مبتلا هستند.**

**8-- موجودیت عکس "چه گوارا" در قسمت زمینۀ ویبلاگ "آهن" که استعفانامه در آن درج گردیده است، نشانه ای از خط ضد مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی استعفانامه نویس یا ویبلاگ نویس یا هردوی شان یا حداقل نشانه ای از خط غیر مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی یکی از آن‌ها یا هردوی شان است. البته این نیز ممکن است که ویبلاگ نویس خود همان استعفانامه نویس باشد. درهرحال، این موضوع نمی‌تواند چندان غیرمرتبط به "مارکسیزم" صرف استعفانامه باشد.**

**9-- خیلی جالب است که عضو کمیتۀ مرکزی یک سازمان مدعی انقلابی بودن و مارکسیست- لنینیست- مائوتسه دون اندیشه بودن، در استعفانامه اش، شوونیزم جهانخوارانۀ یک ابرقدرت امپریالیستی مهاجم، اشغالگر و کشتارگر را کلاً به فراموشی بسپارد و دیدگاه و غیرت ضد شوونیستی اش را منحصراً روی دعواهای "پوهنتون و دانشگاه"، "معلم و دبیر" و غیره متمرکز سازد. مگر می توان جنرال طاقت، اسماعیل یون و شکریه بارکزی را صرفاً به عنوان شوونیست‌های پشتون مشخص ساخت؟ شکی نیست که این‌ها شوونیست هستند، اما مقدم بر همه یا عمدتاً، آن‌ها خاینین ملی ای هستند که یکجا با خاینین ملی غیر شوونیست و غیر پشتونی مثل محمد محقق، سرور دانش و باقی سمندر در خدمت اشغال‌گران امپریالیست در رژیم دست نشانده و نهادهای به اصطلاح جامعۀ مدنی ساخته و پرداختۀ امپریالیست ها قرار دارند.**

**در واقع همین پشتون‌ها و غیر پشتون‌های شوونیست و غیر پشتون های غیر شوونیست هستند که دعواها بر سر "پوهنتون و دانشگاه"، "معلم و دبیر"، "دری و فارسی" یا به قول استعفانامه نویس "دری و پارسی" و غیره را می سازند و دامن می زنند تا در انطباق با منافع اشغالگران امپریالیست دعوا بر سر اینکه افغانستان به افغانستانی‌ها تعلق دارد یا به امپریالیست‌های اشغالگر، به فراموشی سپرده شود و افغانستانی‌ها در خانه ای که دزدان بین المللی کنترل آن را به دست گرفته اند، بر سر اینکه غلۀ دزدیده شده را "گندم" بگوییم یا "غنم"، با هم دعوا و جنگ کنند و سرودست همدیگر را بشکنانند.**

**بدین ترتیب باید صریحاً بیان داشت که این بند از استعفانامه بطور واضح و آشکار دارای روحیۀ تسلیم‌طلبانۀ ملی در قبال اشغالگران و رژیم دست نشانده است.**

**10-- آیا سازمان انقلابی یک انجمن تعاونی قومی یا طایفه یی است و مسئول عمومی آن سازمان هم خزانه‌دار یا صندوق‌دار آن انجمن که وظیفه اش نگاه‌داری دارایی انجمن و در صورت لزوم وام دادن به افراد "مستحق" مربوط به طایفه یا قوم باشد؟ در واقع باید پرسش اولیه از مسئول عمومی این سازمان آن باشد که غیر از مدرک حق العضویت‌ها و کمک‌های مالی اعضای سازمان، آیا کدام منابع دیگر مالی را در اختیار دارد که بتواند بعد از تأمین مصارف ضروری سازمانی، پول اضافی در نزدش داشته باشد و از آن برای وام دادن به افراد دلخواهش استفاده نماید؟**

**طبق ادعای خود سازمان انقلابی حتی در زمان حیات "پاغر" کسی از رهبران آن سازمان زندگی حرفه‌یی مبارزاتی نداشت و "پاغر" شخصاً بطور منظم حق العضویت می پرداخت. بنابرین یقینی است که بعد از "پاغر" نیز کسی در آن سازمان زندگی حرفه‌یی مبارزاتی را در پیش نگرفته است. آیا لازم نیست که در یک سازمان دارای پول اضافی، کسی یا کسانی از رهبران آن سازمان زندگی حرفه‌یی مبارزاتی را در پیش بگیرند و مخارجش از طریق پول سازمان تأمین گردد تا هم کار آن سازمان بخوبی پیش برود و هم دعوایی برسر وام گرفتن یا نگرفتن از خزانۀ سازمان به وجود نیاید؟**

**در هرحال طرح این موضوع در استعفانامه، هم وزنۀ استعفانامه و هم وزنۀ استعفانامه نویس را شدیداً کاهش داده است. کسانی از منسوبین چپ که قلم بدست می گیرند و راجع به مسایل مهم، مثلاً راجع به دلایل استعفای شان از این یا آن سازمان یا راجع به موضعگیری علیه این فرد و آن فرد یا این تشکیلات و آن تشکیلات، مطلب می نویسند باید به حرمتِ قلمِ خودشان توجه داشته باشند و مقدم بر آن حیثیت خود و کل جنبش چپ را قویاً در نظر بگیرند و چیزی ننویسند که افراد بیرون از جنبش با خواندن آن از کل جنبش متنفر گردند.**

**فرض کنیم مسئول عمومی سازمان انقلابی واقعاً فرد یا افرادی را که دلخواهش نبوده است/ نبوده اند، از پول سازمان وام نداده است. آیا این موضوع می تواند یکی از دلایل اصولی برای استعفای یکی از رهبران آن سازمان از کمیتۀ مرکزی سازمان مذکور باشد؟ خوب، روشن است که "منصور" توانسته است. اما چرا و چگونه؟ او در واقع برای استعفانامه‌اش مطالب اساسی و بنیادی کم آورده و مجبور گردیده است که به ذکر مطالب و مسایل غیر اساسی در استعفانامه اش بپردازد.**

**"پول محوری" می‌تواند اشکال مختلف داشته باشد. یکی از اشکال آن همین "شکل منصوری" آن است. در هرحال باید جداً توجه داشته باشیم که "پول محوری" گرایشات تسلیم طلبانه در قبال منابع پولی امپریالیستی را به شدت دامن می زند و عاقبت حاملین خود را به مغاک تسلیم طلبی ملی می اندازد.**

**خلاصۀ نتیجه‌گیری نهایی:**

**استعفانامۀ منصور از چندین جهت یک استعفانامۀ تسلیم طلبانه است و نمی تواند بصورت اصولی ره بجایی ببرد. چنانچه این استعفانامه بتواند مقدمه ای برای یک تجمع سیاسی جدید "چپ"، حداقل در سطح یک تجمع چند نفره باشد، آن تجمع نیز کاپی دیگری از سازمان رهایی و سازمان انقلابی خواهد بود و نه یک تجمع کیفیتاً بهتر از آن‌ها.**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

# 9

**علیه سیاست تفرقه اندازی میان ملیت‌های مختلف کشور توسط اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده، با هوشیاری و قاطعیت مبارزه کنیم!**

**ناگفته روشن است که در شرایط اشغال امپریالیستی کشور و حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران بر آن، وظیفه و مسئولیت مبارزاتی عمدۀ کنونی تمامی مردمان ملیت‌های مختلف کشور، مبارزه و مقاومت همه جانبه علیه اشغال‌گران خارجی و خاینین ملی دست‌نشاندۀ آن‌ها است. فقط بدین طریق می‌توان قوای اشغال‌گر را از کشور اخراج نمود، رژیم دست‌نشانده را سرنگون کرد و استقلال کشور و آزادی‌ملی مردمان کشور را تأمین نمود.**

**اما با تأسف باید گفت که سیاست استعمارگرانه و امپریالیستی کهنۀ "تفرقه بینداز و حکومت کن" توسط امپریالیست‌های اشغال‌گر و رژیم پوشالی دست‌نشاندۀ آن‌ها به شدت کار می‌کند تا به هر مناسبتی تفرقه میان ملیت‌های مختلف کشور بیشتر از پیش دامن بخورد و آن‌ها بجای این‌که متحدانه علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی برزمند، این دشمنان عمدۀ شان را فراموش کنند و بجان‌هم‌بیفتند. نتیجۀ این بجان‌هم‌افتادن‌ها و خانه‌جنگی‌های خانمان‌سوز ممکن است بصورت جزئی و قسمی ظاهراً به نفع مردمان این ملیت یا آن ملیت باشد، ولی بصورت عمده به نفع هیچ کسی جز اشغال‌گران و خاینین ملی تمام نمی‌شود.**

**واضح است که جناح حاکم شوونیست در رژیم دست‌نشانده، از طریق اجرا و پیش‌برد سیاست‌های شوونیستی ستم‌گرانۀ ملیتی علیه ملیت‌های تحت‌ستم کشور، حامل اصلی این سیاست تفرقه اندازی ملی و در نتیجه مجری اصلی سیاست تفرقه‌اندازی امپریالیستی در کشور است. این جناح رژیم که در میان مردمان تمامی ملیت‌های کشور، و بطور خاص در میان مردم ملیت پشتون، وسیعاً و شدیداً بی‌پایه و مورد‌نفرت است و کل حاکمیتش را مرهون حمایت های همه جانبۀ اشغال‌گران، به شمول حمایت‌های آن‌ها از تقلبات انتخاباتی این جناح است، از همان ابتدای شکل‌گیری رژیم تا حال سعی کرده است که از طریق پشتون‌نوازی‌های مبتذل و دروغین، از طریق رساندن رشوه های استعماری و وطن‌فروشانه به مناطق پشتون نشین، در میان مردمان ملیت پشتون جای‌پا پیدا نماید؛ اما تا حال نتوانسته است به این هدفش دست یابد.**

**دلیل آن روشن است. اکثریت عظیمی از مردمان پر افتخار ملیت پشتون قهرمانانه در میدان مقاومت مسلحانه علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشاندۀ آن‌ها ایستاده اند. این‌که آن‌ها در شرایط ضعف جدی جنبش انقلابی کشور و عدم حضور این جنبش در میدان نبرد مسلحانه علیه اشغال‌گران و رژیم، حتی تحت رهبری یک نیروی شدیداً ارتجاعی و وسیعاً عقب‌مانده، و توأم با کمبودات، نواقص و محدودیت‌های بسیاری می‌جنگند، خود نشاندهندۀ عمق و گستردگی استقلال طلبی و آزادمنشی مردم قهرمان این ملیت است و نشان می‌دهد که این مردم به‌هیچ‌قیمت حاضر نیستند یوغ مستعمراتی را به گردن داشته باشند.**

**از جانب دیگر، این وضع نشاندهندۀ قصور تاریخی تا کنونی جنبش انقلابی کشور، و مشخصاً حزب ما، در ادای رسالت تاریخی شان در دفاع از استقلال و آزادی کشور و مردمان کشور و از این طریق راه‌پیمایی در مسیر انقلاب دموکراتیک نوین است. واضح است که در صورت دوام طولانی مدت این قصور، تاریخ در مورد ما قضاوت بی‌رحمانه‌ای خواهد داشت، زیرا دوام این قصور نه تنها به نفع اشغال‌گران و رژیم پوشالی است، بلکه باعث دوام حضور انحصاری مقاومت ارتجاعی طالبان در میدان نبرد، که بازهم در نهایت به نفع نظام امپریالیستی حاکم بر جهان و نظام ارتجاعی حاکم بر افغانستان است، خواهد شد.**

**اما واضح است که باوجود نقش عمدۀ جناح حاکم شوونیست در رژیم در دامن زدن نفاق‌های ملیتی، سایر جناح‌های رژیم نیز درین‌مورد نقش‌های مهمی برعهده دارند. قبل‌ازهمه به این دلیل که آن‌ها شرکای درجه دوم، سوم، چهارم، پنجم و... جناح حاکم شوونیست در رژیم دست نشانده هستند و همانند آن جناح، قدرت پوشالی شان را مرهون امپریالیست‌های اشغالگر و خدمتگذار به منافع آن‌ها. این جناح‌ها نیز سعی دارند از طریق تزریق "کمک‌های" استعمارگرانۀ امپریالیستی اشغال‌گران به مناطق دیگری از کشور، گویا برای شان آبرو و حیثیت سیاسی بخرند و نفوذ شان در میان سایر ملیت‌های کشور را گسترش دهند. ازین لحاظ است که در رابطه با "کمک‌های" امپریالیستی، میان این جناح‌ها و یا میان آن‌ها و جناح حاکم در رژیم منازعاتی به وجود می‌آید و دامنه می‌یابد. درین میان تصادم منافع میان منابع مختلف امپریالیستی و ارتجاعی خارجی و مدافعان خارجی رژیم و جناح‌های مختلف شامل در آن نیز نقش بازی می‌نماید و اوضاع کشور را هرچه بیشتر پیچیده می‌سازد.**

**برعلاوه نباید از یاد برد که "نهادهای جامعۀ مدنی" ساخته و پرداختۀ امپریالیست‌های اشغالگر و سایر قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی نیز در آشفته بازار سراسر فسادآلود افغانستان اشغال شده و تحت حاکمیت پوشالی رژیم دست نشانده، نقش‌های مهمی به نفع اشغالگران، رژیم و کلیت نظام ضدملی و ضدمردمی و ارتجاعی مستعمراتی- نیمه فیودالی حاکم بر کشور بازی می‌نماید.**

**سروصداهایی که اخیراً در مورد تمدید لین برق پروژۀ "توتاپ" از مسیر بامیان یا سالنگ بلند شده و در ارتباط با آن تظاهراتی در شهرهای مختلف کشور براه افتاده است، در اصل ساخته و پرداختۀ جناح حاکم شوونیست در رژیم دست‌نشانده و سپس جناح‌های دیگر رژیم و بعضی از "نهادهای جامعۀ مدنی" مرتبط به منابع امپریالیستی و ارتجاعی خارجی است و به هیچ وجه حرکت اعتراضی خودجوش توده یی محسوب نمی‌گردد. این جناح‌ها و نهادها سعی می‌کنند توده‌ها را به خیابان‌ها بکشانند تا بتوانند بر سر میز سازش و تبانی اجتناب ناپذیر با هم، از همدیگر امتیاز بگیرند. کشمکش جاری میان آن‌ها در مسیر دامن زدن به انقیادطلبی ملی در قبال امپریالیست‌ها و تأمین منافع مستعمراتی- نیمه فیودالی کلیت رژیم دست نشانده سیر می‌نماید و عاقبت طبق دستور اشغال‌گران، مشخصاً اشغال‌گران امریکایی، حل و فصل یا ماست‌مالی خواهد شد.**

**ما توده‌های مردمان ملیت‌های مختلف کشور را فرا می‌خوانیم که در دام‌های تزویر اشغال‌گران و خاینین ملی نیفتند، بلکه برعکس مبارزه و مقاومت علیه این دشمنان عمدۀ کشور و مردمان کشور را قاطعانه عمق و گسترش دهند و در عین‌حال برای تأمین خواست‌های برحق فوری و روزمرۀ شان مستقل از جناح‌های مختلف رژیم و "نهادهای جامعۀ مدنی" ساخته و پرداختۀ قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی گوناگون دست به مبارزه بزنند.**

**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان متعهد است که از خواست‌های برحق فوری و روزمرۀ توده‌های زحمتکش کشور پشتیبانی نماید، اما در عین حال متعهد است که پشتیبانی از این خواست‌ها را در خدمت به مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده، قرار دهد و با تمام توش‌وتوان علیه سوء استفادۀ جناح‌های مختلف امپریالیستی و ارتجاعی از خواست‌های مذکور مبارزه نماید. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان یک‌بار دیگر اعلام می‌نماید که وظیفه و مسئولیت مبارزاتی عمدۀ تمامی مردمان ملیت‌های مختلف کشور مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و خاینین ملی گردآمده در رژیم دست‌نشانده است، نه دنباله روی از آن‌ها و در خدمت آن‌ها قرار گرفتن بخاطر دستیابی به خواست‌های فوری و روزمره. ما متعهد هستیم که این مبارزه و مقاومت را در خدمت به مبارزۀ تدارکی برای برپایی و پیش‌برد هرچه عاجل‌تر جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده، در مسیر انقلاب دموکراتیک نوین، پیش ببریم.**

**مرگ بر اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده!**

**به پیش در مسیر تدارک برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی!**

**"حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان"**

**25/2/1395 (14/5/2016)**

[**www.sholajawid.org**](http://www.sholajawid.org)

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***